

# تلنگر

شماره اردیبهشت ۱۳۹۴ - پرونده اجتماعی

**اومانیسم و لیبرالیسم دوران نوزایی  
اروپا و حقوقی شدن سیاست  
مانی فرزام**

**الیگارش ها، فساد و پیوستن به  
اتحادیه اروپا  
آندرس اسلوند**



هر آنچه سخت است و استوار  
دود می شود و به هوا می رود

## در این شماره می خوانید:

- + الیگارشی ها، فساد و پیوستن به اتحادیه اروپا / آندرس اسلونند
- + اومانیسیم و لیبرالیسم دوران نوزایی اروپا و حقوقی شدن سیاست / مانی فرزام
- + نظریه توطئه، بدیل پیروی کورگورانه نیست / مجید محمدی
- + افسانه ریاضت اقتصادی یونان / دنیل گروس
- + جهاد: ایده و تاریخچه / پاتریشیا کرون
- + عکس یادگاری استالین با روزولت و چرچیل / فرهاد سلیمان نژاد
- + از چه کسی باید تشکر کرد؟ به چه کسی باید تسلیت گفت؟ / احمد عشقیار
- + رفع تحریمها تحت توافق برنامه‌ی اقدام مشترک - بخش خودروسازی و پتروشیمی / امانوئل اتولنگی - سعید قاسمی نژاد
- + نژادپرستی: بهترین راه فرار از واقعیت / سیاوش صفوی
- + جمهوری اسلامی آلمان نازی نیست؛ اما سایه تهدید بزرگ هم‌چنان وجود دارد / اشکان صفایی
- + تلاش رژیم ایران برای پنهان کردن رفتارش با یهودیان / شهرزاد القانین
- + جنایت در گرونیشتات / فرهاد سلیمان نژاد

**تلنگر**

پرونده سیاسی

**توضیح:**

شماره حاضر شامل یادداشتی هابی از آندرس اسلونند و دنیل گروس را می خوانید

**صاحب امتیاز:**

مرکز مطالعات لیبرالیسم

**آدرس اینترنتی تلنگر:**

<http://bamdadkhabar.com>/تلنگر

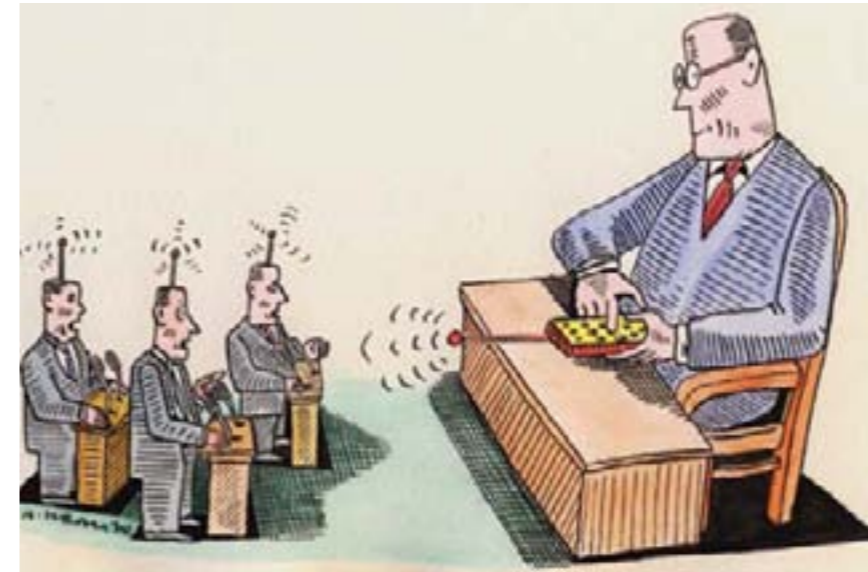
## الیگارشاها، فساد و پیوستن به اتحادیه اروپا آندرس اسلون

از اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی به بعد، اوکراین تحت سلطه عده‌ای از الیگارشاها قرار گرفت. این بازرگانان بزرگ بخش‌های متعددی از اقتصاد اوکراین، به خصوص انرژی، ذوب آهن، معادن و صنایع شیمیایی را در اختیار داشتند. بخش‌های باز [برای عموم] و قابل رقابت اغلب به خرده فروشی، فناوری پیشرفته و کشاورزی بعلاوه صنایع وابسته به آن‌ها محدود می‌شدند. این تجار بزرگ از احزاب سیاسی مختلفی از جمله حتی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها حمایت می‌کردند، اما فاقد هر گونه ایدئولوژی خاصی بودند و صرفاً به دنبال منافع خود بودند. گاهی اوقات این تجار بزرگ با یکدیگر رقابت و گاهی اوقات هم تبانی می‌کردند؛ اما قبل از هر چیز آنها معامله سازهای زیرکی بودند.

در دهه ۱۹۹۰، تمام اوکراینی‌های ثروتمند به معنای واقعی کلمه ثروت خود را از طریق تجارت گاز طبیعی به دست آوردند. یعنی آن‌ها گاز روسیه را با قیمت پایین کاذب، که مصوب دولت بود، می‌خریدند و بعد آن را به قیمت بالاتری، که در انحصار آن‌ها بود، می‌فروختند. گازپروم، شرکت دولتی روسیه، تمامی گاز وارداتی را به شرکت نفت و گاز، شرکت دولتی اوکراینی، می‌فروخت. این گاز مستقیماً از خاک روسیه از طریق لوله کشی که به این دو شرکت تعلق داشت از مرز اوکراین می‌گذشت و وارد کشور می‌شد. با این حال، در کمال تعجب هر ساله، به جز سال ۲۰۰۹، برخی شرکت‌های واسطه در این معامله شرکت می‌کردند. تنها توضیح منطقی برای این شرایط عجیب، فساد است: هر ساله، چند مقام روسی و چند تاجر اوکراینی چندین میلیارد دلار «مازاد» را بین خود تقسیم می‌کردند. آن‌ها برای دفاع از دزدی ظالمانه خود، این تجارت را به یکی از موضوعات ملی مورد تعارض روسیه و اوکراین مبدل کردند.

کلاهبرداری از تجارت گاز نشان دهنده رانت خواهی در بدترین حالت خود است. این کار سرطانی است که به جان سیاست و اقتصاد اوکراین افتاده است. بسیاری از قدرتمندترین تجار اوکراینی به جای انجام کارهای تولیدی و موثر روی این تجارت پرسود تمرکز کرده‌اند. آنها به مدد رانت‌های عظیمی که به دست آورده‌اند، می‌توانند سیاست اوکراین را بخرند. آخرین «پادشاه گاز» اوکراین دمیترو فیرتاش است. در مارس ۲۰۱۴، مقامات اتریشی او را در وین به درخواست پلیس فدرال آمریکا دستگیر کردند.

نخست وزیر فعلی اوکراین، آرسنی یاتسینیوک، رژیم یانوکوویچ را به ربودن ۳۷ میلیارد دلار از سرمایه دولت در طول دوران چهار ساله تصدی گری اش در دولت اوکراین محکوم کرده است. این مبلغ تقریباً بیش از یک پنجم تولید ناخالص داخلی اسمی اوکراین در سال ۲۰۱۳ (حدود ۱۷۶ میلیارد دلار) است. یانوکوویچ از این جهت که رکورد جدیدی از سرقت از سرمایه ملی را ثبت نمود و نیز به خاطر متمرکز کردن بخش زیادی از این چپاول در دستان خود و پسرش الکساندر، به اضافه گروهی از همدستان جوان‌شان، که کلاً به «خانواده» یانوکوویچ معروف بودند، مورد توجه است. به نظر می‌رسد که خانواده یانوکوویچ ثروتی به ارزش ۱۲ میلیارد دلار را برای خود اندوخته است. این همچنین باعث شد که مدیر ۲۷ ساله‌ای به نام سرگی کورچنکو، میلیاردر شود. تنها در عرض یک سال، کورچنکو موفق به ایجاد امپراتوری تجاری عظیمی در حوزه‌های پالایش نفت، رسانه‌ها، تجارت انرژی، و بانک‌داری به ارزش حدود ۳ میلیارد دلار گردید. این امپراتوری اکنون در حال فروپاشی است و دو بانک او تعطیل شده‌اند. بهره‌کشی‌های خودخواهانه یانوکوویچ و شرکا مشکلاتی را ایجاد کرده است که اقتصاد اوکراین را به ستوه آورده است. این فساد به سه شکل دیده می‌شود. اولی شامل تجارت در زمینه گاز طبیعی است (نه تنها گازی که از خاک روسیه می‌آید، بلکه گازی که از ذخایر خود اوکراین تهیه می‌شود).



آندرس اسلون کارشناس ارشد موسسه اقتصاد بین‌المللی پترسون واقع در واشنگتن دی سی است. از جمله کتاب‌های او می‌توان به «چگونه اوکراین به بازار اقتصاد و دموکراسی تبدیل شد» اشاره کرد.

یکی از عوامل کلیدی برای درک بهتر هر جامعه‌ای شناسایی جریان‌های غیررسمی آن است که هم بر اقتصاد و هم بر سیاست آن جامعه تأثیر می‌گذارد. در اوکراین، مهم‌ترین جریان این‌چنینی فساد آندمیک است. فارغ از کمپین‌های روسیه علیه تمامیت ارضی و حق حاکمیت اوکراین، فساد مهم‌ترین چیزی است که این مملکت را تهدید می‌کند.

در دنیا کشورهای زیادی وجود دارند که تا مفرغ به فساد آلوده هستند، اما اوکراین موردی بسیار جدی در این مقوله به شمار می‌آید. در حال حاضر، موسسه شفافیت بین‌المللی اوکراین را در رده صد و چهل و چهارم میان ۱۷۷ کشور قرار داده است. فساد در اوکراین فراگیر است، اما مخرب‌ترین نوع آن فساد گسترده‌ای است که از طریق نمایش عمومی خانه‌های بسیار مجلل متعلق به رئیس‌جمهور سابق اوکراین، ویکتور یانوکوویچ و اعضای ارشد دولت وی، نشان داده شد.



کلاهبرداری از تجارت گاز نشان دهنده رانت خواهی در بدترین حالت خود است. این کار سرطانی است که به جان سیاست و اقتصاد اوکراین افتاده است



از سال ۲۰۰۹ به بعد، روسیه مبالغ هنگفتی بابت گاز خود دریافت کرده است، اما رانت خواهی در تجارت گاز اوکراین همچنان به قوت خود باقی است. هر ساله، شرکت نفت و گاز ۱۸ میلیارد متر مکعب گاز تولید داخل را به بهای بسیار نازل ۵۳ دلار بابت هر ۱۰۰۰ متر مکعب می‌خرد. دلیلی که برای این کار گفته می‌شد تأمین گاز ارزان قیمت برای مصرف کننده‌ها بود، اما شاید نیمی از این مقدار به بخش تجاری، که قیمت گاز در آن بر اساس قیمت ۴۱۰ دلار برای هر ۱۰۰۰ متر مکعب محاسبه می‌شود، می‌رسید. یکی از نزدیکان یانوکوویچ توانست با فروش گاز به مشتریان صنعتی به ثروت عظیمی دست پیدا کند. رانت خواهی مشابه اما کوچک‌تری در سایر بخش‌های انرژی، به خصوص زغال سنگ و انرژی هسته‌ای رخ داده‌اند. بر اساس برآوردهای صندوق بین‌المللی پول، ۷/۵ تولید ناخالص داخلی اوکراین صرف یارانه‌های انرژی شده است که به دست «تجار» صاحب امتیاز انحصاری رسیده است.

دوم، یانوکوویچ بسیاری از پروژه‌های عظیم زیرساختی را به صلاحدید خود به پیمانکار سپرده است. بسیاری از این پروژه‌ها مربوط به تورنمنت جام ملت‌های اروپا در سال ۲۰۱۲ هستند که در ماه ژوئن آن سال در شهرهای دونتسک، کی‌یف، خارکی‌یف و لویو و چندین شهر لهستان برگزار شدند. در مجموع، دولت اوکراین دو برابر مبلغ مورد نیاز برای این پروژه‌ها هزینه پرداخت کرد. با قضاوت از روی تخصیص بودجه دولتی به این زیرساخت‌ها، می‌توان گفت که این فساد مربوط به زیرساخت‌ها چیزی در حدود ۲ میلیارد دلار در سال برای خانواده یانوکوویچ خرج داشته است. اجرای متقلبانه پروژه‌های زیرساختی در کشورهای فاسد از نظر اقتصادی امری رایج است، منتها پرداخت رشوه ۵۰ درصدی چیزی نیست که بتوان از آن چشم‌پوشی کرد. در سال ۲۰۱۰ صندوق بین‌المللی پول یانوکوویچ را وادار به اجرای قوانینی کرد که به موجب آن دولت مجبور شد برای پروژه‌های عمومی مناقصه رقابتی برگزار کند. او به سرعت این قانون را به گونه‌ای اصلاح کرد که به نوعی دزدی‌های او را تسهیل می‌کرد.

اما سومین شکل فساد که در اوکراین شکل گرفت عبارت بود از دزدی مستقیم از خزانه دولت، به خصوص از وزارت مالیات دولتی و کمیته گمرکی دولت. در اوکراین برای دزدی از بودجه دولتی واژه خاصی (deriban) وجود دارد، که یکی از انواع هنرهای زیبا در نظر گرفته می‌شود. خانواده یانوکوویچ استاد این هنر بود، آن‌ها میلیاردها دلار هر سال از دولت می‌دزدیدند. دولتی که در فوریه ۲۰۱۴ جایگزین دولت او شد شروع به محاسبه مبلغی کرد که هر ساله از هر وزارتخانه اختلاس می‌شد. مبالغی که تاکنون به دست آمده‌اند بسیار عظیم هستند، به طوری که کل مبلغ دزدی حدود ۳ تا ۵ میلیارد دلار برآورد شده است.

در طول سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ این سه منبع اختلاس و فساد ظاهراً حدود ۸ تا ۱۰ میلیارد دلار سود سالانه نامشروع برای یانوکوویچ و خانواده‌اش تولید می‌کردند. و این‌ها تنها فساد دولتی در اوکراین هستند. خانواده یانوکوویچ از کسب و کارهای خصوصی نیز می‌دزدیدند. بسیاری از شرکت‌های بزرگ چندین بار در طول سال‌های حکومت داری او با قیمت‌های بسیار کم دست به دست شدند چون خانواده یانوکوویچ آن‌ها را مجبور به فروش می‌کرد. این قبیل اقدامات به خصوص روی بانک‌های متعلق به غربی‌ها تأثیر می‌گذاشتند در نتیجه اکثر آنها تنها در برابر کسری از ارزش واقعی‌شان به مالکیت اعضای این خانواده در می‌آمدند. به مدد وجود رسانه‌های مستقل در اوکراین، به خصوص وبسایت Ukrayinska Pravda و هفته‌نامه میرور، می‌دانیم که چگونه این پول اختلاس می‌شد و چه کسانی بهره‌مند می‌شدند. اثرات اقتصادی این دزدی بسیار عظیم بوده‌اند. به گفته بانک جهانی، اوکراین یکی از ۵ جمهوری شوروی سابق است که اکنون تولید سرانه کمتری در مقایسه با سال ۱۹۸۹ دارد.

در آن سال (۱۹۸۹) GDP سرانه اوکراین تقریباً برابر با GDP لهستان یا روسیه بود؛ اما امروز این شاخص در اوکراین تنها حدود یک سوم آن‌ها است.

در دو سال گذشته، اوکراین هیچ رشد اقتصادی نداشته است. بعد از ریخت و پاش‌های یانوکوویچ کشور از کسری بودجه و کسری حساب‌های ارزی رنج می‌برد که هر یک از این‌ها برابر با ۹ GDP کشور در سال ۲۰۱۳ هستند. سال گذشته، شرایط اوکراین تا حدی به دلیل رونق کشاورزی، که برای همسایه کوچک و حتی فقیرترش، مولداوی، ۹ درصد رشد اقتصادی به بار آورده بود، بهتر شد. امسال سال بسیار سخت‌تری برای اوکراین خواهد بود. بر اساس پیش‌بینی‌های صندوق بین‌المللی پول یک انقباض پنج درصدی در انتظار این کشور است، اما تمام پیش‌بینی‌ها غیرقطعی هستند چون هیچ‌کس نمی‌داند که سیاست‌های واقعی این کشور چه هستند. مانع اصلی پیش‌روی رشد اقتصادی در اوکراین فساد بوده است.

### تأثیر سیاست

فساد نه تنها کسب و کار اصلی در اوکراین است، بلکه قلب تپنده سیاست اوکراین را نیز تشکیل می‌دهد. همچون سنای آمریکا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، پارلمان اوکراین نیز به باشگاهی از میلیونرهای دلاری در یک کشور فقیر تبدیل شده است. فساد سیاسی دارای خصوصیات در هم تنیده زیادی است و علیرغم فقر اوکراین، کمپین‌های انتخاباتی آن در میان پرهزینه‌ترین کمپین‌های دنیا قرار می‌گیرند. کل مبلغی که تمامی نامزدها در یک انتخابات ریاست جمهوری یا برای ورود به پارلمان این کشور با ۴۵۰ کرسی هزینه می‌کنند حدود ۲ میلیارد دلار یا ۱ درصد از GDP کشور است. با در نظر گرفتن مقدار GDP این کشور باید گفت که این مبلغ دو هزار برابر بیشتر از هزینه کمپین‌های انتخاباتی در ایالات متحده است.

بیشتر هزینه‌های سیاسی در اوکراین غیررسمی و غیرقانونی هستند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند بدون خریدن تعداد زیادی از آگهی‌های تلویزیونی گران قیمت انتخاب شود. قبل از فرار یانوکوویچ، شایع شده بود که او سه میلیارد دلار برای انتخابات ریاست جمهوری مارس ۲۰۱۵ کنار گذاشته است. هر حزب به یک صندوق سری بزرگ یا Obschak نیاز دارد. از این واژه همچنین برای ارجاع به سرمایه‌های گروه‌های جنایتکار سازمان یافته نیز استفاده می‌شود. در واقع، نیاز این احزاب به تهیه هزینه کمپین‌های غیرقانونی باعث می‌شود که خصوصیات مشترک زیادی با جرایم سازمان یافته پیدا کنند. هر حزب دارای یک «کاردینال خاکستری» است که مسئولیت obshchak حزب را بر عهده دارد. او (این افراد همگی مرد هستند) معمولاً نماینده مجلس و تاجر برجسته‌ای است. هر چند تجار بزرگ اغلب از ورود به این کثافت کاری ابا می‌کنند.

تنها حزب مناطق یانوکوویچ توانست obshchak خود را با اخاذی پر کند. احزاب دیگر مجبور بودند تا کالاها و خدمات اساسی بفروشند. یک کرسی امن در پارلمان می‌تواند تا ۵ میلیون دلار آب بخورد. معروف بود که تاجرهای کرسی‌ها را می‌خرند و بعد آن را با یک سود قابل توجه با حزب برنده معامله می‌کنند. حزب یا ائتلاف حاکم می‌توانست «مشاغل پرسودی» (khlebnye mesta) را به حراج بگذارد. از جمله این پست‌ها می‌توان به ریاست کمیته‌های دولتی و اداره شرکت‌های دولتی اشاره کرد. نوعی تجارت سالم در زمینه کارهای قضات و استاندارها در جریان بود (در اوکراین، استاندارها منصوب رئیس‌جمهور هستند). در دولت‌های ائتلافی، کاردینال‌های خاکستری شرکای ائتلاف با هم بر سر این که چه کسی کدام شغل‌ها را می‌تواند بفروشد توافق می‌کردند. در این راستا، دولت اوکراین بسیار کارآمد بود: شغل‌ها به سرعت و بدون هر مشکلی به حراج گذاشته می‌شدند.



وقتی افراد سر پُست‌های خود می‌رفتند، باید هزینه‌هایی که کرده بودند را در می‌آوردند و بعد به سود می‌رسیدند. بنابراین سراغ فساد می‌رفتند، deriban، دریافت رشوه در قراردادهای دولتی، اخاذی، و خرید و فروش اجباری شرکت‌ها. بنابراین در اغلب موارد، عضویت در پارلمان یا داشتن یک مقام ارشد دولتی به معنای ارتکاب فساد بود.

برخی صنایع خاص، مانند انرژی هسته‌ای - فارغ از این که چه کسی بر سر قدرت است - همواره تحت کنترل برخی تجار مرموز بودند. با تغییر دولت، وابستگی‌های سیاسی این افراد نیز تغییر می‌کرد. در صنایع انحصاری دیگر، مانند گاز، تجار کلیدی اغلب با انتخابات تغییر می‌کنند. برخی از بزرگ‌ترین تجار مرموز به تمرکز بر یک صنعت بسنده نمی‌کنند بلکه ترجیح می‌دهند خدمات سیاسی مورد نیاز خود را فارغ از این که چه کسی بر مسند قدرت است بخرند. اکثراً در پارلمان کرسی دارند با این هدف که از نزدیک در جریان امور قرار بگیرند و بتوانند برای قوانین و بودجه‌ها تأثیر بگذارند. مهم‌ترین تجار سعی می‌کنند تا نفوذ خود را با کنترل بلوک‌های قابل توجه مجلس حفظ کنند. نمایندگان هر بلوک خاص ممکن است از احزاب مختلف باشند، چون برای این اهداف گرایش‌ها حزبی اهمیت کمی دارد.

اوله رایباچوک، به عنوان رئیس ستاد رئیس جمهور ویکتور یوشنکو، به عمق فساد یک سال بعد از انقلاب نارنجی پی برد. او از سمت خود استعفا کرد و سازمان مردم‌نهادی به نام چستنو (صداقت) را تاسیس نمود. چستنو درآمدهای رسمی تمام اعضای پارلمان را با هزینه‌های ظاهری هر یک از آن‌ها مقایسه نمود و متوجه شد که هیچ یک از آن‌ها قادر نیستند با درآمدهای رسمی خود زندگی کنند. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این می‌توان گرفت این است که فساد نه تنها در اقتصاد اوکراین بلکه در سیاست نیز ریشه دوانده است و این فساد بستگی بسیار اندکی به افراد در قدرت دارد. نظام فعلی به افرادی که آمادگی انجام بازی قدیمی فساد را ندارند اجازه ورود به قدرت را نخواهد داد. وقتی که در رأس هرم قدرت تغییر صورت می‌گیرد، اوکراینی محتاط نمی‌پرسند که آیا از میزان فساد کم شده است یا خیر، بلکه می‌پرسند چه کسانی قرار است بیشترین سود را در دوران حکومت فعلی کسب نمایند.

توسعه دموکراتیک مستلزم وجود نهادهای قانونی است. قانونی‌ترین نهاد هم پارلمان بوده است. انتخابات پارلمان در اکتبر ۲۰۱۲ به روشی کاملاً دموکراتیک علیرغم تقلب گسترده‌ای که منجر به کسب قدرت یانوکویچ شد برگزار گردید. قانون اساسی اوکراین که در سال ۲۰۰۴ اصلاح شده است هنوز اندکی مشروعیت دارد، اما طی سال‌های ۲۰۰ تا ۲۰۱۰ اثبات شد که کاری از آن ساخته نیست و باید دوباره اصلاح شود. اجرای موفق انتخابات آزاد و عادلانه ریاست جمهوری در ۲۵ می ۲۰۱۴ باید به رئیس جمهور جدید پترو پوروشنکو مشروعیت بدهد. مراحل بعدی عبارتند از برگزاری یک انتخابات زودهنگام پارلمان برای تشکیل یک مجلس مشروع‌تر، به همراه اصلاح قانونی اساسی کشور، که می‌تواند قبل یا بعد از انتخابات پارلمان انجام شود.

### چگونه می‌توان دزدی را از سیاست دور کرد

اغلب از فساد به گونه‌ای صحبت می‌شود که گویی فقط و فقط پای مشکلات اقتصادی در میان است، اما در واقع شکستن چرخه فساد آن در اوکراین اقدامی سیاسی در بالاترین سطح است. کشورهای دیگر راه‌هایی برای این کار پیدا کرده‌اند. در کشورهای عضو شورای سابق، می‌توان به نمونه‌های موافقی مانند استونی در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی و گرجستان بعد از انقلاب گل سرخ در سال ۲۰۰۳ اشاره کرد. با این حال، نباید اشتباه کرد: سرکوب فساد نیاز به تلاش زیادی دارد و اگر معضل به خوبی درک و فهمیده نشود، بی شک حل هم نمی‌شود.

مهم‌ترین نیاز فعلی کاهش هزینه کمپین‌های انتخاباتی است. دولت‌های اروپایی زیادی با وضع قوانین اکید و تعیین مقدار هزینه برنامه‌های انتخاباتی قابل‌پخش در تلویزیون به این مهم دست یافته‌اند. در مورد برخی بحث‌های رسمی تلویزیونی باید توافق کرد در حالی که تبلیغات سیاسی تلویزیونی باید ممنوع شوند. اگر اوکراین بتواند مبلغ کلی که نامزدها و احزاب معمولاً در یک انتخابات خرج می‌کنند را از ۲ میلیارد دلار به عدد نرمال‌تر ۲۰ میلیون دلار یا کمتر برساند، در این صورت اصلاحات مورد نیاز دیگر کاملاً امکان‌پذیرتر می‌شوند. جالب‌تر این که ویکتور پینچوک، یکی از ثروتمندترین تجار اوکراین، در ماه مارس گذشته در وبسایت Ukrayinska Pravda مطلبی درباره نیاز به جلوگیری از استفاده از پول برای رسیدن به قدرت سیاسی و از قدرت برای ثروتمند شدن منتشر نمود. در واقع، اذهان عمومی ممکن است باعث تغییر شود. در کمپین انتخابات ریاست جمهوری فعلی، هیچ یک از نامزدها روی تبلیغات تلویزیونی یا بیلبوردها سرمایه‌گذاری نکرده بودند چون این کار ممکن بود که فسادشان را رو کند.

تأمین بودجه سیاسی باید کاملاً محدود شود. تنها دو منبع از آن باید مجاز باشند: تأمین بودجه عمومی و حق عضویت در حزب. محدودیت‌های مشابهی در بسیاری از کشورهای اروپایی وجود دارند. این به خصوص امروز مهم شده است برای این که بدون قوانین شفاف و قدرتمند پول سیاسی روسیه باعث ایجاد طغیان در طول انتخابات‌های آتی خواهد شد.

برای پی بردن به آنچه در جریان است، ملت به قانونی نیاز دارد که حق دسترسی سریع آن‌ها به اطلاعات را به رسمیت بشناسد. این قوانین نخستین بار در کشورهای اسکاندیناوی در قرن هجدهم میلادی (سوئد اولین کشور بود، در سال ۱۷۶۹) زمانی که این کشورها در الیگارشی و فساد غرق بودند تصویب شدند. بعد از سقوط یانوکویچ، پارلمان یک قانون اطلاع‌رسانی عمومی را تصویب کرده است، منتها این قانون‌گذاری نیاز به شفافیت رادیکال‌تری دارد. درآمد فعلی و اعلام ثروت سیاستمداران ارشد اوکراینی یک شوخی است - به عنوان یک اصل متداول آن‌ها کمترین مبلغ را ذکر می‌کنند - و در حال حاضر درآمد و ثروت این افراد مورد بازرسی واقع نمی‌شود.

احزاب اوکراین باید از سندیکا‌های جرایم سازمان یافته به احزاب سیاسی نرمال، که بودجه‌شان از طریق دریافت حق عضویت از اعضا و کمک‌های دولتی تأمین می‌شود، تبدیل شوند. اگر احزاب به دنبال کسب اعتبار هستند، باید کاردینال‌های خاکستری خود را مرخص کنند. این احزاب باید همچنین مورد بازرسی‌های مالی مستقل واقع شوند.

مشکل فراتر از احزاب و مقامات منتخب است. خدمات مدنی اوکراین به شدت فاسد هستند. پاک‌سازی آن به رویکردهای متعددی نیاز دارد. برای شروع، دولت باید نقش تنظیمی خود را تا حد ممکن محدود کند. بسیاری از نهادهای دولتی فعلی باید در هم ادغام شوند یا منحل شوند، چرا که بسیاری از این ادارات صرفاً باعث افزایش بروکراسی و مراحل دست و پاگیر می‌شوند. عمل حراج ادارات بزرگ باید خاتمه یابد. این کار باید غیرقانونی اعلام شود و خرید و فروش یک پست یا اعتماد عمومی باید با چندین سال زندان جریمه شود. خط مشخصی باید بین انتصاب‌های سیاسی و مشاغل خدمات مدنی کشیده شود. تعداد کارکنان قبلی باید کاسته شود: وزرای کابینه و معاونانشان می‌توانند همچنان کارکنان سیاسی بمانند، اما بقیه ادارات دولتی باید از طریق معیارهای شایسته‌سالاری نیرو جذب کنند و فعالیت کنند. رئیس جمهور دیگر نباید قدرت انتخاب استاندارهای محلی را داشته باشد. در عوض این افراد باید از طریق انتخابات عمومی انتخاب شود تا بتوانند به شوراهای محلی پاسخگو باشند و نه به کی‌یف. افرادی که در حال حاضر مناصب دولتی را در اختیار دارند باید یک فرایند آزمایشی را که برای بررسی سطوح صلاحیت و شایستگی این افراد طراحی شده است را سپری کنند. در صورت اجرای صحیح این فرایند، ان می‌تواند باعث کنار گذاشته شدن بسیاری از صاحب‌منصبان فعلی کشور اوکراین شود.

اتحادیه اروپا و توافقش (AA) با اوکراین می‌تواند به عنوان اهرم‌های مهمی برای اصلاح حکومت اوکراین عمل کند. تصمیم یانوکوویچ در نوامبر ۲۰۱۳ برای امضا نکردن این توافقنامه منجر به سقوط وی شد. با برگرداندن آن فرصت و امضای AA در ۲۱ مارس ۲۰۱۴، جانشینان وی اوکراین را متعهد به تصویب صدها قانون اصلاحی نمودند، این در حالی است که اتحادیه اروپا خود را متعهد به کمک به طراحی قوانین جدید و سازمان دهی مجدد نهادهای دولتی کرده است. در زمان نگارش این مقاله در می ۲۰۱۴، بیش از شصت اداره دولتی در کشورهای مختلف عضو اتحادیه اروپا با هم‌تایان اوکراینی خود قراردادهای برادری برای کمک به اصلاح کشور بسته‌اند. این نهادهای اروپایی می‌دانند که چطور با جنگ فساد بروند: آن‌ها تجربیات بسیار خوبی دارند که از کار کردن در کشورهای دیگری که در سال‌های اخیر به اتحادیه اروپا پیوسته‌اند به دست آورده‌اند.

اتحادیه اروپا AA را تصویب نخواهد کرد مگر این که اوکراین قوانین متعددی را برای تغییر کل سیستم خود برای اجرای قوانین و اجرای عدالت تصویب نماید. یانوکوویچ در مقابل این خواسته مقاومت کرده بود و قوانین جدید طراحی شده توسط اتحادیه اروپا درباره پیگرد فاسدان را رد کرده بود. احتمالاً او فهمیده بود که از دست دادن کنترل این حوزه ممکن است به این معنا باشد که او و همدستانش به خاطر اختلاس‌های مالیشان متهم خواهند شد. مساعدت اتحادیه اروپا در ایجاد یک سیستم قضایی قدرتمند و مستقل در اوکراین باید شامل ارزیابی تمامی قضات فعلی، که بسیاری از آن‌ها به دلیل فساد باید اخراج شوند، نیز باشد.

اوکراین دارای جامعه مدنی پرنشاط، جوانان بسیار و مردمی تحصیل‌کرده است. ده‌ها هزار تن از اوکراینی‌های جوان در سال‌های اخیر از دانشگاه‌های اروپایی فارغ‌التحصیل شده‌اند اما ترجیح داده‌اند که به کشور خود برنگردند و در خارج بمانند. این نیروها باید برای اصلاح حکومت اوکراین بسیج شوند. این افراد، بشمار و قوی هستند. آن‌ها باید برای مقاومت و مبارزه برای ایده‌های خود در درون دالان‌های دولت آماده شوند.

استونی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و گرجستان بعد از انقلاب گل سرخ موفق‌ترین اصلاحات نهادهای دولتی را در شرایطی بسیار وخیم تجربه کردند. دولت‌های آن‌ها اخراج کل کارکنان، سازماندهی مجدد نهادهای مورد نظر، استخدام نیروهای جدید برای اداره سازمان جدید تحت قوانین بسیار سخت‌تر به جنگ ادارات دولتی فاسد رفتند. کیفیت بسیار ضعیف حکومت داری در اوکراین نشان می‌دهد که این رویکرد باید استفاده شود. گرجستان در مجاورت اوکراین می‌تواند بسیاری از وزرای سابق خود را به عنوان مشاور در اختیار اوکراین قرار دهد تا نشان دهند که چگونه باید این مسیر را طی کند.

## نحوه بازسازی اقتصاد

با پیاده کردن ماشین سیاسی فساد، دستگاه سیاسی ان نیز باید از بین برده شود. اپوزیسیون اوکراین، جامعه مدنی، اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول باید دستگاه مالی تحت کنترل دولت یانوکوویچ را کاملاً ممیزی کنند تا درک کامل و دقیقی از نحوه کارکرد برنامه‌های اختلاس و خرافکاری‌های دیگر به دست بیاورند. بعد از انجام این ارزیابی‌ها و تحقیقات، بسیاری از این کژکاری‌ها را می‌توان یکی بعد از دیگری به وسیله قوانین جدید، که مورد نظر اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول هستند، از ریشه در آورد. مثل همیشه، صندوق بین‌المللی پول طلایه‌دار اصلاحات اقتصادی است. در ۲۷ فوریه دولت جدید تشکیل شد و کمیته حقیقت یاب صندوق بین‌المللی پول درست یک هفته بعد در ۴ مارس از راه رسید. تا ۲۷ مارس، یک توافقنامه دو ساله با دولت اوکراین منعقد شد. هیئت اجرایی صندوق بین‌المللی پول آن توافقنامه را در ۳۰ آوریل تایید کرد و بلافاصله مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار از کل بودجه ۱۷ میلیارد دلاری را به این کشور پرداخت کرد.

انتظار می‌رود که مبلغ ۱۰ میلیارد دلار دیگر از سایر منابع تأمین شود، که این حمایت مالی بین‌المللی لازم را برای اوکراین تأمین می‌کند. دولت اوکراین قبل از دریافت این پول باید نخستین اصلاحات را اجرا کند، که این اصلاحات هم شرایط مالی کشور را بهبود می‌بخشند و هم از میزان فساد می‌کاهند. اولین شرط صندوق بین‌المللی پول کاهش کسری بودجه، به جای افزایش بیشتر درآمدها است، دولت باید هزینه‌های دولتی را کاهش دهد- که در حال حاضر برابر با نیمی از GDP کشور هستند- هدف از این کار متعادل کردن بودجه در میان مدت است. بخش عظیمی از این هزینه‌های متورم برای پرداخت یارانه‌های فسادآور مختلف به کار می‌روند. به این باید پایان داده شود. وقتی که سورهای فاسد چنی سهم عظیمی از مخارج دولتی را تشکیل می‌دهند، باید هر چه سریع‌تر ریشه ان را قطع کرد. ریشه کن کردن آن‌ها به آهستگی می‌تواند برابر با ابقای فساد موجود باشد.

دولت جدید با متوقف کردن بسیاری از برنامه‌های دولتی که تنها نتایج کوچکی داشتند ولی بسیار فسادآور بودند و چیزی بیشتر از ۳ درصد GDP کشور را در برمی گرفتند گام‌های مثبت مهمی برداشته است. اما بدون شک، برنامه‌های زیاد دیگری نیز وجود دارند که همچنان آتش فساد را شعله‌ور نگه می‌دارند. به خصوص یارانه‌های عظیم انرژی باید محدود شوند. این یارانه‌ها چیزی غیر از کانال‌های رانت خواهی نیستند؛ اگر آن‌ها باقی بمانند، ذینفع‌های جدید سبز خواهند شد تا آن‌ها را پر کنند و از متوقف شدن روند اصلاحات مطمئن شوند.

مخصوصاً در مارس ۲۰۱۴ قیمت گاز طبیعی برای خانواده‌ها برابر با تنها ۱۵ درصد از هزینه‌های انجام شده بود. تنها راه از بین بردن رانت خواهی تجارت گاز این است که اجازه دهیم قیمت گاز شش برابر شود تا کل هزینه‌ها پوشش داده شوند. اصلاحاتی که اخیراً با کمک صندوق بین‌المللی پول اجرا شده‌اند بهای گاز مصرفی خانواده‌ها را تا ۵۶ افزایش داده است و با ادامه این روند تا سال ۲۰۱۷ کشور می‌تواند کل هزینه‌های مصرفی گاز را از مصرف کننده‌ها بگیرد. متأسفانه این کافی نخواهد بود. ریسک بزرگ این است که یک رانت خواه جدید وارد ساختار قدرت خواهد شد و دلالی قدیمی خرید گاز ارزان دولتی و فروش آن با قیمت‌های بالای آزاد را به دست خواهد گرفت. آزاد کردن بخش گاز بهتر خواهد بود، در عین حال باید به صورت نقدی به مردم یارانه پرداخت کرد.

اوکراینی‌های عادی نباید از بالا رفتن قیمت گاز و صنایع عمومی دیگر آسیب ببینند، چون نیمی از یارانه‌های گاز را می‌توان در قالب یارانه نقدی هدفمند به آن‌ها برگرداند. در آمریکای لاتین، بانک جهانی ثابت کرده است که می‌داند چطور باید چنین برنامه‌ای را طراحی کرد و در واقع از میزان نابرابری کاست. اوکراین با نرمال کردن قیمت گاز در نهایت مشوق‌های خوبی برای توسعه تولید گاز داخلی‌اش به دست خواهد آورد، و در عین حال مصرف بیش از حد گاز خود را نیز کاهش خواهد داد. کشور می‌تواند ظرف پنج تا هفت سال به خودکفایی در تولید گاز طبیعی برسد. آزادسازی قیمت‌های زغال سنگ و محدود نمودن یارانه‌های زغال سنگ نیز می‌تواند روال مشابهی را طی کنند و فساد در زمینه برق را نیز می‌توان در همین مدت از بین برد. قانون مالیات مصوب سال ۲۰۱۰ باید اصلاح شود. خود نرخ‌ها منطقی هستند، اما سیستم مالیاتی اوکراین بیش از حد پیچیده است و دارای انواع و اقسام مالیات‌ها است. با تحمیل پیچیدگی مالیاتی بیش از حد بر کارآفرینان کوچک، قانون مالیات توانسته میلیون‌ها دلار پول از آن‌ها به دست بیاورد. تسهیل مالیات‌ها باید از سر گرفته شود. این قانون همچنین باعث بدتر شدن قیمت انتقال شرکت‌های بزرگی شده است که نه مالیات سود خود و نه سود سهام‌های خود را به سهامداران خرد پرداخت کرده‌اند است برای این که تمام این سودها به بهشت‌های ساحلی بدون مالیات منتقل شده‌اند. بازپرداخت مالیات‌های بر ارزش افزوده به صادر کننده‌ها باید به صورت خودکار انجام شود به این ترتیب به ضیافتی که در آن مأموران مالیات این وجوهات را نزد خود به عنوان «کمسیون» نگه می‌داشتند پایان داده می‌شود.

## اومانيسم و ليبراليسم دوران نوزايي اروپا و حقوقی شدن سياست مانی قرزام



قانون اساسی و قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی پدیده‌ی کمیابی در جهان است، نه فقط به این دلیل که شریعت و مذهب در آن مبنای مشروعیت قانون است، یا اینکه در نهایت حاکمیت مردم را به رسمیت نمی‌شناسد و دموکراتیک نیست، چرا که حکومت‌هایی در جهان هستند که چنین هستند، اما نکته‌ی منحصر به فرد در سامانه‌ی حقوقی جمهوری اسلامی تناقض‌های درونی بسیار آن است، آنچه تنها به تضاد نیروهای سیاسی و اجتماعی قابل تقلیل نیست بلکه ریشه‌ی آن را در نهادینه نشدن مفهوم قانون در ایران حتی یکصد و اندی سال پس از نوشتن اولین حقوق اساسی (۱۲۸۵) می‌توان یافت. این تضادها را در سطح سیاسی نیز می‌بینیم و برخی کارشناسان بخشی از انسداد سیاسی کنونی ایران را در این تضادها می‌دانند. اصغر حجازی، استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد برلین، در کتاب مشهور خود، *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*، که در اصل به آلمانی نوشته شده و از منابع پایه‌ی ساختار حقوقی نظام اسلامی ایران است، در همان آغاز می‌نویسد: «قانون اساسی جمهوری اسلامی آکنده از تضادهاست، تضادهایی متأثر از اختلافات اجتماعی و سیاسی موجود بین نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب در فاصله‌ی دی ۱۳۵۷ و آذر ۱۳۵۸»<sup>۱</sup>، اما می‌توان جای علت و معلول را جدا کرد، و بازتولید سیاست از درون سامانه‌ی قانونی جمهوری اسلامی را بررسی کرد و به فهمی دیگر از وضعیت سیاسی کنونی رسید. نگرش به قانون، فلسفه‌ی قانون، نگرش ما به سیاست را نیز تغییر می‌دهد.



شکل‌گیری قانون مدرن در اروپا به سده‌ی ۱۵ و دوران نوزایی بازمی‌گردد، زمانی که دانش حقوق به نام «دانش مدنی» شکل گرفت.



تسهیل سازی سیستم مالیاتی همچنین امکان لغو پلیس مالیات، که اغلب شهروندان را مورد آزار و اذیت بدون دلیل قرار می‌داد، را فراهم می‌کند. راه حل دیگر کاهش فساد اتخاذ قانون خرید دولتی است که به شرکت‌های خارجی و اوکراینی اجازه می‌دهد تا در مناقصه‌های باز برای دریافت قراردادهای دولتی شرکت کنند. این یکی از اقداماتی بود که صندوق بین‌المللی پول از دولت خواسته بود و پارلمان نیز با آن موافقت کرده است. این اقدام به تنهایی باید در ۱ تا ۲ درصد GDP صرفه جویی کند. علاوه بر اقدامات فوق‌الذکر، این عمل باعث پایدار شدن سیستم مالی دولت اوکراین می‌شود.

بسیاری از مقامات ارشد مسئول دزدی‌های اخیر از خزانه دولت از کشور گریخته‌اند، و اکثراً به روسیه رفته‌اند یا جایی پنهان شده‌اند؛ تنها تعداد معدودی دستگیر شده‌اند. هرکس که از این دزدی‌ها بهره برده است باید دستگیر شود و باید مجبور به برگرداندن آنچه به صورت غیرقانونی از دولت اوکراین بیرون کشیده است بشود. در زمان نوشتن این مقاله، دارایی‌های بین‌المللی دو دسته از انسان خلافکار مسدود شده است که این نشان دهنده این است که دولت می‌تواند دارایی‌های ربنده شده بیشتری از آنچه معمولاً میسر می‌شود را برگرداند.

در عین حال، بانک ملی اوکراین (NBU) اجازه دارد تا نرخ ارز را شناور اعلام کند، که این باید مانع از ارزش گذاری بیش از حد ارز ملی و بروز کسری بودجه شدید شود. بانک ملی اوکراین توانسته مخازن قابل توجهی به مبلغ کل ۱۷ میلیارد دلار را حفظ کند. با کاهش نرخ ارز، این بانک خود را در موقعیت برداشتن تدریجی قوانین سخت و سخت ارزی قرار می‌دهد که مانع از انجام تجارت و سرمایه گذاری می‌شوند و در عین حال باعث به وجود آمدن فساد می‌شوند. در ۲۷ مارس، صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که آماده است تا مبلغ ۲۷ میلیارد دلار را در عرض دو سال در اختیار اوکراین قرار دهد. بخش از این پول (۱۴ تا ۱۸ میلیارد دلار) از خود این صندوق تأمین خواهد شد، در حالی مابقی از بانک جهانی، اتحادیه اروپا و منابع دوجانبه دیگر تأمین خواهد شد.

نمایش اوکراین در انتخاب بین یکی شدن با اروپا و یا پیوستن به روسیه معلق مانده است. درست است که اتحادیه اروپا توافق نامه تجارت آزاد، عمیق، پرسود و جامع را به اوکراین تقدیم کرده است، تصمیم اوکراین برای پیوستن به اتحادیه گمرک‌های تحت رهبری مسکو منجر به کاهش GDP اوکراین شده است. تمهیدات سیاست خارجی و ناحیه‌گرایی نیز نقش‌هایی را در این بازی ایفا می‌کنند، اما پول‌هایی که از هر طرف پیشنهاد می‌شوند نامربوط بودند. آنچه مهم است این است که اتحادیه اروپا نماینده دموکراسی است و در برابر فساد می‌ایستد، در حالی که کرملین به یانوکوویچ اجازه داد آن طور که دلش می‌خواست فساد کند و او را تشویق به اعمال استبداد بیشتر کرد.

امروز مردم اوکراین، اروپا را انتخاب کرده‌اند. باید امیدوار بود که آن‌ها پای این انتخاب خود می‌ایستند. در این صورت بهترین شانس را برای پاک‌سازی کثافت کاری‌های یک اقتصاد و سیاست بسیار فاسد به دست خواهند آورد. این آسان نخواهد بود. سرچشمه‌های فساد باید با بیرحمی خشکانده شوند، اصلاحات باید ناگهانی و سریع اتفاق بیفتند تا آرام آرام امکان مقاومت در برابر آن‌ها از مخالفان گرفته شود.

اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول و ایالات متحده آمریکا نقش‌های بسیار مهمی را به عنوان دارندگان استانداردهای قانونی، مساعدت‌کنندگان و همچنین ناظران سرکوب فساد در این فرایند ایفا می‌کنند. وقتی که فساد مسئله اصلی است، سازوکارهایش باید کاملاً از ریشه کنده شوند. در غیر این صورت، بازیگران جدید و سوسه می‌شوند تا از روش‌های قدیمی ثروت اندوزی کنند، اتفاقی که قبلاً بارها برای اوکراین رخ داده است.

برای این منظور ما نمونه‌ی اروپای دوران مدرنیته‌ی اولیه، یعنی سده‌ی ۱۵ و ۱۶ را انتخاب کردیم تا ببینیم چطور تغییر نگرش به قانون، زیر عنوان «دانش مدنی» (Civil Science) و بازبینی حقوق رومی چه تحولی در اروپا و عبور تاریخی از روحانیت‌سالاری و مسیحیت سیاسی فراهم کرد. این تغییر نگرش، تحول بزرگی در سطح سیاسی اروپا فراهم کرد که صرفاً با دلایل اقتصادی یا غیراندیشه‌ای نمی‌توان توضیح داد. بخش مهمی از مقاله‌ی زیر برگرفته از مقاله‌ی «قانون» از تاریخ اندیشه‌ی سیاسی کیمبریج ۲ است. ما از چند کتاب دیگر از جمله قانون و الهیات در سده‌های میانه ۳، و نیز مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه‌ی سیاسی سده‌های میانه ۴ نیز بهره برده‌ایم. این مقاله در دو بخش ارائه می‌شود.

## بخش نخست

### میراث رومی در دانش حقوق واقع‌گرا

شکل‌گیری قانون مدرن در اروپا به سده‌ی ۱۵ و دوران نوزایی بازمی‌گردد، زمانی که دانش حقوق به‌نام «دانش مدنی» شکل گرفت. مهمترین منبع قانون مدنی در پایان سده‌های میانه و آغاز دوره مدرن، قانون روم (Roman Law)، و به‌طور مشخص چکیده تهیه‌شده در عهد ژوستینیان یکم (سده‌ی ۶ م.) بود. قانون‌ها در اروپای سده‌ی ۱۵ تا ۱۸، همانند سده‌های میانه، به سه دسته‌ی قانون مدنی (civil law)، قانون کلیسایی (canonic law) و قانون سنتی (customary law) تقسیم می‌شدند. قانون مدنی که از زمان نوزایی نخست اروپا یعنی سده‌ی دوازدهم شکل گرفت، در سده‌ی ۱۵ و دوره‌ی دوم نوزایی، تحت تاثیر اومانیزستی و اندیشه‌های لیبرالیستی (liberalist) به «دانش مدنی» بدل شد، یعنی حقوق‌دانان و نظریه‌پردازان تلاش کردند قانون‌های پیشین را شرح دهند و درباره‌ی آن مطالعه کنند. به‌این ترتیب، دانش حقوق در معنای مدرن و نوآینش و به تعبیری، به معنای واقعی‌اش، از این زمان در دانشگاه‌ها و توسط حقوق‌دانان و دانشمندان حقوق پدید آمد. «علم شرعی» کلیسا نیز با محوریت فقه شرعی از دانش مدنی، هم‌به‌عنوان الگو هم منبع، استفاده کرد. قانون سنتی اروپایی نیز در واژه‌های تخصصی و مفهوم‌های اساسی از قانون مدنی بهره گرفتند. بیشتر از همه، قانون شرعی کلیسا در این دوره از یک مکتب روحانیت‌مدار به سامانه‌ای از قانون‌های خصوصی فرعی تغییر یافت. حتی قانون رومی-بیزانسی از مجموعه کتاب‌های پیرامون موضوع مرجعیت، در قانون مدنی جدید، به مجموعه‌ای هماهنگ و گزیده از قانون‌های عمومی تبدیل شد.

آنچه در حقوق دوران نوزایی اروپا اهمیت دارد، گزینش بخش‌هایی از قانون‌های قدیمی اروپا، به‌ویژه در حقوق رومی، و ورود آنها به اندیشه‌ی حقوقی و سیاسی دوره‌ی جدید است. اهمیت این مفهوم‌های انتقالی بیشتر در فلسفه‌ی سیاسی و نظریه‌ی سیاسی مدرن بارزتر است. به عبارت دیگر، بخش عمده‌ای از اندیشه‌ی سیاسی مدرن ریشه در حقوقی شدن سیاست و نظریه‌ی سیاسی در دوران نوزایی دارد. این موارد را می‌توان در چند دسته قرار داد: ۱. قانون و شمشیر، به‌عنوان دو ابزار کشورداری در زمان صلح و جنگ، دو وجه حکمرانی در ستیزها و سازمان اجتماعی و سیاسی؛ ۲. خاستگاه الهی قانون، که بعداً در خوانش‌های مدرن به لغزش‌ناپذیری و مطلق بودن قانون تعبیر شد؛ ۳. احترام به گذشتگان و خاستگاه و تبار نهادها، احترام نسبت به پدران و بنیان‌گذاران، که در اندیشه‌ی سیاسی مدرن نیز نفوذ کرد؛ ۴. حکومت مطلقه و مفهوم حاکمیت که از قانون رومی ژوستینیان وارد اندیشه‌ی سیاسی سده‌های میانی و دوره‌ی اولیه‌ی مدرن شد.

دو قاعده‌ی «نیروی قانون مایه‌ی رضایت شه‌ریار است» (Quod principi placuit legis habet vigorem) و «شه‌ریار از قانون بالاتر است» (legibus solutus)، دو قاعده‌ی مهم در نسبت حاکمیت و قانون بود که حتی در اندیشه‌ی سیاسی مدرن، برای نمونه در اندیشه‌ی هابز و هگل نیز وارد شد؛ ۵. حاکمیت مردم. آمیزش دو قاعده‌ی مشروعیت مردمی شه‌ریار، les regia، و قاعده‌ی Lex Digna Vox، که می‌گوید «از عهد نیک حاکم است که شه‌ریار به قانون تعهد دارد»، سنتز میان هواداران «مشروطه» و مطلق‌گرایان بخش مهمی از اندیشه‌ی سیاسی غرب را شکل داده است؛ ۶. تمایز میان قانون عمومی و خصوصی. این تمایز معادل است با تمایز بین فرد و جامعه یا حکومت، اقتصاد داخلی و اقتصاد سیاسی، میان اخلاق و سیاست، که از قانون مدنی وارد اندیشه‌ی سیاسی غرب شده است؛ ۷. قانون طبیعی: jus naturale و عقل طبیعی و عقل رواقی با همدیگر پیوند خوردند، و از فرهنگ (به معنای یونانی) و بعداً «قانون مثبت» متمایز شدند. قانون طبیعی گاه با «قانون الهی» یکسان و گاه از آن جدا در نظر گرفته می‌شد. مفهوم «قانون طبیعی» یکی از مهمترین مفاهیم سیاسی دوران مدرن است؛ ۸. قانون ملل. مفهومی که حقوق‌دانان رومی وضع کردند و بعداً وارد مطالعات تطبیقی نهادها شد؛ ۹. ساختار قانون. اینکه قانون‌نویسی از قانون‌های خصوصی با قانون‌های عمومی می‌رسد و هنوز ساختار قانون‌نویسی مدرن را شکل می‌دهد؛ ۱۰. وضع بشر. «آزادی» مدنی و طبیعی انسان، که برحسب قابلیت‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی تعریف می‌شد؛ ۱۱. ایده‌ی

### مالکیت خصوصی.

دانش مدنی در دوران نوزایی، سده‌ی ۱۵ و ۱۶، بیشتر در ایتالیا، اسپانیا، آلمان، فرانسه و انگلستان رشد کرد. یکی از دلایل رشد علم حقوق در دوره‌ی اول مدرن اروپا، تغییر قانون عرفی و سنتی قدیم به «قانون نوشته‌شده» بود. در فرانسه و اسپانیا لژیست‌ها (légistes) و لتاردوها (letardos) و همچنین دادگاه سلطنتی بدنه‌ی قانون‌ها را تهیه می‌کردند. پارلمان فرانسه تا سده‌ی هجدهم به‌عنوان بخشی از کنسول سلطنتی وظیفه‌ی تهیه‌ی این قانون‌ها بود و نقش زیادی در حقوقی شدن سیاست در دوران اول مدرن اروپا داشت. اما نقش اصلی برقرار کردن رابطه میان حقوق و سیاست را دانشگاه‌ها ایفا می‌کردند. حقوق فئودالی، کلیسایی و مدنی در دانشگاه‌ها بر اساس روش مدرسی (روشی منطقی‌محور و صوری) که حقوق‌دانان فرانسوی سیزدهم وضع کرده بودند تدریس می‌شد.

### اومانیزم و حقوقی شدن سیاست مدرن

اومانیزم یا انسان‌گرایی دوران نوزایی که در دانش مدنی، چه در نسخه‌ی ایتالیایی چه در نسخه‌ی شمالی، وجود داشت، عمدتاً نقد خود را متوجه قاعده‌ای کرد که می‌گفت امپراتور یا شه‌ریار «خداوندگار جهان» (dominus mundi) است، و در مقابل مدعی بود منشأ مشروعیت دانش مدنی عقلانیت یا «معقولیت» است، آنچه در دوره‌ی مدرن به این قاعده تفسیر شد: مشروعیت بر اساس «نه عقل امپراتور، بلکه امپراتوری عقل» (non ratione imperii sed rationis imperio). از سوی دیگر، دانشمندان دانش حقوق مدنی به‌تدریج از فلسفه‌ی ارسطویی فاصله می‌گرفتند و بر کارکرد قانون‌ها با نگاهی عمل‌گرایانه‌تر تمرکز می‌کردند. به باور آنها هدف دانش مدنی عدالت یا برابری بود تا منطق یا حقیقت تاریخی. به‌تدریج قاعده‌های کلی یا ماکسیم‌های حقوقی بر اساس تجربه‌های حقوقی تدوین می‌شد. هر چه پیش می‌رفت، دانش مدنی بر دیگر دانش‌ها از جمله پزشکی، فلسفه، الهیات برتر دانسته می‌شد، زیرا ترکیبی از فلسفه‌ی طبیعی و اجتماعی بود. علم مدنی به باور حقوق‌دانان و دانشمندان حقوق هم جهانشمول بود و هم بر دیگر علوم برتری داشت و به همین دلیل یک دانش حقیقی بود.



## نظریه توطئه، بدیل پیروی کورکورانه نیست مجید محمدی

در این که منطق نظریه‌ی توطئه (رسیدن از نتیجه به مقدمات به جای رسیدن از مقدمات به نتیجه) بی‌پایه و توهمی است و پیامدهای نادرستی در تبیین رویدادها دارد (مثل سلب اختیار از آدمی و انتساب امور به افراد و مراکز بدون دلیل کافی) شکی نیست. (نویسنده‌ی این مطلب در مطلبی که در نشریه‌ی نگاه نو در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید این منطق و پیامدهای آن را وانمایانده است.) اما پرسشی جامعه‌شناختی و سیاسی در این میان وجود دارد که چرا علی‌رغم این منطق نادرست و پیامدهای مخاطره‌آمیز آن، جمع عظیمی از افراد حتی در کشورهای دمکراتیک و باز به این نظریه باور دارند.

کم نیستند افرادی که هنوز معتقدند کشته شدن جان فیتزجرالد کندی، کشته شدن چهار امریکایی از جمله سفیر امریکا در لیبی در سپتامبر ۲۰۱۲، رفتن انسان به کره‌ی ماه، سقوط هواپیمای پرواز ۳۷۰ مالزیایی، و حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ نه حوادثی با عوامل روشن و تحقیق‌شده - چنان‌که حکومت‌ها و رسانه‌ها می‌گویند - بلکه توطئه‌هایی پنهان هستند که عوامل آن‌ها برای عموم ناشناخته‌اند و فقط قائلان به نظریه‌ی توطئه، این عوامل (سازمان سی‌ای‌ای یا دولت ایالات متحده) را به طور مبهم می‌شناسند و معرفی می‌کنند.

اگر به کشورهای خاورمیانه برویم میزان کسانی که به نظریه‌ی توطئه در هر رویداد روزمره‌ای باور دارند و میزان مواردی که در آن‌ها از نظریه‌ی توطئه برای فهم رویدادها استفاده می‌شود ده‌ها برابر می‌شود. میلیون‌ها ایرانی که حتی خود در انقلاب ۵۷ حضور داشته‌اند هنوز علی‌رغم مشکلات جدی غرب با جمهوری اسلامی و دشمنی جمهوری اسلامی با غرب معتقدند که این انقلاب دست‌پخت ابرقدرت‌ها برای کشور بوده است؛ یا همه‌ی بمب‌گذاری‌ها در ایران را کار خود حکومت می‌دانند یا نتیجه‌ی مسابقات فوتبال یا انتخابات ریاست جمهوری (از میان نامزدهایی که همه وفادار به نظام هستند و شورای نگهبان آن‌ها را تایید کرده) را دست‌پخت حکومت تلقی می‌کنند (و می‌گویند "کار خودشونه"). چرا چنین است؟



رابطه‌ای مستقیمی میان باور به نظریه‌ی توطئه و بی‌اعتمادی به حکومت وجود دارد. هر چه بی‌اعتمادی افزایش یابد مردم برای فهم رویدادها بیشتر به سراغ نظریه‌ی توطئه می‌روند که در نهایت کمکی به فهم رویدادها نیز نمی‌کند



افزون بر این، دانش مدنی به ادعای حقوق‌دانان عصر نوزایی، بر اساس قاعده‌ی علت و معلول تدوین شده بود و این علت و معلول معنای ملموس اخلاقی و حقوقی داشتند تا معنایی انتزاعی و «ارسطویی». از سوی دیگر، دانش مدنی ویژگی اصلی فنون آزاد (studium liberale) را در خود داشت، و تمام عامل‌های موثر در اراده‌ی بشری و شرایط اجتماعی و فرهنگی را بررسی می‌کرد. دانش مدنی یک دانش فراگیر و عقلی بود که دقیقاً با هدف مطلوب یک جامعه هماهنگی داشت. حقوق‌دانان موظف بودند همان‌قدر که اصول را عملی می‌کردند، واقعیت را نیز بشناسند. کلود دو سِسل، حقوق‌دان اومانیست سده‌ی ۱۵ و ۱۶ در فرانسه، می‌نویسد: «دانش مدنی عبارت است از عمل، نه نظورری.»

یکی از پیامدهای اومانیسم به‌ویژه اومانیسم ایتالیایی، نقد فیلولوژیک و تاریخی بر حقوق رومی بود. تاثیر فیلولوژی اومانیستی و لیبرالیستی بر شرح و اصطلاح‌شناسی دانش حقوق و به‌ویژه بر اندیشه‌ی سیاسی در نظریه و عمل «تفسیر» آشکار بود. اومانیست‌ها بیشتر در پی یک سازمان دقیق و محکم برای اجرای اراده‌ی قانونی بودند در حالی که کانونیست‌ها (حقوق‌دانان دینی وابسته به نهاد کلیسا مشابه فقها در شیعه) و بارتولیست‌ها (هواداران تفسیرهای درونی از قانون رومی) به معنای درونی یا عقل قانون (ratio legum) یا آنچه حقوق‌دانان «گسترش تفسیری» (interpretatio extensiva) قانون معتقد بودند گرایش داشتند. این اختلاف فقط بر سر معنای هرمنوتیک و تفسیر نبود، یعنی بر سر واژه یا روح قانون، بلکه بر سر معنا و کاربرد سیاسی-اجتماعی قانون‌ها هم بود. به این معنا، یک روش تفسیری دیگر در مقابل روش تفسیری پیشین قرار گرفت تا قانون‌گرایی عصر نوزایی به سود اومانیست‌ها روزه‌روز قوی‌تر شود.

پانوشته‌ها:

۱) شیرازی، اصغر، نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران: دین، قانون و مطلقیت قدرت، برگردان فارسی، پاریس: کتاب چشم‌انداز، ۱۳۸۷

۲) ed. Burns, J.H., ۱۷۰۰-۱۴۵۰: The Cambridge's History of Political Thought, Cambridge University Press, ۱۹۹۱.

۳) Evans, G.R., Law and Theology in the middle Ages, Routledge, ۲۰۰۲.

۴) طباطبایی، جواد، مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه‌ی سیاسی سده‌های میانه، نگاه معاصر، ۱۳۸۰.

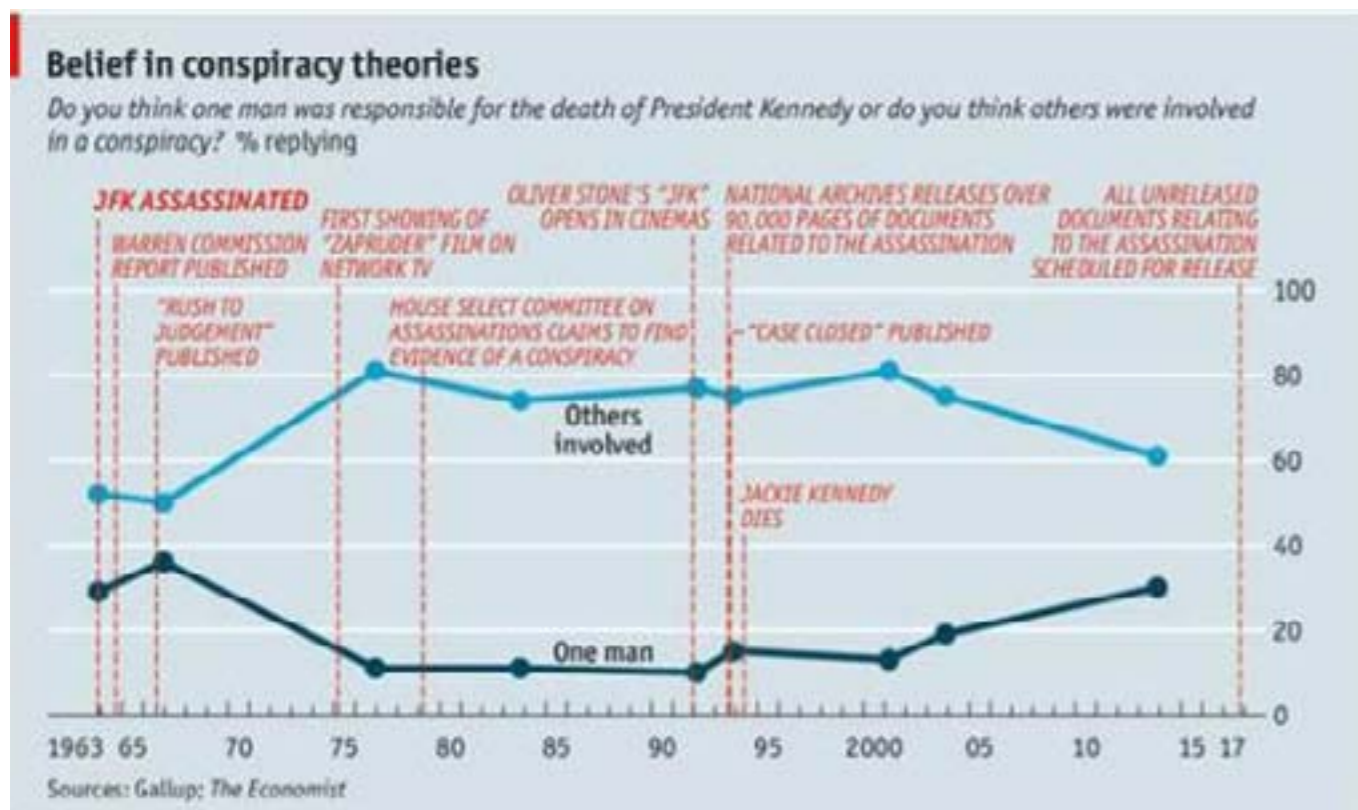
۵) مشروطیت، یا حکومت قانون، یا constitutionalism، به معنای مقید بودن حاکمیت به قانون است، نه لزوماً مردمی بودن حاکمیت.

## فرار و نشیب در توطئه‌اندیشی

چنان‌که در نمودار زیر ملاحظه می‌شود باور به توطئه موضوعی سیال است و با گذشت زمان کم و زیاد می‌شود. ارائه‌ی گزارش‌های رسمی یا حتی داستانی (مثل عرضه‌ی یک فیلم) می‌تواند باور به توطئه یا عدم توطئه را تحت تاثیر قرار دهد. این موضوع نشان می‌دهد که شفافیت حکومت و انتشار اسناد می‌تواند باور به توطئه را کاهش و گزارش‌های تخیلی و داستانی می‌تواند آن را افزایش دهد. فرار از اطاعت، فرار از فهم

نقطه‌ی مقابل نظریه‌ی توطئه از نگاه قائلان به آن، پیروی کورکورانه از حکومت است. بسته بودن فضا و فقدان دموکراسی و جریان آزاد اطلاعات در کشورهای بسته و غیردموکراتیک، راهی دیگر برای افراد در کنار پیروی کورکورانه باقی نمی‌گذارد و افراد به نظریه‌ی توطئه به عنوان راهی برای اعتراض علیه حکومت یا وابسته تلقی کردن و لذا مهره و عروسک دیگران معرفی کردن آن نگاه می‌کنند. حکومت در این جوامع از نظریه‌ی توطئه برای رفع مسوولیت و سرکوب مخالفان بهره می‌گیرد.

اما در جوامع باز و دموکراتیک، مشکل فقدان راه‌های بدیل فهم حوادث یا تحقیق و جستجو نیست؛ مشکل عدم توان برخی از افراد برای فهم حوادث بر اساس منطق جاری در حوادث است. افرادی در این جوامع هستند که نمی‌توانند قدرت دموکراسی یا رسانه‌های آزاد را باور کنند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند رویدادهای جاری را بفهمند و در این زمینه تلاشی هم نمی‌کنند و راهی مطمئن و ظاهراً هوشمندانه برای تبیین حوادث پیدا می‌کنند که همان نظریه‌ی توطئه است. اما به این نکته‌ی ساده توجه نمی‌کنند که نظریه‌ی توطئه، چیزی را توضیح نمی‌دهد بلکه امور را افسانه‌ای می‌سازد.



قائلان به این گونه توطئه‌اندیشی‌ها نمی‌دانند در جوامعی با رسانه‌های آزاد که افراد برای بیان نظرات خود هزینه‌ای نمی‌پردازند نمی‌شود موضوعات و رویدادهای مهمی مثل پودر کردن یک هواپیما توسط یک ناو جنگی (سخنی که در مورد پرواز ۳۷۰ گفته می‌شود) را پنهان کرد. البته دستگاه تبلیغاتی دولت‌های دیکتاتوری و ضد غربی برای جلوه دادن نظام‌های غربی به عنوان نظام‌های غیر آزاد، این گونه توطئه‌اندیشی‌ها را ترویج می‌کنند.

## بی‌اعتمادی به حکومت

رابطه‌ای مستقیمی میان باور به نظریه‌ی توطئه و بی‌اعتمادی به حکومت وجود دارد. هر چه بی‌اعتمادی افزایش یابد مردم برای فهم رویدادها بیشتر به سراغ نظریه‌ی توطئه می‌روند که در نهایت کمکی به فهم رویدادها نیز نمی‌کند چون علل و عوامل را ناشناخته یا مبهم معرفی می‌کند. کسانی که در کشورهای دموکراتیک و باز به این نظریه باور دارند عموماً کسانی هستند که به دولت بی‌اعتمادند. در ایالات متحده این نظریه هنگامی طرفداران بیشتری یافت که سیاستمداران به اقداماتی دست زدند که بخشی از رای‌دهندگان با آن‌ها مخالفت جدی داشتند یا به مداخله‌ی نظامی در دیگر کشورها پرداختند.

در دنیای غیردموکراتیک و بسته نیز اکثر افراد به حکومت بی‌اعتمادند و در عین حال دولت خود یا دول قدرتمند عالم را قادر مطلق تصور می‌کنند که همه کار از آن‌ها بر می‌آید. جمع این دو بدان‌جا می‌انجامد که هر اتفاق ناگواری حتی علیه حکومت یا ناخوشایند برای حکومت به خود آن یا دشمنان بیگانه نسبت داده می‌شود. حتی حاکمان جمهوری اسلامی که خود امروز قدرت را در دست دارند امور دل‌ناچسب برای خود را به توطئه‌ی بیگانگان نسبت می‌دهند. زمانی که احمدی‌نژاد و خامنه‌ای اختلاف پیدا کردند برخی روحانیون (مثل مصباح یزدی) اقدامات وی را نیز به بیگانگان نسبت دادند.

## باور ناپذیری و توطئه

نظریه‌ی توطئه بیشتر در رویدادهایی سر بر می‌آورد که افراد نمی‌توانند آن‌ها را به راحتی باور کنند. برای بسیاری از آمریکاییان دشوار است که باور کنند یک فرد عادی، رییس جمهور آن‌ها را کشته است یا ۱۹ نفر می‌توانند حدود سه هزار تن را در چند لحظه به قتل برسانند و یک کشور قدرتمند مثل ایالات متحده را به عزا بنشانند. برای بسیاری از ایرانیان هنوز دشوار است که باور کنند گروهی از شهروندان ایرانی توانستند حکومت شاه را ساقط کنند. برای بسیاری از آن‌ها دشوار است قبول کنند خامنه‌ای با خاتمی مشکل داشته و علی‌رغم این مشکل، او به ریاست جمهوری رسیده است. این‌ها نمی‌توانند تصور کنند که افراد عادی و ظاهراً بدون قدرت از چه قدرتی برای تخریب یا ایستادگی در برابر حکومت یا هرگونه عمل تصورناپذیری برخوردارند و به همین دلیل مراکز و گروه‌های پنهان و قدرتمندی مثل فراماسونری یا حکومت پشت پرده یا حوادث برنامه‌ریزی شده را مسوولان رویدادها معرفی می‌کنند. نظریه‌ی توطئه، منکر قدرت افراد عادی و گروه‌هایی از مردم (بدون قدرت و ثروت) برای ایجاد رویدادهای موثر در تاریخ بشری است. نظریه‌ی توطئه، ابزار خوبی برای گرفتن امید به تغییر از افراد و تبدیل آن‌ها به ماشین‌های یاس و بدبینی است.



## افسانه ریاضت اقتصادی یونان دنیل گروس

از زمان پیروزی حزب سیریزا در انتخابات اخیر یونان که سیاست ضد ریاضتی را در پیش دارد، «مسأله یونان» مجدداً بازارها و سیاست‌گذارهای سراسر اروپا را متأثر کرده است. برخی نگران بازگشت به وضعیت سردرگمی سال ۲۰۱۲ هستند، زمانی که بسیاری تصور می‌کردند سقوط یونان و خروجش از منطقه یورو قریب‌الوقوع است. همان زمان نیز مانند اکنون بسیاری نگران بودند که بحران بدهی یونان می‌تواند منجر به بی‌ثباتی (و حتی سقوط) اتحادیه پولی اروپا شود. اما این بار ماجرا بسیار متفاوت است.

یکی از تفاوت‌های کلیدی به بنیان‌های اقتصادی مربوط است. در طول دو سال گذشته سایر کشورهای حاشیه‌ای منطقه یورو، ظرفیت خود برای تطابق را اثبات کرده‌اند. آن‌ها با کاهش کسری بودجه، افزایش صادرات، دستیابی به مازاد حساب جاری، نیاز به کمک‌های مالی (فایننس) را برطرف کرده‌اند. در واقع یونان تنها کشوری است که در زمینه اصلاحات، کند عمل کرده و عمل‌کرد صادراتی نامناسبی داشته است.

برنامه‌ی بانک مرکزی اروپا برای خرید اوراق قرضه سپر محافظ دیگری برای کشورهای حاشیه‌ای بوده است. با اینکه دولت آلمان رسماً از سیاست تسهیل کمی (QE) حمایت نمی‌کند با این حال برای آرام کردن بازارهای مالی باید سپاس‌گزار بانک مرکزی اروپا باشد. اکنون آلمان می‌تواند موضع‌گیری سخت‌گیرانه‌ای در مورد درخواست‌های دولت جدید یونان در مورد حذف گسترده بدهی مالی و پایان ریاضت اقتصادی اتخاذ کند، بدون این‌که نگران باشد آن نوع آشفتگی در بازارهای مالی که در سال ۲۰۱۲ منطقه یورو را تا مرز اخراج یونان پیش برد دوباره اتفاق بیفتد.

در واقع هر دو درخواست دولت یونان بر اساس سوءتفاهم است. برای مبتدیان این حوزه باید گفت، حزب سیریزا و دیگران ادعا می‌کنند که بدهی عمومی یونان که به اندازه ۱۷۰ درصد از تولید ناخالص ملی (GDP) کشور است غیرقابل تحمل است و باید حذف شود. با در نظر گرفتن این‌که بدهی رسمی کشور شامل کل حجم بدهی عمومی آن است دولت خواستار کاهش آن است.

در حقیقت، بستانکاران رسمی یونان مهلت بازپرداخت را بسیار بلند و نرخ بهره را بسیار پایین در نظر گرفته‌اند تا بار آن قابل تحمل باشد. واقعیت این است که یونان نسبت به ایتالیا و ایرلند پول کمتری صرف بازپرداخت اصل و سود وام می‌کند. در مقایسه با یونان، ایتالیا و ایرلند هر دو از نسبت بسیار کمتری از بدهی (خام) بر تولید ناخالص ملی برخوردار هستند. از طرفی دیگر، این موضوع که بازپرداخت‌های بدهی‌های رسمی خارجی یونان تنها ۵/۱ درصد از تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌دهد، نشان‌دهنده‌ی آن است که بازپرداخت وام‌ها مسأله‌ی اصلی کشور نیست. نرخ نسبتاً پایین بهره همچنین استدلال حزب سیریزا برای پایان دادن به ریاضت اقتصادی را بی‌اساس می‌کند. آخرین برنامه کمک مالی از طرف «ترویکا» (صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا و کمیسیون اروپا) که در سال ۲۰۱۰ شروع شد، (بدون در نظر گرفتن هزینه بهره) مازاد بودجه اولیه ۴ درصدی از تولید ناخالص ملی را برای سال جاری پیش‌بینی می‌کند. این مقدار تا حدودی بیشتر از میزان مورد نیاز برای پوشش هزینه‌ی بهره است و لذا به یونان این امکان را می‌دهد تا بالاخره روند کاهش بدهی خود را آغاز کند. استدلال دولت جدید یونان مبنی بر دست‌نیافتنی بودن چنین هدفی، ضعیف است و نمی‌تواند توجیه‌کننده باشد. به هر حال سایر اعضای اتحادیه اروپا (از قبیل بلژیک از ۱۹۹۵، ایرلند از ۱۹۹۱ و نروژ از ۱۹۹۹) نیز هنگامی که با بدهی‌های بسیار هنگفت مواجه شدند، چنین مازاد مشابهی را حداقل برای ۱۰ سال (خصوصاً در دوران پس از بحران مالی) تجربه و حفظ کردند.



دنیل گروس، اقتصاددان آلمانی و مدیر «مرکز مطالعات سیاست اروپایی» در بروکسل است. این مقاله پیش از توافق یونان با وزرای دارایی حوزه یورو نوشته شده است. در این توافق وزرای حوزه یورو، طرح کمک‌های مالی به یونان را برای ۴ ماه تمدید کردند تا دولت جدید بتواند اصلاحاتی هم‌چون مقابله با فرار مالیاتی و اصلاح بخش خصوصی را در دستور کار قرار دهد. تعهدی که نه تنها انجامش در ۴ ماه دور از ذهن است بلکه مدیر صندوق بین‌المللی پول در رابطه با این توافق گفته که پیشنهاد یونان فاقد ضمانت‌های روشن است. نویسنده در این یادداشت، به بررسی دشواری ماه‌عسل سیاسی یونانی‌ها می‌پردازد که برای بازپرداخت وام‌های خود به چیزی فراتر از شعارهای انتخاباتی حزب سیریزا نیازمند هستند و هم‌چنین از آمادگی اتحادیه اروپا برای کنار گذاشتن یونان از حوزه یورو می‌نویسد بدون این‌که هم‌چون سال ۲۰۱۲ نگران پیامدهای اقتصادی آن برای واحد پولی اتحادیه باشد.



مسلماناً می‌توان به درستی جدل کرد که ریاضت اقتصادی در منطقه یورو بیش از حد بوده و هم‌چنین کسری بودجه باید خیلی بیشتر می‌بود تا تقاضا را حفظ کند.



## جهاد: ایده و تاریخچه پاتریشیا کرون



نگاه مسلمانان عادی به جهاد در گذشته را می‌توان با رفتار مسیحیان با همکیشانی که تصمیم می‌گرفتند مبلغ مذهبی شوند مقایسه کرد



### جهاد چیست؟

جهاد موضوعی است که درک آن برای غیر مسلمانان دشوار است. در حقیقت جهاد چیز عجیبی نیست. همه چیزی که باید بدانیم این است که جنگ مقدس متضاد صلح طلبی نیست، بلکه متضاد با جنگ سکولار است که اهدافی خارج از دنیال می‌کند. این که افراد درگیر در جنگ نظامیان هستند یا خیر مسأله دیگری است.

حتی خود یونان نیز توانست مازادی بیشتر از ۴ درصد تولید ناخالص ملی را در نیمه دوم دهه ۹۰ داشته باشد (به آمار بانک مرکزی اروپا در ۲۰۱۱ مراجعه کنید). اگر یونان حاضر بود این مازادها را برای حضور در اتحادیه پولی اروپا بپذیرد، پس اکنون نیز معقول است که انتظار داشته باشیم یونان برای ماندن در محدوده یورو به همین سیاست پایبند باشد.

مسلماً می‌توان به درستی جدل کرد که ریاضت اقتصادی در منطقه یورو بیش از حد بوده و همچنین کسری بودجه باید خیلی بیشتر می‌بود تا تقاضا را حفظ کند. اما فقط دولت‌هایی که فایننس بازار در اختیار دارند می‌توانند از سیاست مالیاتی انبساطی جهت افزایش تقاضا استفاده کنند. برای یونان هزینه بیشتر، مستلزم تامین بودجه از طریق قرض گرفتن از نهادهای رسمی است.

درست به همین دلیل نمی‌توان ادعا کرد که تروویکا یونان را مجبور به ریاضت اقتصادی گسترده کرده است. اگر یونان در سال ۲۰۱۰ حمایت مالی دریافت نمی‌کرد، مجبور می‌شد کسری بودجه خود را که بیش از ۱۰ درصد تولید ناخالص ملی بود، سریعاً به صفر برساند. تروویکا با تامین مالی کسری‌های بودجه مداوم تا سال ۲۰۱۳ در حقیقت این امکان را برای یونان فراهم کرد تا ریاضت اقتصادی را به تاخیر بیندازد.

مسلماً یونان اولین کشوری نیست که تقاضای کمک مالی فوری برای تعویق کسری بودجه می‌کند و بعد از مرتفع شدن دوران سخت، از گسترده بودن این کاهش‌ها شکایت می‌کند. این امر عموماً زمانی اتفاق می‌افتد که دولت از مازاد اولیه استفاده می‌کند. هنگامی که دولت می‌تواند مخارج جاری خود را از طریق مالیات تامین کند (و حتی اگر مجبور نباشد بهره پردازد بتواند هزینه‌ها را افزایش دهد) و سوسه انکار وام قوت می‌گیرد.

وقتی برنامه تروویکا شروع شد انتظار می‌رفت یونان و سوسه شود چنین راهی را در پیش گیرد. سال گذشته «یانیس وارفاکیس» وزیر دارایی جدید یونان این پیش‌بینی را تایید کرد. او بیان کرد که یک مازاد اولیه یونان را در هر مذاکره‌ای پیرامون بازپرداخت در موضع قدرت قرار می‌دهد. چرا که این امر سبب به تعویق افتادن بازپرداخت به تروویکا می‌شود بدون این که مشکلات مالی به یونان تحمیل کند.

چنین رویکردی یک اشتباه است. عملاً مشکل یونان تحمل وامی نیست که در طول ۲۰ تا ۳۰ سال به زمان سررسید می‌رسد و بهره پایینی نیز دارد. مسأله اصلی، پرداخت‌های محدودی است به صندوق بین‌المللی پول و بانک مرکزی اروپا که موعد آن امسال سر می‌رسد و دولت جدید یونان قول پرداخت آن‌ها را داده است.

اما یونان برای عمل به این قول (و استخدام کارمندان بیشتر) نیاز به حمایت مالی شرکای منطقه یورو دارد. به علاوه، سیستم مالی این کشور نیازمند حمایت مداوم بانک مرکزی اروپا است. به بیان دیگر، دولت جدید یونان باید بتواند شرکای اروپایی خود را متقاعد کند که ارزش حمایت مالی بیشتر را دارد. و از طرف دیگر سعی در کاهش بدهی فعلی داشته باشد و بتواند در برابر سیاست‌های ریاضت اقتصادی که به خاطر وام‌های گذشته اعمال شده است مقاومت کند. برای سیریزا و حامیانش، ماه عسل سیاسی بسیار کوتاه خواهد بود.



اجازه دهید چهار سوالی را که به طور کلی در این مقاله بررسی خواهیم کرد را بیان کنم:

(۱) جهاد، فارغ از جنگ مقدس در معنای کلی، دقیقاً چیست؟

(۲) آیا درست است که اسلام با توسل به زور گسترش یافت؟

(۳) آیا مسلمانان پیشامدرن هیچگاه حس می کردند که جنگ مذهبی اشکالی دارد؟

(۴) این مسایل چه ارتباطی به جهان امروز دارد؟ (باید تاکید کنم که وقتی به این نکته برسم دیگر به عنوان یک متخصص سخن نخواهم گفت).

## نکته اول: اینکه جهاد چیست؟

در حقیقت بسته به این‌که مسلمانان از نظر سیاسی قوی یا ضعیف باشند دو نوع جهاد وجود دارد. بهتر است با نوعی شروع کنم که مرتبط با قدرت سیاسی است چرا که شکل طبیعی جهاد در تاریخ اسلام است. زمانی که به ارتباط جهاد با دنیای مدرن برسم به توضیح نوع دوم خواهیم پرداخت. نوع معمول جهاد یک جنگ تبلیغی است. یا حداقل این تعریفی ست که در کتاب‌های کلاسیک حقوق از سال ۸۰۰ تا ۱۸۰۰ ارائه شده است. چیزی که قرآن در این مورد بیان می‌کند مسئله دیگریست: به نظر می‌آید قوانینی که قرآن پیش فرض قرار داده بسیار صلح آمیزتر از چیزیست که شارحان و مفسران تولید کرده‌اند. اما نتیجه فعالیت همین مفسران و شارحان شریعت است که قسمت اعظم احکام زندگی خصوصی و عمومی مسلمانان، تا ظهور مدنیت، برپایه آن است. شریعت چیزیست هنوز زندگی مذهبی مسلمانان را تنظیم می‌کند و اسلام گرایان (یا بنیادگرایان) تمایل دارند که یکبار دیگر کل عرصه‌ی زندگی عمومی بر پایه آن استوار گردد.

اندیشمندان گفته‌اند که جهاد یعنی پشتیبانی از دعوت به اسلام – بوسیله‌ی کاربرد خشونت در صورت لزوم. طبق تعریف اندیشمندی که در سال ۱۰۸۵ مُرد جهاد «ماموریتی ست قهری با تیغی آخته علیه گمراهان متکبری که دعوت بسوی حقیقت ساده را به وقت ظهور رد می‌کنند». طرز تفکر این بود که خداوند تنها فرمانروای جهان است. انسان‌هایی که این حقیقت را نمی‌پذیرفتند شورش‌یانی بودند که باید به زانو در می‌آمدند. حداقل آن‌ها مجبور بودند از نظر سیاسی از خدا اطاعت کنند و تحت سلطه‌ی حکومت مسلمان قرار گیرند. اما ایده آل این بود که از طریق گرویدن به اسلام به خدا ایمان بیاورند رزمندگان مقدس مرتباً به سرزمین‌های کفار هجوم می‌بردند و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کردند. معمولاً این عملیات بخشی از لشکرکشی رسمی حکومت بود اما رزمندگان ممکن بود راساً هم اقدام کنند. در هر صورت اگر کفار نمی‌خواستند مسلمان شوند می‌توانستند از نظر سیاسی تسلیم حکومت اسلامی شوند (حداقل اگر مسیحی یا یهودی بودند). در این صورت آن‌ها زیر پرچم حکومت مسلمان قرار می‌گرفتند، اما در ازای پرداخت خراج می‌توانستند دین خود را حفظ کنند. اما اگر هر دو نوع تسلیم شدن سیاسی و مذهبی را رد می‌کردند باید با آن‌ها می‌جنگیدند و شکست‌شان می‌دادند. در اینصورت شرایط را فرد پیروز تعیین می‌کرد که ممکن بود مردان را کشته و زنان و کودکان را به بردگی گیرد (البته در صورتی که بت پرست بودند) و یا ممکن بود که مانند تسلیم شدگان با آن‌ها رفتار شود..

هنگامی که کفار یک منطقه به زانو در آورده شدند به سراغ سایر کفار می‌رفتند و همین روند را ادامه می‌دادند. این رویه باید تا زمانی ادامه پیدا می‌کرد که یا همه جهان از آن خداوند می‌شد و یا دنیا به آخر می‌رسید.

جنگ تبلیغی وظیفه‌ای بود که خداوند بر دوش جامعه مسلمین و نه افراد به تنهایی قرار داده بود. این جنگ در ابتدا توسط حاکمی شروع می‌شد که در همسایگی او جامعه‌ای از کفار زندگی می‌کردند. او معمولاً سالی یکبار به قلمرو کفار هجوم می‌برد. اما این جنگ برای افراد شخصی هم بسیار ثواب داشت و همیشه عده‌ای داوطلب در مرزها وجود داشت. اگر کسی شخصاً نمی‌توانست در جنگ شرکت کند می‌توانست با اهدای پول یا هدایا برای خود ثواب کسب کند. همچون مردم قرن ۱۹ اروپا که با کمک‌های مالی از مبلغان مذهبی حمایت می‌کردند که در کشورهای دوردست درحال خدمت بودند.

نگاه مسلمانان عادی به جهاد در گذشته را می‌توان با رفتار مسیحیان با همکیشانی که تصمیم می‌گرفتند مبلغ مذهبی شوند مقایسه کرد. امروزه اینگونه افراد مزاحم شناخته می‌شوند اما قبلاً از آن‌ها تقدیر می‌شد. چراکه تمایل داشتند زندگی خود را وقف بیداری غافلان خوابزده کنند. پس جهاد یک اقدام شریف بود. روی هم رفته، مردم زندگی خود را برای این هدف به خطر می‌انداختند. این نهایت نوع دوستی بود.

مبلغان مسیحی خودشان وارد جنگ نمی‌شدند. آن‌ها تنها در پی هوشیاری سربازان بودند. اما یک جنگجوی مقدس در آن واحد هم سرباز بود هم مبلغ مذهبی. این مسئله در نگاه ناظران مدرن می‌تواند به امپریالیسم مذهبی تعبیر شود.

جنگ تبلیغی نهادی با ریشه‌های بسیار عمیق در خاورمیانه است. مورخان باستانی خاور نزدیک آن را جهاد به امر خدا می‌نامیدند و بهترین مثال در این زمینه آشوری‌ها هستند. خدای آن‌ها «آشور» دائماً از آن‌ها می‌خواست که پیشروی کنند و پیروز شوند. خدای بنی اسرائیل نیز همین گونه بود. او در کتاب دوم تورات به موسی می‌گوید: «من پادشاه حشبون یعنی سیحون آموری‌ها و سرزمینش را به دست تو سپرده‌ام. با او بجنگ و سرزمینش را تصرف کن». اینجاست که موسی گزارش می‌دهد: «ما تمام شهرهایش را تسخیر کردیم و تمام مردان زنان و بچه‌ها را ازبین بردیم».

به همین ترتیب یک پادشاه موآبی در کتیبه‌ای می‌گوید: «چموش (خداوند) با من صحبت کرد و فرمان داد تا بروم و نبو را از اسرائیل بگیرم. بنابراین من به جنگ رفتم... و آنجا را اشغال کردم و همه را کشتم... ۷۰۰۰ مرد و زن و بچه و کنیز را». خدای مسلمانان نیز به پیروانش گفت همه جا را فتح کنند تنها با یک تفاوت بزرگ و آن اینکه او می‌خواست قربانیان تغییر مذهب دهند. آشوری‌ها، بنی‌اسرائیل و موآبی‌ها هیچ کدام وانمود نمی‌کردند که این اعمال را برای صلاح قربانیان انجام می‌دهند. آن‌ها برای عظمت و شکوه خدای خود و جامعه خود می‌جنگیدند و نه برای نجات سایرین. در مورد فاتحان اولیه‌ی عرب نیز همین گونه بود. اما در اسلام سنتی، دستور الهی برای جهاد مخصوص هیچ گروه قومیتی خاصی نیست بلکه برای تک تک مومنان است. و امروزه با «متمدن سازی مذهبی» مرتبط است: مومنان برای نجات روح بشر می‌جنگند، نه (فقط) برای اثبات شکوه جامعه خود.

این تلاقی امپریالیسم سیاسی و مذهبی ست که جهاد کلاسیک را متمایز می‌کند. چراکه این دو یکجا جمع نمی‌شوند. ادیان جهانشمول بزرگ از جمله بودائیسیم، مسیحیت، مانویت و همچنین بهائیت همگی غیرسیاسی بودند و با روش‌های صلح آمیز گسترش یافتند. و فاتحان جهانی معمولاً در پی نجات روح بشر نیستند. مثلاً اسکندر بزرگ، رومی‌ها و مغول‌ها را در نظر بگیرید. اما در اسلام تکلیف دینی و فتح طلبی باهم پیوند داده شده‌اند.

آیا اسلام با توسل به زور گسترش پیدا کرد؟

سوال دومی که در ابتدای این مقاله مطرح شد این بود: آیا حقیقت دارد که اسلام با توسل به زور گسترش یافت؟

در یک معنا جواب آری است اما نیاز به توضیح دقیق دارد. جنگ هم در ظهور اسلام و هم در گسترش آن نقش به‌سزایی داشت. اما مناطقی مانند اندونزی و مالزی بدون هیچ جنگی به اسلام روی آوردند. مهم‌تر اینکه حتی در جاهایی که اسلام از طریق جهاد گسترش یافت به گونه‌ای که مردم تصور می‌کنند نبود. وقتی صحبت از سربازان مقدس می‌شود مردم معمولاً به یاد جنگ «ساکسن‌ها» می‌افتند که چگونه نیروهای «شاریمانی» با توسل به زور عقاید نادرست را در سرتاسر جامعه ساکسون‌ها نابود کردند. اما این مدل در تاریخ اسلام بسیار نادر است. آثار جنگ معمولاً غیرمستقیم بود.

علما می‌گفتند که همه کفار باید تحت حاکمیت اسلامی قرار بگیرند اما یهودیان و مسیحیان اجازه داشتند با پرداخت خراج تحت حمایت دولت اسلامی قرار گیرند. چرا که آنان به خدای یکتا ایمان داشتند و تحت فرمان و وحی او بودند. پس چگونه باید با سایر کفار که همگی مشرک بودند برخورد می‌شد؟ باور بر این است که اعراب عربستان سعودی در زمان محمد باید بین اسلام و شمشیر یکی را انتخاب می‌کردند چرا که به اعتقاد یکی از علمای اولیه آنها هیچ دینی نداشتند. (الحاد دین محسوب نمی‌شد) اگر واقعه شارلمانی را یک مدل در نظر بگیریم این بهترین مثال برای توصیف طرف مسلمان است. البته این بیشتر یک قیاس حقوقی از تاریخ است تا یک گزارش تاریخی.

بعضی فق‌ها اصرار داشتند که با همه مشرکان باید اینگونه رفتار می‌شد: مردمی که حاکمیت مطلق خدا را باور ندارند حق زندگی ندارند. سایرین می‌گفتند که به دلایلی اعراب مستثنی بودند. یعنی مشرکان عجم در ازای پرداخت خراج می‌توانستند مثل مسیحیان و یهودیان از مصونیت برخوردار شوند. این عدم توافق در قانون اسلام نهادینه شده است و اسلام گراهای مدرن معمولاً موافق دیدگاه اول هستند و تنها سکولارهای مدرن و آنتیست‌ها را مشرک می‌دانند (یک نمونه خوب از این افراد یکی از دستیاران یوسف القرضاوی است توسط بسیاری از سکولارها در اروپا مورد تمجید قرار گرفته است. همان سکولارهایی که القرضاوی قصد تغییر دین آن‌ها را دارد). در دوران پیش از مدرن عموماً با جوامع مغلوب شده مدارا پیشه می‌شد. تنها مشرکانی که چه در عمل و چه در گفتار حق حیات نداشتند مردها بودند. موضوعی که امروزه بسیار حساس شده است.

اما با فرض اینکه مردم حق داشتند دین خود را تحت حکومت اسلام حفظ کنند، فق‌ها چگونه جهاد را به عنوان یک جنگ تبلیغی توجیه می‌کنند؟ پس جهاد چه تفاوتی با سایر اشکال امپریالیسم مثل جنگ‌های صلیبی (که برای بازپس گرفتن سرزمین مقدس بود نه برای تغییر دین مسلمانان) و توسعه طلبی سکولار دارد؟

پاسخ این است که در حقیقت جهاد یک امپریالیسم ساده بود. فقط بر قواعدی استوار بود که دیر یا زود (اگر بلافاصله نه) به تغییر دین منتهی می‌شد. و معمولاً گرویدن به اسلام به شیوه‌های مختلف بالاخره اتفاق می‌افتاد. اول اینکه مسلمانان عموماً تعداد زیادی اسیر می‌گرفتند. اسیران مرد باید بین مرگ و اسلام یکی را انتخاب می‌کردند. بدین معنی که آن‌ها باید به اختیار خود مسلمان می‌شدند تا به دار آویخته نشوند. مهم‌تر اینکه اسیران به عنوان برده فروخته می‌شدند و برده‌ها تقریباً همیشه مسلمان می‌شدند چراکه بیشتر برده‌ها در خانه‌ها به کار گرفته می‌شدند.

و از همه مهم‌تر اینکه در منطقه فتح شده حاکمان مسلمان با قضات و علمای دین در یک راستا قدم برمی‌داشتند تا مساجد بیشتری بسازند، قوانین اسلامی وضع کنند و ساخت عبادتگاه‌های غیر اسلامی را محدود کنند و با استفاده از روش‌های تبعیض آمیز تلاش می‌کردند تا ساکنین اصلی آن منطقه در سرزمین خود به گروه‌های اقلیت تبدیل شوند. آن‌ها لزوماً مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند. سابقه تحمل مسلمانان نسبتاً خوب است. (مسلمانان مثال‌های بسیاری از انواع آزار و اذیت هم وجود دارد، با این حال این گفته که اقلیت‌های مذهبی به طور کلی در حاکمیت اسلام نسبت به حاکمیت مسیحیت پیشامدرن اوضاع بهتری داشتند همچنان صدق می‌کند.) اما غیر مسلمانان به زودی در می‌افتند که تاریخ در حال عبور از آنهاست و اتفاقات مهم در جای دیگری در جریان هستند و این به آن معنی بود که عقاید آن‌ها از مد افتاده است. لذا آن‌ها نیز مسلمان می‌شدند و این روشی بود که اهمیت داشت.

در نتیجه جهاد عموماً به همان شکلی اسلام را گسترش داد که امپریالیسم اروپایی در قرن ۱۹ فرهنگ غربی (ویا مسیحیت) را گسترش داد: هیچکس به اجبار مدرنیته غرب یا مسیحیت را نپذیرفت. اما با تبدیل شدن به عنوان قدرت سیاسی برتر، امپریالیست‌ها چنان وجه‌ای متقاعدکننده‌ای برای عقاید و رسوم خود ایجاد کردند که مقاومت در برابر آن‌ها دشوار بود. علمای اسلام در قرون وسطا به خوبی از این اثر آگاه بودند و برخلاف جانشینان مدرنشان هیچوقت نقش جنگ در گسترش اسلام را انکار نمی‌کردند.

## مسلمانان، اخلاق و جنگ مذهبی

و اینجا به سوال سوم می‌رسیم: آیا مسلمانان پیشامدرن هیچ وقت نگران جایگاه اخلاقی جنگ مذهبی نبودند؟ جواب اغلب «نه» است و گاهی «بله». علما اصرار داشتند که جنگجویان باید با نیت درست و برای خدا بجنگند و نه برای غنیمت. همچنین این مسئله مطرح بود که آیا جنگیدن تحت فرمان حاکم ناشایست جایز است یا خیر (جواب سنی‌ها بله بود). اما اگر همه چیز از جانب جنگجویان مناسب بود فق‌ها با این توجیه که این اقدام خطیر به نفع قربانیان است راضی می‌شدند. یک ضرب‌المثل معروف می‌گفت: مردم مغلوب در غل و زنجیر به بهشت کشانده می‌شوند. مسلمانان نه تنها به خاطر استفاده از جنگ شرم زده نبودند بلکه اغلب تاکید می‌کردند جنگ مقدس مقوله‌ای تنها متعلق به آنهاست بدین معنی که آن‌ها نسبت به سایر مردم بیشتر به دینشان خدمت می‌کنند. آن‌ها می‌گفتند که حاضرند زندگی خود را قربانی کنند تا دیگران بتوانند زندگی کنند. برای آن‌ها این اثبات می‌کرد که تنها اسلام یک دین واقعی جهان شمول است. اما مردم مغلوب خصوصاً مسیحیان همواره استفاده مسلمانان از جنگ را نادرست می‌پنداشتند و همین مسئله در نهایت به ضرر مسلمانان شد. حدود سال ۶۳۴ بعد از مسیح یک حکومت یونانی پیامبر اسلام را یک حقه باز اعلام کرد و گفت که پیامبران مسلح به شمشیر ظهور نمی‌کنند.

۵۰ سال بعد ظاهراً یک بزرگ مسیحی به خلیفه آن زمان گفت که اسلام دینی بود که با شمشیر گسترش پیدا کرد و لذا نمی‌تواند دینی حقیقی باشد. از آن به بعد مسیحیان پیرامون این مسئله مانور دادند. در قرون ۱۰ و ۱۱ مسلمانان شروع به اشاره به این ادعا کردند چراکه آشکارا از آن رنجیده بودند.

برای مثال «العامری» فیلسوف ایرانی که در ۹۹۶ وفات یافت با افراد ناشناسی که این ادعا را مطرح می‌کردند درگیر بود: «اگر اسلام یک دین حقیقی می‌بود، دین رحمت بود. و کسانی که مردم را به آن فرا می‌خواندند با شمشیر به مردم حمله نمی‌کردند تا اموالشان را به غارت برند و خانواده‌هایشان را اسیر کنند. بلکه سعی می‌کرد با کلمات و توضیحات سایرین را به این دین متمایل کند.» به بیان دیگر، دین حقیقی با روش‌های صلح آمیز گسترش می‌یابد. جنگ مقدس تنها یک سرپوش شرعی برای سبعی‌گری ست و مهم نیست که افراد چقدر بر خلوص نیت‌های خود تاکید کنند.

مشخص نیست که اتهاماتی که در این متون بیان شده از طرف مسلمانان بوده یا غیر مسلمانان ولی به طور قطع مسلمانانی وجود داشتند که حس می‌کردند این ارتباط جنگ و دین نادرست است. برای مثال پیروان یکی از رهبران مذهبی قرن دهم به نام «ابوعبدالله محمد بن کرام» معتقد بودند که او نسبت به محمد از نظر پیغمبری اصلح‌تر بوده است، چرا که علاوه بر پیش گرفتن یک زندگی زاهدانه هیچ جنگی را هم رهبری نکرده است. و بعضی مسلمانان (یا مسلمانان سابق) تمام ادیان و نه فقط اسلام را رد می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که همه پیامبران و نه فقط محمد شیادانی بودند که از دین به عنوان ابزاری برای راه انداختن جنگ و به دست آوردن قدرت‌های دنیوی استفاده می‌کردند. لذا مفهوم جنگ مقدس نیازمند دفاع بود.

یکی از جالب‌ترین دفاعیه‌ها توسط العامری ارائه شده است. او پاسخ می‌دهد که جهاد یک جنگ دفاعی است. بسیاری از استدلال‌گران جدید نیز همین کار را می‌کنند و جهاد (جنگ تبلیغی) ناپسند را زاییده شرف‌گرایی می‌دانند. (اغلب مسلمانان مدرن از شرف‌گرایی به عنوان یک زباله‌دان بزرگ استفاده کرده و تمام جنبه‌های اسلام پیشامدرن که برایشان ناپسند است را در آن می‌ریزند.) مسلمانان مدرن حتی تا آنجا پیش می‌روند که که جنگ‌های پیامبر و فتوحات اعراب را به دفاع یا جنگ پیشگیرانه ارتباط می‌دهند و این در حالی ست که حتی العامری هم نتوانست خودش را راضی کند که تا این حد پیش برود.

وقتی صحبت از محمد می‌شود، العامری بحث نوع دوستی را پیش می‌کشد: محمد به دنبال قدرت یا ثروت نبود. این از آنجا مشخص می‌شود که او قبل از اینکه دولتی در مدینه تاسیس کند، ده سال در مکه رنج برد. او مردم را به خاطر خودشان شکست می‌داد نه برای منافع شخصی و ایرانی‌ها باید برای نابودی امپراطوری پارسی شکرگزار اعراب باشند. اعراب نه تنها حقیقت را با خود به ارمغان آوردند بلکه آن‌ها را از استبداد سرکوبگر و سلسله مراتب اجتماعی سرسختی که در آن امپراطوری موج می‌زد نجات دادند. مسلمانان در تمام جبهه‌ها به عنوان رهایی بخش حضور داشتند. العامری می‌گوید مسلماً محمد ترجیح می‌داد به هیچ عنوان از شمشیر استفاده نکند. اما از آنجایی که کفار لجوجانه مقاومت می‌کردند او چاره‌ی دیگری نداشت. لحن العامری در اینجا بیشتر شبیه امپریالیست‌های انگلیسی قرن نوزدهم است که نسبت به تمام کسانی که با آن‌ها همکاری نمی‌کردند احساس تنفر داشتند.

لجبازی این افراد انگلیسی‌ها را مجبور می‌کرد که آن‌ها را استثمار کنند. آن‌ها هم تمایلی به جنگ نداشتند ولی وقتی بومیان نسبت به روشنگری مقاومت می‌کنند راه دیگری باقی نمی‌ماند. یک نفر باید به خاطر خودشان با آن‌ها می‌جنگید و این هدف والا جنگ را مقوله‌ای با ارزش اخلاقی بدل کرد. به طور خلاصه پاسخ العامری نیز همین بود. اما مسئله‌ای که مخالفان او بیان می‌کردند دقیقاً این بود که اتفاقاً استفاده از جنگ هدف ادعاشده را بی‌اعتبار کرده و ثابت می‌کند که دینی که به این روش گسترش پیدا کرده است ناحق است. بنابراین هرچه مسلمانان بیشتر از جهاد و خدمت آن به دین دفاع می‌کردند، مخالفان غیر مسلمانان نیز بیشتر متقاعد می‌شدند که این دین مضر است. در ۱۴۰۰ سال گذشته مسلمانان و مسیحان اینگونه از یکدیگر سخن گفته‌اند.

در این میان سایر افراد با اشاره به اینکه دین دو کارکرد متفاوت دارد از جهاد دفاع می‌کردند: سازمان دادن زندگی اجتماعی و فراهم کردن رستگاری فردی. در سطح اجتماعی با بایدها و نیاید‌هایش، با اخلاقش، با قانونش و با جنگش راهنمای قوانین اجتماعی-سیاسی ست. در این سطح اجبار لازم بود و جنگ مقدس تنها یکی از راه‌ها محسوب می‌شد. در سطح فردی تنها معنویت تمام عیار حضور داشت و در این سطح اجبار غیر ممکن بود. تنها جهادی که در این سطح قابل انجام بود جهادی علیه نفسانیت شیطانی درون فرد بود که اصطلاحاً به آن «جهاد برتر» می‌گفتند.

بنابراین برای مثال علما می‌گویند که شخصی که به زور مسلمان شده به یک عضو کامل جامعه مسلمانان تبدیل می‌شود و باید به عنوان یک مسلمان در اجتماع زندگی کند حتی اگر در درون خود یک مومن واقعی نباشد. او در سطح اجتماعی و سیاسی مجبور است، اما کسی نمی‌تواند او را مجبور به ایمان قلبی کند. در حقیقت آن‌ها می‌گفتند که هیچ کس قادر نیست از درون دیگران باخبر شود و این موضوع به کسی هم ارتباطی ندارد. این بین شخص و خدای اوست. اما اعمال اجتماعی افراد به شدت روی دیگران اثر می‌گذارد و باید کنترل شود. اسیران بعد از اینکه به اجبار مسلمان می‌شدند باید به عنوان یک مسلمان زندگی می‌کردند و بقیه امور به خود شخص بستگی داشت. آن‌ها معتقد بودند که در نهایت شانس این وجود دارد که او یا فرزندانش راه راست را بیابند و خودبخود به مومنین واقعی تبدیل شوند و سپس به خاطر این اجبار سپاسگزار شوند.

بر این اساس اینطور ادعا می‌شد که جهاد بر جنگ سکولار ارجح است. محمد بر خلاف اسکندر کبیر برای مردم حکومتی می‌ساخت که در آن اشخاص برای رستگاری حق انتخاب داشتند. حکومتی که این امکان را برایشان فراهم می‌کرد که خود به عینه ببینند و انتخاب کنند که مومنین واقعی باشند. اما عقیده درونی چیزی بود که شخص روی آن کنترل کامل داشت. درک این استدلال باید برای افراد مدرن، حداقل آمریکایی‌ها آسان باشد. زیرا آنان نیز بر این باورند که اگر جنگ به خاطر یک دلیل اخلاقی والا اتفاق بیفتد قابل توجیه است به شرط اینکه به باورهای فردی کاری نداشته باشد. با این تفاوت که هدف اخلاقی آن‌ها کاملاً سکولار است و نه سطح پائین مذهب، و همچنین رستگاری در این جهان که آن‌ها از آن صحبت می‌کنند. با این حال آن‌ها نیز مشتاقند که دیگران را نجات دهند. آن‌ها تلاش می‌کنند سایر افراد را شبیه خود ثروتمندتر، آزادتر و دموکراتیک‌تر کنند. وقتی تمایل به دخالت داری و توانایی انجام آن را در خود می‌بینی چه می‌کنی؟ خصوصاً هنگامی که شک نداری برحق هستی و به این باور رسیده‌ای که قربانیان در انتها سپاسگزار خواهند بود؟ (حتی بدون در نظر گرفتن تمام امتیازاتی که می‌تواند برای تو به ارمغان بیاورد!) آیا به خود اجازه استفاده از زور نمی‌دهی؟ در حقیقت آیا مجبور به استفاده از زور نیستی؟

آیا درست است که مردم را برخلاف خواسته‌شان نجات دهیم؟ آیا باید مجبورشان کنیم تا آزاد باشند؟ اگر به این سوالات پاسخ مثبت می‌دهید، پس شما در واقع معتقد به جهاد هستید.

اما سوال اینجاست که آیا قربانیان سپاسگزار خواهند بود؟ در مورد مسلمانان پاسخ معمولاً به است. علما معمولاً از آن به عنوان چیزی که اظهر من الشمس است یاد می‌کنند. مهم نیست که به زور اتفاق افتاده است یا به اختیار، افراد همواره از اینکه مسلمان شده‌اند شکرگزارند. لذا مشکل بتوان در حقانیت جهاد شک کرد. در نهایت اکثر مردم از نتیجه راضی بودند. و این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها بین اسلام و امپریالیسم اروپایی است. در حالی که از بسیاری جهات دیگر قابل مقایسه هستند: یکی منجر به اسلامی شدن و دومی منجر به غربی شدن می‌شود، یکی در غل و زنجیر تو را به بهشت می‌برد و دومی مدرنیته سکولار به ارمغان می‌آورد. اما مردم برای غربی شدن شکرگزار نیستند. به علاوه غربی‌ها دیگر به گذشته امپریالیستی خود افتخار نمی‌کنند. امروزه غربی‌ها امپریالیسم را مسئول بی‌اعتبار کردن تمدنی می‌دانند که قصد گسترش آن را داشتند. آن‌ها به گونه‌ای با استدلال‌های خود علیه جهاد قانع شده‌اند که مسلمانان هرگز نشدند. ریشه این تفاوت کجاست؟ پاسخ این سوال نیاز به بحث دیگری دارد.

جهاد، گذشته و حال

و حالا به سوال چهارم می‌رسیم: ارتباط همه این‌ها با جهان مدرن چیست؟ از زمان سقوط عثمانی مسلمانان دست به جهاد تبلیغی نزده‌اند یا حداقل تحت حمایت دولت‌ها نبوده است. و تا آنجایی که من می‌دانم خطر جدی برای آن نیز وجود ندارد. چیزی که رسم و رسوم به جای گذاشته است یک خط فکری فعال است که می‌گوید باید در راستای عقیده جنگید. شرکت کنندگان در تظاهرات علیه سلمان رشدی در سال ۱۹۸۹ در پاریس شعار می‌دادند: «مسیحیان! به خود بیایید! شما با انفعال خود دین را به نابودی کشانده‌اید!» اما برای درک بنیادگراها باید به نوع دیگر جهاد بپردازیم. جهادی که مسلمانان وقتی از نظر سیاسی در ضعف هستند انجام می‌دهند.

چه اتفاقی می‌افتد وقتی قلمرو مسلمین تحت حاکمیت کفار قرار می‌گیرد؟ آیا مسلمانان می‌تواند تحت حاکمیت غیر مسلمانان بمانند و زندگی کنند؟ بعضی فق‌ها پاسخ مثبت می‌دهند در حالی که سایرین با اشاره به اینکه قوانین اسلام تنها تحت حاکمیت اسلامی کاملاً اجرا می‌شوند پاسخ منفی می‌دهند. اگر کفار سرزمین مسلمانان را فتح کنند مسلمانان باید به مکان دیگری که قابلیت اجرای احکام اسلام را داشته باشد هجرت کنند. حال این مکان می‌تواند از قبل تحت حاکمیت اسلام باشد یا اینکه آن‌ها یک دولت اسلامی جدید پایه ریزی کنند. سپس باید تلاش کنند از طریق جنگ مقدس سرزمین خود را پس بگیرند. همه علما با این نظر موافق نیستند، اما بسیاری در واکنش به از دست رفتن قلمرو مسلمانان در اسپانیا آن را تایید کردند. این حکم همچنین به انگیزه‌ای تبدیل شد برای جنبش‌های ضد استعماری در هند انگلیسی، الجزیره فرانسوی و سایر جاها. سناریوی بدتری را تصور کنید: چه اتفاقی می‌افتد اگر هیچ دولت اسلامی باقی نماند و تمام قدرت‌های سیاسی کافر شوند؟ پاسخ همان است و فقط فوریت آن بیشتر است (و احتمالاً اختلاف نظر نیز کمتر است). مسلمانان باید به مکانی که قابلیت تشکیل دولت اسلامی را داشته باشد هجرت کنند و سپس جنگ مقدس را در پیش بگیرند. در هر دو مورد الگو محمد است: در ابتدا او در میان بت پرستان مکه زندگی می‌کرد که تحت حاکمیت کفار بود. سپس او به مدینه هجرت کرد و یک حکومت اسلامی تاسیس کرد و توسط جهاد مکه را فتح کرد. شهری که به واسطه جهاد پاکسازی شد و خلوص پیدا کرد.

پس از آن پیروانش شروع به فتح بقیه جهان کردند که در نهایت تبدیل به جنگ تبلیغی شد.

جهاد برای باز پس گرفتن یا تشکیل واقعی حکومت اسلامی (نه گسترش آن): این مدلی است که امروزه به کار گرفته می‌شود. بنیادگراها (یا اسلام گراها) مدرن آن را جهاد دفاعی می‌نامند، هرچند که این مفهومی نیست که مسلمانان کلاسیک از این واژه مدنظر داشتند. اما برایشان قابل درک است، بخشی به این خاطر که احساس خطر می‌کنند و بخشی به این دلیل که هر کسی مشروعیت جنگ دفاعی را قبول دارد. و مهم‌تر اینکه شرکت در جهاد دفاعی مانند نماز و روزه یک وظیفه فردی است. برخلاف جهاد تبلیغی که یک وظیفه عمومی است و اگر دیگران آن را به عهده بگیرند شخص ملزم به انجام آن نمی‌باشد. لذا دفاعی نامیدن جهاد به بسیج مردم کمک می‌کند.

هر نامی که داشته باشد بخش تبلیغی این نوع جنگ بسیار کم‌رنگ است. مسلماً افراد باید مسلمان شوند تا بتوان آن‌ها را گرد هم آورد و دولت تشکیل داد و پیروز شد. اما تاکید بیشتر بر نجات اسلام است تا نجات مردم، خصوصاً در مدلی که هیچ دولت اسلامی وجود نداشته باشد. چراکه بر اساس این دیدگاه اسلام بودن شخصیت سیاسی شانس بقاء ندارد. باید جایی در جهان وجود داشته باشد که خدا حکمفرماست. بدون آن زندگی جمعی (و فردی؟) فاقد پایه‌های اخلاقی خواهد بود.

در گذشته جهاد برای ایجاد یک حاکمیت اسلامی تنها توسط بدعت گذاران انجام می‌شد. چرا که تنها آنان اسلامی بودن دولت‌های موجود را زیر سوال می‌بردند. اولین گروهی که این کار را انجام داد «خوارج» بودند که قدمتی به اندازه خود اسلام دارد. همچنین شیعیان این کار را انجام دادند. اما سنی‌ها همواره دولت خود را تا حدودی (گاهی به صورت حداقلی) به عنوان اسلامی قبول داشتند. حداقل تا قرن ۱۸ اینگونه بود و بسیاری از آن‌ها از جمله حماس و اخوان المسلمین هنوز هم همینگونه‌اند. جهاد آن‌ها روی بازگرداندن قلمرو مسلمانان مانند فلسطین و دفاع از مسلمانان در مناطقی مانند چین متمرکز است. آن‌ها نه به کفار مناطق دیگر حمله می‌کنند و نه معتقد به جنگ با حاکمان مسلمان هستند.

اما سایر بنیادگراها همه دولت‌های اسلامی و حتی تمام مسلمین غیر از خودشان را کافر می‌دانند. القاعده از این دسته است. آن‌ها تلاش‌های خود را معطوف به آمریکا می‌کنند نه سایر مسلمانان چرا که آمریکا را دلیل پشت پرده تمام مشکلات جهان اسلام می‌دانند. گفته می‌شود اسامه بن لادن گفته است: خط سایه را نمی‌توانید با چوب کج میزان کنید. اما وقتی آمریکا که چوب کج است از میان برداشته شود نوبت به جهان اسلام به طور کلی می‌رسد. و منظور آن‌ها تمام کشورهای است که جمعیت مسلمان دارند که در حقیقت امروزه کل زمین است. پس تا آنجایی که به القاعده مربوط است آن تمایز قدیمی بین مکان اسلام و مکان جنگ از بین رفته است.

به خاطر تاثیر همه جانبه دولت مدرن، بنیادگراها افراطی تفاوتی بین زندگی در مصر و زندگی تحت حاکمیت غیر مسلمانان نمی‌بینند. در گذشته نیز قلمرو سیاسی دنیوی و فاسد بود اما قلمرو اجتماعی هنوز بوسیله‌ی اسلام شکل می‌گرفت. اما امروزه دولت است که ازدواج، طلاق، ارث، تجارت، اقتصاد، کار، سلامت، مراقبت از کودکان، مدرسه و تحصیلات تکمیلی را تنظیم و کنترل می‌کند. دولت اغلب تلاش می‌کند که این موارد بر اساس شریعت باشد، اما آزادانه آن‌ها را تغییر می‌دهد تا با اهداف سکولار و مدرنی که برگرفته از غرب است مطابقت داشته باشد. غربی که هم کافر است و هم از نظر سیاسی غالب.



## عکس یادگاری استالین با روزولت و چرچیل فرهاد سلیمان نژاد



این تصویر برای خواص و -حتی عوام- آشناست؛ فارغ از اینکه اتحاد تاریخی ابرقدرت‌های جهان در برابر آلمان نازی را به عنوان یک سند مهم تاریخی به ثبت رسانده است، در نهاد خود حامل یک برهان سیاسی است که به سهولت نظریه‌ی مارکسیستی در باب ریشه‌های فاشیسم را ابطال می‌کند. بلیه‌ی نازیسم و پیش از آن فاشیسم، چونان تکانه‌ای ویران‌گر، ذهن تمام اندیشمندان از مشرب‌های مختلف سیاسی و فلسفی را به خود مشغول داشت. خشونت عریان و شقاوت زایدالوصفی که جهان از سوی این جنبش‌های اقتدارگرا متحمل شد، تا بدان پایه شدت داشت که نظریه‌های رایج و کلاسیک سیاسی در باب اقتدارگرایی و دیکتاتوری را در کار تبیین و تحلیل این شیوه‌های نوظهور خشونت و تمامیت‌خواهی، به‌تمامی در گل و لای ناکارآمدی فرو نشانند. چرا که این نموده‌های مدرن دیکتاتوری بر خلاف اشکال کلاسیک آن از حمایت توده‌ای تمام‌عیار بهره‌مند بود و با در نظر گرفتن معیار «مقبولیت از سوی جمهور مردم» از بستری شبه‌دموکراتیک برخاسته بود. هم فاشیسم و هم نازیسم، نهادهای قدرت را از طریق مکانیسم‌های انتخاباتی قبضه کرده بودند و نمی‌شد که برآمدن آن‌ها را به کودتایی نظامی نسبت داد. همین مشروعیت توده‌ای بود که چپ و راست عالم سیاست را در مواجهه با این جنبش‌های ایدئولوژیک به سرگیجه مبتلا ساخت و در بهت و حیرت فرو برد.



مقاله روستوف منبع الهامی شد بر تنها مطالعه‌ی تاثیرگذار در مورد گذار، یک اثر چهار جلدی به نام گذار از حکومت استبدادی، نوشته گیلرمو اودانل، فیلیپ شمیتز و لورنس وایتهد که در سال ۱۹۸۶ انتشار یافت.



لذا به هر ترتیب مسلمانان در هر کجا که زندگی می‌کنند، نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز تحت حاکمیت غرب هستند. به هر طرف که نگاه می‌کنند مورد به اصطلاح تهاجم فرهنگی غرب قرار می‌گیرند. از بیلبوردهای بزرگ که خوشگذرانی را تبلیغ می‌کنند گرفته تا فیلم‌های نیمه برهنه، مشروبات الکلی، موسیقی پاپ، توریست‌ها با لباس‌های نامناسب و کلاه‌های عجیب و سیاست مدارانی که از فضیلت دموکراسی با مردم سخن می‌گویند. مذهب دیگر قلمرو اجتماعی را شکل نمی‌دهد، بجز در گفتار. تمام اشکال مذهبی در جوامع مسلمان مدرن از جمله فرقه‌های صوفی، اخوان المسلمین و گروهک‌های بنیادگرا به صورت داوطلبانه شکل گرفته‌اند. لذا نمی‌توان آن‌ها را یک جامعه کامل خواند چه برسد به دولت. و همچنین این گروه‌ها می‌توانند در کشورهای غیراسلامی نیز شکل بگیرند. پس در حقیقت از دیدگاه بنیادگراها تمام مسلمانان از خویشتن دور شده‌اند.

بعضی مسلمانان از این امر خوشنودند. آن‌ها می‌خواهند که ارتباطات اجتماعی-سیاسی سکولاریزه شود. آن‌ها می‌خواهند که گرایش‌های مذهبی اختیاری باشد. ما برای درک این سکولارها مشکلی نداریم. اما در نظر بنیادگراها یا همان افراطی‌های بین آن‌ها، همه مسلمانان امروزه در یک دروه بی‌تفاوتی (جهل) زندگی می‌کنند. درست مثل عربستان بت پرست قبل از ظهور اسلام. به همین دلیل است که شخصی باید دست بکار شود و رویه محمد را از نو پی بگیرد و اسلام را نجات دهد.

علمای مجتهد عموماً این بنیادگراها را با خوارج در صدر اسلام مقایسه می‌کنند و البته دلیل خوبی دارند. آن‌ها به طور اعجاب آوری بهم شباهت دارند. همان ادعای مشرک بودن سایر مسلمانان، همان حس جنگ برای خدا تا برای مردم (خدا باید فرمان براند حتی اگر قرار باشد کل دنیا برایش قربانی شود) و همان بی‌رحمی کامل خوارج در بنیادگراها دیده می‌شود. خوارج درست مثل الزرقاوی اجازه قتل و کشتاره بی‌رویه مردان، زنان و کودکان را بدون محدودیت صادر می‌کردند. ماموریت‌های آن‌ها نیز اغلب انتحاری بود. البته نه به شکل ماموریت‌های فردی که منجر به مرگ می‌شود، بلکه به این شکل که گروه اندکی با انگیزه شهادت به جنگ یک نیروی پر قدرت می‌شتافت. آن‌ها اظهار می‌کردند که روح خود را به خدا فروخته‌اند. و پاداش خوبی مثل بهشت در انتظار آن‌هاست. آن‌ها به جنگ می‌رفتند تا پاداش خود را بگیرند. و آن زمان نیز مانند اکنون، زنان باید در کنار مردان می‌جنگیدند. البته هیچ ارتباط مستقیمی بین خوارج و بنیادگرای مدرن وجود ندارد. افرادی مانند اسامه بن لادن و آیمین الظواهری حتی به نظر نمی‌آید سنت‌های خود را به هیچ وجه بشناسند. برعکس، آن‌ها اسلام را تقریباً از هرچه سایر مسلمانان به عنوان دین‌شان می‌شناسند زدوده‌اند.

چیزی که باقی مانده یک الگوی یکتاپرستی از نوع مقابله‌ای است: یک جدایی خواه و شبه‌نظامی شهادت‌طلب. در نگاه این شهادت‌طلبان، بندگان خدا نمی‌توانند با کفار زندگی کنند و باید فضای سیاسی خود را داشته باشند. حق و ناحق باید در جوامع جداگانه تجسم یابند و همه مسلمانان باید برای این منظور تلاش کنند.

تاریخ اسلام با یک جدایی بزرگ بین بندگان خدا و سایر بشر که با زور به دست آمد شروع شد. و تاریخ اسلام بعد از آن سرشار از تلاش‌های مستمر برای بازیابی این جدایی و خلاص شدن از هرگونه پیچیدگی آن خلوص اولیه است. کسانی که در چنین اقداماتی درگیر می‌شوند عموماً اهل مناطق حاشیه‌ای خاورمیانه هستند و اغلب ریشه‌ی قبیله‌ای دارند و همواره از اقلیت‌ها بوده‌اند. بنیادگراها نیز امروزه تنها یک اقلیت کوچک هستند. اما تعداد کم این گونه افراد نیز برای ایجاد مشکلات بزرگ کافی است.

در بین نحله‌های سیاسی و فلسفی آن برهه‌ی خانمان‌سوز از قرن بیستم، مارکسیسم تقریباً اولین جریان فکری و فلسفی بود که نسبت به تحلیل فاشیسم اقدام نمود. ششمین کنگره‌ی جهانی احزاب کمونیست (موسوم به کمینترن) در سال ۱۹۲۶ بر حسب سیل رایج و خصومت آشتی‌ناپذیر با سرمایه‌داری جهانی، فاشیسم را «دیکتاتوری تروریستی سرمایه‌ی بزرگ» لقب داد و از آن به عنوان ارتجاعی‌ترین اهرم سرمایه برای سرکوب پرولتاریای پیشرو و انقلاب جهانی‌شان یاد کرد. به موازات این فرضیه، تحت تحلیلی جنون‌آمیز، سوسیال‌دموکراسی را سوسیال فاشیسم نامید و بدین‌وسیله، حکم عداوت و دشمنی با برادرخوانده‌های ذی‌شعورتر خود را به طرفدارانش در تمام جهان صادر کرد.

کمینترن ششم فی‌الواقع از درک فاشیسم به مثابه رژیم مستقل، قاصر و ناتوان بود و سرکوب سرمایه‌داری کلاسیک از سوی فاشیسم را نیز با توسل به دسته‌بندی‌های خشک و منجد نادیده انگاشت. از سوی دیگر هم‌سویی طیف گسترده‌ای از پرولتاریا با فاشیسم را نیز با مدد اتهاماتی اخلاقی به «عقب‌مانده‌ترین طیف‌های پرولتاریا» نسبت داد و ماله‌کشی کرد. در میراثی که از سوی مارکس به این فرزندان خلف به ارث مانده بود، عناوین و اصطلاحات مغلق و بی‌پایه و اساس به منظور دسته‌بندی‌های ماخولیایی از نیروهای اجتماعی جامعه بسیار بود. این بیانیه‌ی متصلب تقریباً به میثاق رسمی مارکسیست‌ها تا بزنگاه فتح‌الفتوح قدرت از سوی هیتلر و حزب متبوعش مبدل شد. در می‌گذرم از اینکه عداوت مذبحانه‌ی مارکسیست‌ها با نیروهای سوسیال‌دموکرات، در پاره‌ای از موارد به تشریک مساعی آن‌ها با نازی‌ها علیه دشمن مشترک (!) یعنی سرمایه‌داری و دموکراسی انجامید: نمونه‌ی بارزش اتحاد علیه حکومت سوسیال‌دموکرات پروس به رهبری کارل زفرینگ و اتو براون در سال ۱۹۳۱ بود که به سقوط آن منتهی شد، و نیز همکاری در اعتصاب وسایل نقلیه‌ی عمومی برلین در نوامبر ۱۹۳۲.

بنیان تئوریک چنین تحلیلی از فاشیسم را مارکس در رساله‌ی معروف خود «هجدهم برومر لوئی بناپارت» ریخته بود. او ظهور بناپارتیسم به عنوان شکلی از حکومت‌های اقتدارگرا را با اشاره به هم‌دستی دهقانان مرتجع و لومپن‌پرولتاریا که خود آن‌ها را «فاضلاب همه‌ی طبقات» می‌نامید، تحلیل می‌کند و در این میان بورژوازی فرانسه را نیز به سوءاستفاده از بناپارتیسم در سرکوب پرولتاریای انقلابی متهم می‌سازد. فارغ از اینکه طرح اتهام خالی گذاشتن عرصه‌ی جامعه از سوی بورژوازی فرانسه تا چه میزان صحت تاریخی دارد، مارکس در این کتاب گرفتار تناقضاتی فاحش و آزاردهنده است. وی در این کتاب از سویی پایگاه طبقاتی بناپارتیسم را به دهقانان مرتجع و لومپن‌پرولتاریا نسبت می‌دهد، و از سوی دیگر طبق تحلیلی (البته درست) بر استقلال رژیم بناپارت از تمامی طبقات انگشت می‌گذارد. از سویی طبق مدعای وی بورژوازی از آنجا که در سرکوب نیروهای انقلابی قاصر مانده، عامدانه عرصه را رها می‌کند تا لویی بناپارت با اتکا به نیروی دهقانان مرتجع و اوباش، پرولتاریا را سرکوب کند؛ در حالی که وی در همین کتاب پیش‌تر مدعی است پرولتاریا در حد فاصل ژوئن ۱۸۴۸ تا دسامبر همان سال به تمامی سرکوب شده بود! بر همین اساس بود که مارکسیسم، فاشیسم را چونان آخرین حربه‌ی «سرمایه‌داری از نفس افتاده» توصیف کرد. هم‌چنان که در تحلیل مارکس نیز این نظر که بناپارتیسم نیرنگ بورژوازی رو به موت برای بقا بود، تلوپا مورد تاکید قرار گرفته است. فارغ از تحلیل مارکس و تناقضات موجود در آن، کمینترن از درک یک واقعیت روشن عاجز بود و آن این‌که مقبولیت توده‌ای و طبقاتی بناپارتیسم در مقایسه با فاشیسم و نازیسم هیچ اندر هیچ بود. تا بدان حد که لویی بناپارت بدون اتکا به نیروی سرکوب اوباش و سرنیزه‌های ارتش، قادر به دزدیدن کرسی قدرت نیز نبود و همین واقعیت ساده با مقبولیت عظیم توده‌ای فاشیسم و نازیسم در تعارض بود.

فاشیسم رژیمی تروریستی و کودتایی نبود و از توفیق مطلق طبقاتی و ایدئولوژیک نیز برخوردار بود. بناپارت پس از کودتا تمام دشمنان خود که بورژوازی را نیز شامل می‌شد از میان برداشت، هم‌چنان که هیتلر نیز به سرکوب همه‌ی دشمنان خود من‌جمله بورژوازی پرداخت و سرمایه را در خدمت آرمان‌های دهشتناک نژادی خود در آورد. هم‌چنین، «کمینترن» نسبت به تحلیل مارکس که بناپارتیسم را دیکتاتوری مستقل به لحاظ طبقاتی می‌دانست، بی‌تفاوت بود.

الغرض، تحلیل مارکسیسم از پدیده‌ی فاشیسم نه تنها در ساحت نظر فرضیه‌ای باطل بود، بلکه ابطال آن در ساحت عمل نیز از دو جنبه‌ی متعارض به اثبات رسید. «قرارداد صلح عدم تعارض» میان اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی که در سال ۱۹۳۹ منعقد شد و به امضاء وزاری خارجه‌ی استالین و هیتلر رسید، با مخالفت قاطع نویل چمبرلن نخست‌وزیر وقت انگلستان همراه شد و به اثبات رساند که فاشیسم نه تنها آخرین تقلا‌ی سرمایه‌داری از نفس افتاده برای بقا نیست، بلکه چونان ترفندی رذیلانه از سوی مارکسیسم برای نابودی دموکراسی مورد استفاده قرار گرفت. این قرارداد مدتی بعد به شکل یک‌جانبه از سوی هیتلر نقض شد و در نهایت نیز استالین مجبور شد برای نابودی نازیسم (آن به اصطلاح آخرین حربه‌ی سرمایه‌داری از نفس افتاده!) با رهبران سرمایه‌داری جهانی متحد شود و به نشانه‌ی ابطال تحلیل مارکسیستی فاشیسم، در کنار ایشان عکسی به یادگار بگیرد!

## از چه کسی باید تشکر کرد؟ به چه کسی باید تسلیت گفت؟ احمد عشقپار

این نوشتار برای کسانی نگاشته شده است که به منافع ملی ایران می‌اندیشند و مطالعه آن برای کسانی که تنها هدفشان در زندگی، نابودی امریکا، اسراییل یا کشورهای عربی به بهای نابودی ایران است، توصیه نمی‌شود.



وظیفه وزارت خارجه و به طور کلی دولت در این مذاکرات حفظ حداکثری توان اتمی برای باز نگاه داشتن امکان گریز هسته‌ای در کوتاه‌ترین زمان و تبدیل ایران به کره شمالی شیعی است



فارغ از این‌که وزارت خارجه دولت راست‌گویان در ترجمه متن انگلیسی تا چه اندازه دروغ تحویل مخاطب داده است و با پذیرش هر یک از متون فارسی یا انگلیسی، یک انسان شرافتمند می‌تواند از حصول یک توافق جامع بر سر برنامه هسته‌ای که هزینه تحریم‌های اقتصادی، خطر جنگ و یا گسترش سلاح‌های کشتارجمعی در منطقه بی‌ثبات خاورمیانه را از سر کشور کوتاه می‌کند خشنود باشد. اما از چه کسی باید بابت این توافق جامع تشکر کرد و به چه کسی تسلیت گفت؟

پیش از اعلام بیانیه نهایی مذاکرات، کشورهای ترکیه، مصر، اردن و عربستان سعودی برنامه انرژی هسته‌ای خود را کلید زده‌اند. عربستان سعودی یک پا فراتر نهاده و پیشاپیش اعلام کرده که هر میزان غنی‌سازی مورد توافق با جمهوری اسلامی را حق خود می‌داند. مارک والاس، سفیر پیشین امریکا یک روز پس از اعلام مفاد بیانیه مشترک لوزان از عزم جزم عربستان برای دسترسی به بمب اتم خبر داده است که می‌تواند یک شبه و با خرید آن از پاکستان باشد. تصور زیست در منطقه‌ای که دولت‌های خودکامه انگشت‌های‌شان را بر ماشه سلاح هسته‌ای نگاه داشته باشند هراس‌انگیز است. به فرض نابودی یکی از شهرهای ایران در یک کارزار هسته‌ای، آیا می‌توان تصور بازسازی آن شهر ذیل نظام جمهوری اسلامی را داشت؟ تجربه ویرانی آبادان و خرمشهر کافی نیست؟ به نظر نگارنده در شرایط کنونی به کسانی که از نشستن سران حکومت‌های قبیله‌ای و ایدئولوژیک خاورمیانه بر بمب هسته‌ای می‌هراسند می‌بایست تسلیت گفت. رخواست خلع سلاح هسته‌ای جمهوری اسلامی و دیگر کشورهای منطقه، بیش و پیش از جامعه جهانی می‌بایست درخواستی از داخل ایران و توسط دل‌سوزان و وطن‌دوستان ایرانی باشد.

مشابه درخواست برخی فعالان مدنی مانند دکتر ملکی از رهبری نظام برای سر کشیدن جام زهر در سال ۱۳۹۱. اما شوربختانه نگاه برخی از فعالان ایرانی به مقوله منافع ملی کوتاه‌نگرانه و خالی از نگاه بلندمدت ملی است.

وظیفه وزارت خارجه و به طور کلی دولت در این مذاکرات حفظ حداکثری توان اتمی برای باز نگاه داشتن امکان گریز هسته‌ای در کوتاه‌ترین زمان و تبدیل ایران به کره شمالی شیعی است. اما تصمیم نوشیدن جام زهر نه در حیطه قدرت دولت که انتخاب رهبری نظام بوده است. می‌توان با استناد به هر یک از متون فارسی یا انگلیسی به این نتیجه رسید که تیم مذاکره در این امر (دستیابی به منویات رهبری و سپاه پاسداران در حفظ حداکثری توان هسته‌ای) موفق بوده است یا خیر. اما سوال نگارنده این است که حفظ توان هسته‌ای تا چه میزان در راستای منافع ملی ایران است؟

علی‌الاصول اگر تنها خواست فرد از نتیجه مذاکرات رفع تحریم‌های اقتصادی بوده، می‌بایست از رهبری، سپاه پاسداران و به خصوص سپاه قدس که در اثر نیاز میرم مالی، تن به شرایط تحمیلی از طرف غرب داده‌اند، تشکر ویژه کند که پس از تحمیل بیش از ۱۰ سال تحریم اقتصادی بر کشور و بر باد رفتن صدها میلیارد دلار به خاطر بلندپروازی‌های هسته‌ای خود، از یک‌دندگی و لجاجت دست برداشته‌اند. از آنجایی که ایران برای مصارف پزشکی، تحقیقاتی و تولید انرژی به غنی‌سازی در این سطح ندارد، تشکر از دولت و تیم مذاکره‌کننده تنها از جانب کسانی که موافق غنی‌سازی به منظور حفظ توان بالقوه ساخت سلاح هسته‌ای هستند منطقی به نظر می‌رسد.

اما نکته شیرین در واکنش به این بیانیه، البته مواضع هوادارن میدانی دولت اعتدال‌گرا است. تسلیت‌گویی به حسین شریعتمداری و احمد خاتمی این تصور را به ذهن متبادر می‌کند که این دو و دیگر هم‌فکران‌شان به دلیل ضدیت با توافق هسته‌ای، از سرازیر شدن پول‌های بلوکه‌شده بی‌نصیب می‌مانند. ناگفته پیداست کسانی که در هرم قدرت حکومت جیب‌گشادان رتبه بالاتری دارند از این سیل رحمت پس از دوران خشکسالی دلارهای نفتی بیشتر متنعم خواهند شد. در کنار مقامات حکومتی، متحدان داخلی و خارجی جمهوری اسلامی، گروه‌های تندروی مذهبی و شبه‌نظامیان شیعی بیشترین نصیب را از آزاد شدن پول‌های بلوکه شده خواهند برد، چه به گفته معاون وزیر خارجه جمهوری اسلامی، همه بیش از ۴ میلیارد دلار پول بلوکه‌شده که در جریان تفاهم‌نامه ژنو آزاد شد، مستقیماً به سوریه ارسال شده است.



## رفع تحریم‌ها تحت توافق برنامه‌ی اقدام مشترک - بخش خودروسازی و پتروشیمی امانوئل اتولنگی - سعید قاسمی‌نژاد



برای دهه‌ها سیاست‌گذاران ایرانی همواره اعلام کرده‌اند قصد دارند صنعت خودروسازی ایران را به یکی از منابع عمده درآمدهای صادراتی بدل کنند.



امانوئل اتولنگی و سعید قاسمی‌نژاد به ترتیب "پژوهش‌گر ارشد" و "پژوهش‌گر همکار" در "بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها" و "مرکز بررسی تحریم‌ها و سرمایه‌های نامشروع" هستند.

کاخ سفید اصرار دارد که رفع تحریم‌ها به اندازه‌ای که تهران به آن امید داشت برای ایران امتیاز به همراه نداشته است. دولت اوپاما ادعا می‌کند که در نیمه‌ی اول سال گذشته، درآمدهای مستقیم نقدی و غیرنقدی ایران بیش از ۲ میلیارد دلار کمتر از چیزی بود که واشنگتن پیش‌بینی می‌کرد: ۶/۴ میلیارد دلار به جای ۷ میلیارد دلار.

تحت شرایط توافق برنامه اقدام مشترک (JPOA) که در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ به امضا رسید، تحریم‌ها علیه صادرات نفت ایران به حالت تعلیق در آمد و اجازه‌ی انتقال پول مستقیم از برخی حساب‌های خارج از کشور به ایران صادر شد. به علاوه، مذاکره‌کنندگان گروه ۱+۵ توافق کردند که تحریم‌های ایالات متحده علیه صنعت خودروسازی ایران و صادرات محصولات پتروشیمی را به حالت تعلیق در آورند.

این مقاله قصد دارد میزان سود حاصل از رفع تحریم‌ها در بخش‌های خودروسازی و پتروشیمی ایران را بررسی کند و آن را بیش از میزانی که مورد تصدیق دولت اوپاما است تخمین می‌زند. بررسی‌های رسمی کنونی میزان سود غیرمستقیم ایران از رفع تحریم‌ها را کمتر از حد واقعی ارزش‌گذاری می‌کنند؛ خصوصاً افزایش سرمایه‌گذاری و مصرف که ماحصل اعتماد بیشتر مشتری و کاهش تورم است.

علاوه بر این، ارقام موجود این موارد را نیز شامل نمی‌شوند: ۸ میلیارد دلار درآمد حاصل از فروش نفت از حساب‌های امانی از نوامبر ۲۰۱۳، ۵/۳ میلیارد دلار دیگر از درآمد نفتی که بناست به عنوان بخشی از تمدید برنامه "اقدام مشترک" آزاد شود، و افزایش درآمدهای نفتی حاصل از به تعلیق درآمدن تحریم‌های نفتی آمریکا. عمده‌ی این درآمدها به صورت نیمه‌محدود در حساب‌های امانی باقی می‌ماند و تنها برای تجارت دوطرفه با خریداران اصلی نفت ایران و تجارت بشردوستانه قابل دسترسی است. اگرچه باید اشاره کرد که صادرات نفت ایران بعد از برنامه "اقدام مشترک" بسیار بیشتر از یک میلیون بشکه در روز بوده است. این در حالی است که رویترز گزارش می‌دهد که واردات چهار خریدار اصلی نفت ایران یعنی چین، هند، ژاپن و کره جنوبی به طور متوسط روزانه ۱۲/۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۴ بوده است.

### بخش خودروسازی

برای دهه‌ها سیاست‌گذاران ایرانی همواره اعلام کرده‌اند قصد دارند صنعت خودروسازی ایران را به یکی از منابع عمده درآمدهای صادراتی بدل کنند. هرچند که فروش داخلی همواره بخش غالب و عمده درآمد ایران بوده است. فروش داخلی اما در شاخص‌های رشد دولت آمریکا محاسبه نشده است.

بنا بر گزارش‌ها شرکت‌های ایران خودرو و سایپا مشترکاً ۸۶ درصد از سهم بازار خودروهای شخصی در کشور را در اختیار دارند. در طول ۶ ماه نخست سال خورشیدی ۱۳۹۳، درآمد ایران خودرو ۲۲۵ درصد نسبت به سال قبل افزایش داشت در حالی که درآمد سایپا در همین مدت ۶۴ درصد افزایش را نشان می‌داد.

با در نظر گرفتن نوسان ارز مجموع درآمدهای ایران خودرو و سایپا در طول ۶ ماه اول سال جاری به ۵ میلیارد دلار رسید در حالی که سال گذشته در همین دوره این مبلغ ۷/۱ میلیارد دلار بود. جدول زیر نشان می‌دهد که دو شرکت عمده سازنده خودرو در ایران حداقل ۳/۳ میلیارد دلار افزایش درآمد داشته‌اند. ر سال ۲۰۱۴ به دنبال دسترسی آسان‌تر به مواد اولیه و قطعات یدکی، ایران خودرو تولید خود را در کارخانه ZSC شهر اسکندریه در عراق (بزرگ‌ترین واحد تولیدی این شرکت خارج از جمهوری اسلامی) دو برابر کرد. معاون صادرات سایپا نیز می‌گوید در ۶ ماهه نخست سال جاری افزایش ۳۰ درصدی در میزان صادرات داشته است.

آمارهای سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که در فاصله اول اپریل تا آخر جولای، تولیدات کل صنعت خودروسازی به میزان ۴۰ درصد (حدود ۴۸۸,۰۰۰ خودرو) نسبت به سال قبل افزایش داشته است. بر اساس گزارش خبرگزاری ایرنا در ۷ ماه نخست سال جاری صنعت خودروسازی رشد ۷۱ درصدی سال به سال داشته است (۶۲۵,۰۰۰ خودرو).



در انتها باید اشاره کنیم که کمپانی‌های متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تعداد زیادی از شرکت‌های خودروسازی را کنترل می‌کنند. سپاه پاسداران که به دست داشتن در فعالیت‌های تروریستی و تکثیر سلاح متهم است، بخش عمده‌ای از اقتصاد ایران را کنترل می‌کند و به هزینه‌ی عمومی ایرانیان خود را غنی‌تر می‌سازد. لذا رفع تحریم‌ها به صورت غیرمستقیم و از طریق افزایش تولید، فروش و خدمات پس از فروش، به نفع سپاه پاسداران نیز بوده است.

کمپانی‌های بخش خودروسازی وابسته به سپاه که در بازار اصلی بورس تهران قرار دارند:

گروه بهمن

گروه صنعتی تراکتورسازی ایران

شرکت ریخته‌گری تراکتورسازی ایران

شرکت موتورسازان

شرکت صنایع ریخته‌گری ایران

به علاوه ایران معادل ۵/۷ میلیارد دلار صادرات گاز مایع داشته که در مقایسه با سال گذشته ۶۳ درصد افزایش داشته است. مجموعاً ایران از ماه مارس ۲۰۱۴ تا اکتبر همان سال صادرات پتروشیمی خود را به میزان ۴ میلیارد دلار در مقایسه با سال قبل افزایش داده است.

هم‌چنین انتظار می‌رود که سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی تازه‌ای در صنعت پتروشیمی ایران صورت بگیرد. در ۲۶ اکتبر، عباس شعری‌مقدم، معاون وزیر نفت ایران به خبرگزاری مهر گفت که چین موافقت کرده تا در ۲۰ پروژه پتروشیمی جمهوری اسلامی سرمایه‌گذاری کند. بر اساس گفته‌های شعری‌مقدم در حال حاضر ۶۷ پروژه ناتمام در زمینه پتروشیمی در ایران وجود دارد. وی دلیل این مشکل را کمبود سرمایه‌گذاری خارجی و عدم دسترسی به تکنولوژی لازم که هر دو ناشی از تحریم‌ها است می‌داند. اما اکنون چین در صدد باز کردن خطوط اعتباری (ال.سی) جدید برای سرمایه‌گذاری در این پروژه‌ها است. به نظر می‌رسد این "ال.سی"ها راهی برای بازپرداخت بدهی‌های پرداخت‌نشده چین بابت خریدهای نفتی از تهران باشد.

در ۹ نوامبر ۲۰۱۴ فارس‌نیوز گزارش داد که سرمایه‌گذاران چینی، قول خطوط اعتباری به ارزش هر کدام ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیون یورو را برای دو واحد پتروشیمی (مجموعه پتروشیمی مسجده سلیمان و متانول سبلان) داده‌اند.

در ۳ دسامبر ۲۰۱۴ شعری‌مقدم گشایش اولین خط اعتباری رسمی چین برای کارخانه پتروشیمی گچساران را اعلام کرد. او هم‌چنین اضافه کرد به زودی خطوط اعتباری دیگری به ارزش ۲ میلیارد دلار برای ۴ پروژه دیگر افتتاح خواهد شد.

در حقیقت بر اساس برنامه اقدام مشترک رفع تحریم‌ها در بخش پتروشیمی ایران محدود به صادرات پتروشیمی و خدمات مربوط به آن است. و تحریم‌ها در مورد سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران به قوت خود باقی است. با این حال این تصمیم چین برای برقراری خطوط اعتباری جدید برای پروژه‌های زیرساختی بخش انرژی ایران تاکنون با مخالفتی از طرف ۱+۵ مواجه نشده است.

در حال حاضر سرمایه‌گذاری چین مبنای اصلی برنامه ایران برای گسترش صنعت پتروشیمی است. صنعتی که وابستگی ایران به صادرات نفت خام را کاهش داده سبب می‌شود بتواند نفت خود را به صورت محصولات پتروشیمی (که تحت تحریم نیز نیست) به فروش برساند.

### نتیجه

سود کلی رفع تحریم‌ها علیه ایران که طبق برنامه اقدام مشترک از نوامبر ۲۰۱۴ فراهم شده است باید به طور کامل محاسبه شود به طوری که تمام درآمدهای غیرمستقیم را نیز شامل شود. یک بررسی دقیق‌تر از درآمد اقتصادی ایران آشکار می‌کند که ارزش رفع تحریم‌ها بسیار بیشتر از هفت میلیارد دلاری است که دولت امریکا در ابتدا تصور می‌کرد.

\* امانوئل اتولنگی و سعید قاسمی‌نژاد به ترتیب "پژوهش‌گر ارشد" و "پژوهش‌گر همکار" در "بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها" و "مرکز بررسی تحریم‌ها و سرمایه‌های نامشروع" هستند.

شرکت	درآمد 6 ماهه سال	درآمد 6 ماهه سال	میزان افزایش	رشد درآمد
	93	92		
سایپا	5870852871	49322445045	537760936	77%
ایران خودرو	40998191225	11769906045	515128216185	248%
جمع	49706729925	16702251085	33004278845	198%

### بخش پتروشیمی

در طول هفت ماه نخست امسال، ایران گزارش کرد که ۷/۶ میلیارد دلار محصولات پتروشیمی صادر کرده است که نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۱۸ درصد افزایش داشته است.

## تازه‌ترین اخبار رانت و فساد در ایران؛ کلاهبرداری‌های میلیاردی در شرکت‌های فروش قسطنی خودرو عبدالرضا احمدی



گزارش‌های رانت و فساد، در راستای پروژه شفافیت برای ایران تهیه و منتشر می‌شود.



مرکز مطالعات لیبرالیسم - عبدالرضا احمدی: تازه‌ترین گزارش رانت و فساد در ایران، به اخبار مرتبط با این موضوع در آخرین ماه سال گذشته خورشیدی می‌پردازد. در این گزارش «ممنوع‌الخروج شدن سرمربی تیم ملی فوتبال ایران به خاطر بدهی مالیاتی»، «کلاهبرداری ۱۰ میلیاردی فقط با ارسال پیامک»، «پاداش‌های میلیاردی از سوی مدیران سهام عدالت»، «اختلاس ۴۸۰ میلیاردی در گمرک بوشهر» و «تخلف سه هزار میلیاردی سازمان اقتصاد اسلامی» را بررسی می‌کنیم. گزارش‌های رانت و فساد، در راستای پروژه شفافیت برای ایران تهیه و منتشر می‌شود.

## ممنوع‌الخروج شدن کیروش به خاطر بدهی مالیاتی

کارلوس کیروش، سرمربی تیم ملی فوتبال ایران، به علت بدهی ۵۰۰ میلیون تومانی به اداره مالیات در روز پایانی سال ۹۳ و در آستانه سفر تیم ملی فوتبال به اتریش ممنوع‌الخروج شد. پرداخت این پول بر اساس قرارداد کیروش، بر عهده‌ی فدراسیون فوتبال ایران است.

اسدی دبیرکل فدراسیون در این باره گفت: «من نمی‌توانستم این مسأله را حل کنم چون بحث ۵۰۰ میلیون تومان پول وسط است. با من بمیرم، تو بمیری که نمی‌توان این پول را جور کرد.»

فرار مالیاتی به گزارش جهان اقتصاد، همواره به عنوان یکی از تخلفات اقتصادی فراگیر مطرح بوده است. در همین ارتباط، رییس سازمان امور مالیاتی از بدهکاری مالیاتی بیش از ۱۶۰۰ میلیارد تومانی دارندگان کارت‌های بازرگانی خبر داد.

علی عسگری، رقم معوقات مالیاتی را ۱۲ هزار میلیارد تومان اعلام کرد و خواهان آن شد که «قوه قضاییه به داد نظام مالیاتی برسد».

او درباره وضعیت درآمدهای مالیاتی در ۱۰ ماهه ابتدای سال گذشته نیز گفت: «تا پایان دی ماه ۴۸ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی محقق شد که معادل ۹۶ درصد درآمدهای پیش‌بینی شده ۱۰ ماهه ابتدای سال بوده و نسبت به پارسال ۵۲ درصد رشد داشته است و پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال ۹۶ درصد درآمدهای مالیاتی محقق شود.»

معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی افزود: «مالیات مستقیم در این مدت با ۲۹ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان و ۹۷ درصد تحقق در ۱۰ ماهه، ۳۷ درصد رشد داشته است. مالیات بر کالا و خدمات نیز ۱۹ هزار میلیارد تومان بوده که با ۹۴ درصد تحقق، ۸۱ درصد رشد داشته است که مالیات بر ارزش افزوده را نیز شامل می‌شود.»

## کلاهبرداری ۱۰ میلیاردی با ارسال اس‌ام‌اس

خبر دیگر مربوط به کلاهبرداری ده میلیاردی در تهران است. به گزارش جام‌نیوز، شرکتی در تهران از طریق ارسال پیام‌های تلفنی مبنی بر فروش قسطی ماشین‌های مدل بالا، اقدام به کلاهبرداری از صدها تن نموده است.

بر طبق این گزارش، فردی با مراجعه به دادسرای دو تهران با تنظیم شکایتی عنوان داشت: «چند وقت پیش پیامکی به دستم رسید مبنی بر فروش اقساطی خودروهای مدل بالا، من هم با این پیامک وسوسه شدم و تصمیم گرفتم که یک خودروی مدل بالا به صورت اقساطی بخرم.»

وی که با پرداخت پیش‌قسط به این شرکت اقدام به خرید خودرو از آن نموده بود، افزود: «قرار شد چند روز بعد خودرو را تحویل بگیرم. ولی وقتی چند روز تبدیل به چند ماه شد و هر بار، مدیر شرکت یک بهانه‌ای آورد، متوجه کلاهبرداری شدم و تصمیم به شکایت گرفتم.»

با اعلام این شکایت، تحقیق در این خصوص آغاز شد که در ادامه تحقیق ماموران متوجه شدند که این شرکت با ارسال پیامک به بیش از ۱۰۰ نفر کلاهبرداری کرده و میلیاردها تومان پول از این طریق بدست آورده است. با این اطلاعات و اظهارات شاکیان، مدیر این شرکت دستگیر شد و تحت بازجویی قرار گرفت.

## اختلاس ۴۸ میلیارد تومانی در پرونده ۶۷۰ میلیاردی گمرک بوشهر

خبر دیگر مربوط به اختلاس در گمرک بوشهر است. این پرونده در اواخر سال ۹۱ در مرجع قضایی مفتوح و روند دادرسی آن اوایل سال ۹۲ در دادرسی بوشهر آغاز شد.

احمد پورحیدر، ناظر گمرکات استان و مدیر کل گمرک بوشهر در این خصوص اعلام کرد: «تاکنون ۴۸۰ میلیارد ریال اختلاس در گمرک بوشهر تایید شده است.»

وی افزود: «در مجموع پیش‌بینی می‌شود مبلغ کل اختلاس از گمرک بوشهر، ۶۷۰ میلیارد ریال باشد. شورای نظارتی هم‌چنان در حال پیگیری است و مبلغ ۱۹۰ میلیارد ریال دیگر از این اختلاس هنوز تایید نشده است. افراد مختلفی در این پرونده نقش داشتند از جمله ۴ نفر از کارکنان گمرک بوشهر که متهم ردیف اول سال گذشته در شیراز دستگیر شد و سه نفر دیگر نیز با قید وثیقه آزاد شدند، ۱۵ نفر حق‌العمل-کار و ترخیص‌کار نیز در این پرونده درگیر هستند.»

موضوع این پرونده، اسناد گمرکی از سال ۸۶ تا سال ۹۱ است و بیش از دوسوم مبلغ اختلاس متوجه متهم اصلی این پرونده است و سایر متهمان این پرونده شامل «مباشر» و «معاونان» در جرم نیز در بازداشت هستند.

## تخلف سه‌هزار میلیارد تومانی سازمان اقتصاد اسلامی

خبر دیگر مربوط به برداشت غیرقانونی سازمان اقتصاد اسلامی از منابع صندوق‌های قرض‌الحسنه کشور است.

هادی قوامی، عضو ناظر مجلس در شورای پول و اعتبار در همین خصوص گفت: «حدود دو الی سه هزار میلیارد تومان منابع مالی که سازمان اقتصاد اسلامی از منابع صندوق‌های قرض‌الحسنه کشور برداشت کرده، هزینه ساخت ساختمان توسط این سازمان شده است.»

وی همچنین افزود: «بر اساس برخی شنیده‌ها صندوق قرض‌الحسنه سازمان اقتصاد اسلامی سه درصد از منابع صندوق‌های قرض‌الحسنه کشور را که به عنوان سپرده قانونی نزد بانک مرکزی بوده را برداشت کرده است که این اقدام به عبارتی یعنی اینکه سه درصد منابع ذکر شده دیگر نزد بانک مرکزی نیست.»

این نماینده ضمن اظهار غیر قانونی بودن این اقدام تصریح کرد: «برداشت سه درصدی از منابع صندوق‌های قرض‌الحسنه کشور باعث ایجاد محدودیت در منابع مالی صندوق‌های قرض‌الحسنه خرد برای ادامه فعالیت می‌شود این در حالی است که این صندوق‌ها، عمل‌کرد غیر ربوی دارند و باید این منابع را برای ارائه وام قرض‌الحسنه به اقشار نیازمند در اختیار داشته باشند.»

البته این اظهارات با اعتراض شدید مدیران سازمان اقتصاد اسلامی و خبرنگاران همراه شد. عبدالله فرجی، مدیرعامل سازمان اقتصاد اسلامی با تاکید بر اینکه آنچه از قوامی نقل شده است، صحت ندارد، گفت: «در حال حاضر هزار صندوق قرض‌الحسنه زیرمجموعه سازمان اقتصاد اسلامی فعالیت می‌کند که کل منابع موجود در آن‌ها حدود ۲۱ هزار میلیارد ریال است، بنابراین کل این منابع از آنچه با عنوان سوءاستفاده مالی مطرح شده کمتر است.»

عبدالله فرجی درباره ساختمان سازمان اقتصاد اسلامی نیز گفت: «گران‌ترین ساختمان ما ملک موجود در خیابان سپهبد قرنی است که زمین آن در سال ۱۳۷۳ خریداری شده است. هم‌چنین پس از مدتی تاخیر، کار ساخت آن به پایان رسید که اتفاقاً به دلیل شرایط اقتصادی مدتی از آن استفاده نشد.»

## کلاهبرداری شرکت لیزینگ خودرو پدیده برتر پارسه

خبر دیگر مربوط به کلاهبرداری یک شرکت لیزینگ خودرو است. به گزارش ایسنا، شرکتی به نام «گروه خودرویی پدیده برتر پارسه» دفتری در خیابان مفتح تهران و شعبه‌ای در خیابان شوش راه‌اندازی نموده و با انتشار آگهی در روزنامه همشهری (ویژه‌نامه آگهی‌ها) و سایر نشریات اقدام به پیش‌فروش خودروهای داخلی و خارجی نموده است. بر اساس این گزارش، این شرکت طی چند ماهه اخیر، میلیاردها تومان وجه نقد از متقاضیان دریافت نموده است.

این گزارش می‌افزاید که این شرکت در اسفند ماه به یک‌باره به فعالیت خود پایان داده و مدیرعامل و مدیر فروش آن ناپدید و احتمالاً «متواری» شده‌اند.

یکی از مال‌باختگان در شرح ماجرا به «ایسنا» گفت: «زمانی که برای تحویل خودروی ثبت‌نامی خود به دفتر این شرکت مراجعه کردم، متوجه کلاه بزرگی که به سرم رفته است شدم و هم‌زمان ده‌ها نفر دیگر از متقاضیان نیز تا قبل از ظهر در جلوی دفتر در خیابان مفتح (کوچه درفش) جمع شدند که پس از مراجعه پلیس ۱۱۰ به ناحیه ۷ دادرسی عمومی و انقلاب تهران (سیدخندان) راهنمایی شدیم.» بنا بر این گزارش تاکنون این شرکت از حدود ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردم (تهران و شهرستان) وجوه بالایی اخذ کرده تا به آن‌ها خودرو تحویل بدهد.

یکی دیگر از مال‌باختگان این شرکت در این رابطه گفت: «حدود یک ماه پیش مبلغ ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان را به عنوان پیش‌پرداخت برای خرید یک دستگاه تیبا واریز کردم.»

وی با بیان اینکه قرار بود ۱۵ روزه خودرو تحویل شود، افزود: «با این حال در مراجعه به دفتر شرکت متوجه شدم که مدیرعامل شرکت فرار کرده و دفتر آن نیز پلمپ شده است.»

او با بیان این‌که «این شرکت دارای شماره ثبت در اداره ثبت شرکت‌ها بود» خاطرنشان کرد که «اگر ثبت شرکت ابزاری برای جلوگیری از کلاهبرداری نیست، مسوولان از فعالیت این شرکت‌ها جلوگیری کنند.»

## کلاهبرداری میلیاردی در ۲ جایگاه سوخت

مالکان دو جایگاه عرضه بنزین در شهرستان ورامین، از طریق «صورت‌حساب‌های جعلی» ۳۳ میلیارد ریال، کلاهبرداری کردند.

رییس شرکت ملی پخش فرآورده های نفتی ورامین در توضیح این ماجرا گفت: «صاحبان دو جایگاه عرضه بنزین در خیرآباد ورامین با دستکاری در سیستم هوشمند جایگاه‌ها اقدام به ساختن صورت‌حساب‌های جعلی می‌کردند.»

حسین نوری، با بیان اینکه پرونده این دو جایگاه هم‌اکنون در مراجع قضایی در حال رسیدگی است، افزود: «در یکی از این دو جایگاه دو میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان و دیگری بیش از ۶۰۰ میلیون تومان کلاهبرداری صورت گرفته است.»

نوری، درباره نحو جعل صورت‌حساب و کلاهبرداری مالکان این دو جایگاه نیز اظهار داشت: «این افراد میزان بنزین‌های فروخته‌شده به مبلغ لیتری ۷۰۰ تومان را ۴۰۰ تومان اعلام و بنزین‌های فروخته‌شده به قیمت لیتری ۱۰۰۰ تومان را ۷۰۰ تومان سندسازی می‌کردند و به شرکت گزارش می‌دادند.»



خبر دیگر مربوط به تخلف در بازار شوینده‌ها است. بر طبق این گزارش در بازرسی بیش از ۱۷۴ هزار واحد تولید، پخش، عمده فروش و خرده‌فروش پودر شوینده و سایر شوینده‌ها در شش ماه اول سال گذشته، ۲۳۳۱ پرونده تخلف به ارزش ۲۴۷ میلیون تومان کشف و به تعزیرات ارجاع شده است.

بر طبق این گزارش، نتایج بازرسی و نظارت سازمان‌های صنعت، معدن و تجارت سراسر کشور بر عملکرد واحدهای تولیدی و توزیعی پودر شوینده طی شش ماهه اول سال ۹۳ حاکی از آن است که ۸۶ هزار و ۸۲۸ مورد بازرسی از واحدهای تولیدی، پخش، عمده فروش و خرده فروش صورت گرفته است که این تعداد بازرسی منجر به تشکیل ۱۰۲۴ فقره پرونده تخلف به ارزش ۱ میلیارد و ۴۵۹ میلیون و ۳۴۶ هزار و ۸۱۶ ریال شده است.

همچنین سازمان‌های صنعت، معدن و تجارت سراسر کشور طی شش ماهه اول سال ۱۳۹۳ در قالب طرح بازرسی و نظارت بر عملکرد واحدهای تولیدی و توزیعی سایر شوینده‌ها، ۸۸۰۰۵ مورد بازرسی از واحدهای تولیدی، پخش عمده فروش و خرده فروش نموده‌اند که این تعداد بازرسی منجر به تشکیل ۱۳۰۷ فقره پرونده تخلف به ارزش ریالی بیش از یک میلیارد شده است.

## نژادپرستی: بهترین راه فرار از واقعیت سیاوش صفوی



عرب ملخ‌خور، عرب سوسمارخور، اسلام وحشی... آریایی، زرتشتی، پرشن، فرهنگ ایران باستان و... این‌ها دوگانه‌هایی است که امروزه زیاد می‌شنوم. به نظرم وقت آن رسیده کمی این دوگانه‌ها به چالش کشیده شوند.

۱- «اگر این عرب‌های مسلمان ملخ‌خور به ایران حمله نکرده بودند...» چقدر غم‌انگیز است که درباره‌ی ۱۴۰۰ سال پیش همان‌طور حرف می‌زنیم که یک دانشجو درباره اشتباهش در انتخاب رشته سخن می‌گوید. گویی در یک عظمت توهم‌گون تاریخی گیر کرده‌ایم؛ و بعد از این موضع برتر آریایی زرتشتی به شیعیان بابت عزاداری حسین و مرده‌پرستی می‌خندیم! دریغ از درک طنز ماجرا. این حرف‌ها را بدون این‌که ذره‌ای از تاریخ اطلاع داشته باشیم بر زبان می‌رانیم و نمی‌دانیم که این ساسانیان «آریایی و زرتشتی» بودند که اولین دیکتاتوری مذهبی بنیادگرا و مجسمه-تخریب‌کن و کتیبه‌شکن و قصرسوزان را در ایران بنا گذاشتند. ساسانیان که شورش‌یانی کاملاً مذهبی و مخالف گسترش مسیحیت و ادیان دیگر در ایران بودند با غلبه بر اشکانیان به حکومت رسیدند. سلسله اشکانیان ۴۸۰ سال در ایران حاکم بودند که طولانی‌ترین دوره حکومت یک سلسله در تاریخ ایران است، اما از این دوره کمترین آثار تاریخی به جا مانده است چون اشکانیان از دین خاصی حمایت نمی‌کردند. در نتیجه ساسانیان زرتشتی تمام آثار اشکانیان «بی‌دین» را نابود کردند.



در نهایت، «عرب»، «افغان»، «سیاه‌پوست»، «ترک»، «ایرانی»، «یهودی»، هرکدام از این‌ها «یک نفر» نیستند.





در حقیقت این ساسانیان بودند که با ضعف مدیریت و طبقه‌بندی وحشتناک اجتماعی-اقتصادی و حکومت مذهبی روحانیون و نارضایتی و نفرت مردم، موجب سقوط کشور ایران شدند نه اعراب.

۲- ایران در طول تاریخ به ده‌ها کشور مختلف حمله کرده است و هر وقت قدرتمند بوده و در همسایگی‌اش خطری وجود نداشته به کشورگشایی پرداخته و از هند تا مصر را درنوردیده. بله کوروش هخامنشی انسانیت را در مورد شکست‌خوردگان جنگی رعایت می‌کرد، ولی واقعیت این است که ایران پیش از اسلام، پادشاهان آبرومند و برجسته‌ی انگشت‌شماری دارد. به عنوان مثال، خشایارشا هخامنشی ۵۰ سال بعد از کوروش به یونان لشکرکشی می‌کند و آتن، مهد فلسفه و تمدن را به انتقام شکست داریوش به آتش می‌کشد. آیا این برای ما نماد تمدن و امری قابل افتخار است؟ آیا برای ما قابل تحمل است که یونانیان بعد از ۲۰۰۰ سال به خاطر آن واقعه ایرانیان را «پشمالوهای وحشی» بخوانند؟ نادرشاه افشار، ارتش هندوستان را شکست داد و پادشاه هند تسلیم شد و با احترام و هدایا به استقبال او رفت. خبر رسید که نادرشاه کشته شده است. چند سرباز ایرانی توسط سربازان هندی (جو گرفته) کشته شدند. نادرشاه به دهلی رفت و سه روز اعلام کشتار جمعی داد. سربازان ایرانی هزاران نفر از پیر تا کودک را در طی سه روز به قتل رساندند و تا توانستند تجاوز کردند (مقایسه کنید با بهانه‌ی چنگیزخان برای حمله به ایران). هنگام خداحافظی هم هر چه هندی‌ها داشتند غارت کردند؛ حتی تخت طاووس پادشاه را که به نماد حکومت پادشاهان بعدی ایران تبدیل شد، بدون اشاره به اینکه این مال دزدی است! بروید از یک هندی بپرسید نظرش درباره ایرانیان چیست. ببینید آیا به خاطر وقایع ۳۰۰ سال پیش، ایرانیان را خون‌خوار و وحشی می‌خواند؟

۳- خیلی راحت‌تر است که برای بدبختی‌های‌مان دلیلی خارجی پیدا کنیم. در این حالت دیگر ایراد از ما نیست و نیازی به درون‌نگری نداریم. این دیدگاه، کار را برای انسان ساده می‌کند و نیاز به تفکر و پیدا کردن راه حل برای مشکلات را از بین می‌برد. «ایران از دنیا عقب افتاد چون اعراب حمله کردند، و ۷۰۰ سال بعد مغول‌ها حمله کردند، و ۳۰۰ سال بعد افغان‌ها حمله کردند. و بعد هم که قاجاریه آمدند که بی‌عرضه بودند و انگلیسی‌ها از فرصت استفاده کردند و ما را استعمار کردند. بعد هم که آمریکا آمد و کودتا کرد و بدبخت شدیم.» هر چه می‌کشیم از «دیگری» است. خود را از کسانی که آنان را عامل بدبختی خود می‌دانیم جدا می‌کنیم و وجدان‌مان را راحت.

۴- یک نگاه دیگر که طرفدار بسیاری هم دارد و فقط به نژادپرستی محدود نمی‌شود ولی می‌تواند آن را دوچندان کند این دیدگاه است که: هر کاری که ما با دیگران یا با خودمان بکنیم ایرادی ندارد و ولی دیگران حق ندارند این کارها را با ما بکنند! این دیگران در حوزه سیاسی معمولاً غرب و اسرائیل و در موضع نژادپرستانه معمولاً نژادها و ملیت‌هایی هستند که پست‌تر محسوب‌شان می‌کنیم. (البته در بعضی موارد مرز بین این دو از بین می‌رود) به عنوان یک ایرانی بارها در تاکسی و خیابان، داستان‌هایی از زرنگی‌های ایرانیان در کلاه‌برداری شنیده‌ایم. و معمولاً این داستان‌ها جنبه‌ی شرح فتوحات و تمجیدی داشته. گروه‌های گانگستری ایرانیان در ژاپن رسماً برای این کشور مشکل‌ساز شده‌اند و باندهای قاچاق و فروش دختر و مواد مخدر و تجاوز و سرقت و قتل و غیره که توسط ایرانیان هدایت می‌شوند برگ افتخاری هستند در دفتر عظمت بی‌پایان ما و به هیچ‌وجه مایه‌ی آبروریزی نیستند.

آمار تجاوز در ایران در طی دهه‌های اخیر به طرز شگفت‌آوری بالا رفته که یکی از دلایل واضح آن سرخوردگی و سرکوب شدید جنسی مردم توسط حکومت است. از دختران بسیاری که خود حکومت اسلامی در زندان به بسیجیانش سپرد تا باکره اعدام نشوند و خدای ناکرده به بهشت بروند، تا اخبار تجاوز پلیس به دختران بازداشتی، تجاوز امام جمعه به کودک و زن و... خلاصه تجاوز خبری نیست که هر روز نشنویم. اما این‌ها آبروی ما را نمی‌برد. این‌ها خودی هستند. پیش می‌آیند. تمام ایرانیان را نمی‌توان با این چند جانی و متجاوز یکی کرد. اما هر وقت خبری از سرقت یا جرمی از یک تبعه‌ی افغان یا خبر تجاوزی از سوی اعراب می‌شنویم، با خشمی لذت‌بخش سرخ می‌شویم و با خیال راحت و اعتماد به نفس و تحکم، نفرت سوزاننده و تاریخی و جاهلانه‌ی خود را از آن نژاد یا ملیت در فضای اطراف‌مان تخلیه می‌کنیم و آن‌ها را مسبب تمام بدبختی‌های کشور می‌خوانیم که اگر پوزه‌شان به خاک مالیده شود مشکلات ما حل خواهند شد و کمی از آبروی ریخته‌ی ما باز خواهد گشت.

در نهایت، «عرب»، «افغان»، «سیاه‌پوست»، «ترک»، «ایرانی»، «یهودی»، هرکدام از این‌ها «یک نفر» نیستند. در میان ایرانیان از نسرین ستوده هست تا احمدی‌نژاد و خفاش شب. در ترک‌های ایران از میرحسین موسوی و حسن شریعتمداری هست تا خامنه‌ای. در اعراب از زینب سلبی و رالف نیدر هست تا ابوبکر بغدادی. در یهودیان از نتانیاهاو هست تا اسحاق رابین و جان استوارت. این را برای عزیزانی که واقعا تعریف مشخصی از نژادپرستی و قوم‌پرستی و ملیت‌پرستی ندارند عرض می‌کنم: نژاد/قوم/ملیت‌پرستی یعنی جمع بستن یک گروه و تعمیم دادن چند ویژگی یا رفتار خاص برخی از اعضا به تمامی اعضای آن گروه. اگر این کار را می‌کنید، خواهش می‌کنم آگاه باشید که شما دیدگاهی نژادپرستانه دارید. بسیاری از افراد واقعا از نژادپرست بودن خود آگاه نیستند چون این دیدگاه توسط خانواده و جامعه در ایشان نهادینه و ریشه‌دار شده است، در نتیجه دیدگاه‌شان را که همان نژادپرستی ناآگاهانه است امری منفی نمی‌دانند.

## جمهوری اسلامی آلمان نازی نیست؛ اما سایه تهدید بزرگ هم‌چنان وجود دارد

اشکان صفایی (روزنامه‌نگار مقیم اورشلیم)



هم‌زمان با تحولات قدرت جهانی، عمده کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و برخی کشورهای آسیای میانه امروز همان نقشی را ایفا می‌کنند که یک‌صد سال پیش ممالک حوزه بالکان در تاریخ داشتند؛ کشورهایی در حال دست و پنجه نرم کردن با انواع ناآرامی‌ها و شورش‌های مسلحانه و در حال تجزیه



“ایران، آلمان نازی دنیای امروز است.” این سخنان را جیمز وولسی، رییس پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سی.آی.ای، روز دوشنبه، دهم فروردین ماه در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی سی.ان.بی.سی بیان کرد. اما وی تنها فردی نیست که به چنین تشابهی اشاره می‌کند. در ماه‌های اخیر، بسیاری از مقامات اسرائیلی و شماری از مقامات پیشین و کنونی ایالات متحده و همچنین برخی تحلیل‌گران سیاسی سخنانی در این زمینه بیان کرده‌اند. اما آیا به راستی جمهوری اسلامی ایران شبیه آلمان نازی است و شرایط امروز جهان همانند شرایط آن در سال‌های میانی و پایانی دهه ۳۰ میلادی است؟

پاسخ من به این پرسش، منفی است؛ چرا که نه تنها تشابه کافی را میان نظام حاکم بر ایران با آلمان نازی نمی‌بینم، مهم‌تر از آن، هرگونه مقایسه‌ای میان آلمان نازی با هر رژیم‌ی در جهان را، هر چه هم که آن رژیم جنایتکار باشد، کم‌اهمیت جلوه دادن جنایات بی‌سابقه نازی‌ها می‌دانم.

اما همه این‌ها بدین معنا نیست که هیچ خطری جهان امروز را تهدید نمی‌کند و جمهوری اسلامی ایران مهره‌ای تأثیرگذار در این تهدید نیست. تهدید وجود دارد و بسیار هم جدی است؛ ولی تهدیدی است متفاوت. شاید بتوان به ضرس قاطع گفت که شرایط امروز منطقه، یادآور شرایط اروپا در سال‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم است. موارد تشابه بسیار فراوان است و عدم توجه عموم کارشناسان به آن، شگفت‌آور. البته زمانی که از “تشابه” سخن رانده می‌شود، این توضیح ضروری است که در این مقایسه باید فاکتور گذشت یک قرن و تغییر مناسبات جهانی و همچنین ذات متفاوت دو منطقه مورد بحث را در نظر گرفت. برای نمونه، در یک قرن پیش، هنوز دوران امپراتوری‌ها به پایان نرسیده بود؛ اما پس از دو جنگ جهانی، امپراتوری‌ها جای خود را به ابرقدرت‌ها دادند. اما بگذارید به موارد گسترده تشابه ذکر شده در آغاز پاراگراف بپردازیم.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، در اروپا دو امپراتوری بودند که در درازای چندصدسال بر بخش عظیم آن قاره به صورت مستقیم و غیرمستقیم حکومت کرده بودند؛ یکی امپراتوری عثمانی در شرق و دیگری خاندان هابسبورگ در امپراتوری اتریش-مجارستان که خود بازمانده امپراتوری مقدس روم بود. اما یکی از این دو امپراتوری در آن زمان عملاً دچار فروپاشی شده بود (عثمانی در شرق) و دیگری نیز به شدت تضعیف گردیده بود (هابسبورگ در غرب).

در این میان، شرق اروپا و به ویژه بالکان که در صدهای پیشین بارها محل اصلی تقابل مستقیم یا نیابتی دو امپراتوری بود، در آتش شورش‌های قومی و مذهبی می‌سوخت. هم‌زمان با این تحولات، دو قدرت نسبتاً نوظهور در تلاش بودند که خلاء به وجود آمده از ضعف و فروپاشی دو امپراتوری قدیمی را پر کنند؛ روسیه تزاری (با مذهب ارتودوکس خود) و امپراتوری آلمان یا همان رایش (با عمده جمعیت کاتولیک در جنوب و پروتستان در شمال) که هر کدام توان تأثیرگذاری بر گروهی از شورشیان مسلح در بالکان را داشتند. اگر توجه کرده باشید از صفت “نسبتاً نوظهور” برای توصیف این دو استفاده کردم؛ چرا که آلمان در واقع خود بخشی به جا مانده از همان امپراتوری مقدس روم بود و روسیه نیز پیشتر در دوران پتر کبیر و بسیار بیشتر از او، در دوران کاترین کبیر در اروپا به قدرت‌نمایی دست زده بود.

همه این تحولات که با سرعت بالایی نیز رخ می‌داد (سرعت موضوعی است نسبی؛ در نتیجه آنچه ممکن است امروز کند به نظر آید، با معیار آن زمان، سریع بوده است) اروپای آن روز را به بمبی آماده انفجار مبدل کرده بود؛ و دکه انفجار در روز ۲۸ ماه ژوئن سال ۱۹۱۴ میلادی توسط گاوریلو پرنسیپ فشار داده شد. در آن روز بود که گاوریلو آرشیدوک فرانترز فردیناند، وارث تاج و تخت هابسبورگ‌ها را در ساریوو ترور کرد و یک ماه و نیم بعد، “جنگ بزرگ” رسماً آغاز شد.

### اما به زمان حال بازگردیم.

در پی دو جنگ جهانی، دوران امپراتوری‌ها رسماً و عملاً پایان یافت. در دوران معاصر، این “ابرقدرت‌ها” بودند که جایگزین امپراتوری‌های پیشین شدند؛ اتحاد جماهیر شوروی ابرقدرت شرق بود و ایالات متحده آمریکا ابرقدرت غرب. هر یک از این دو نیز اقماری داشتند که در چارچوب کلی بلوک‌های شرق و غرب قرار می‌گرفتند.

یکی از این دو ابرقدرت، ابرقدرت شرق، اتحاد جماهیر شوروی بیش از دو دهه است که رسماً و عملاً فروپاشیده؛ هرچند که وارث آن، دولت روسیه، در سال‌های اخیر کوشش‌هایی در جهت بازیابی بخشی از “شکوه” گذشته کرده است. ابرقدرت غرب، ایالات متحده آمریکا نیز به دلایل عدیده، از جمله مشکلات اقتصادی و صد البته سیاست‌های اوپاما – که برخی آن را “انزوآگرایانه” نامیده‌اند – در سال‌های اخیر مسیری رو به افول را طی کرده است.

هم‌زمان با تحولات قدرت جهانی، عمده کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و برخی کشورهای آسیای میانه امروز همان نقشی را ایفا می‌کنند که یک‌صد سال پیش ممالک حوزه بالکان در تاریخ داشتند؛ کشورهایی در حال دست و پنجه نرم کردن با انواع ناآرامی‌ها و شورش‌های مسلحانه و در حال تجزیه

در این میان، دو نیروی جدید در منطقه می‌کوشند جای خالی ابرقدرت‌های پیشین را پر کنند: جمهوری اسلامی ایران شیعه به همراه اقمارش و عربستان سعودی سنی به همراه متحدانش.

## تلاش رژیم ایران برای پنهان کردن رفتارش با یهودیان

شهرزاد القانیان



رژیم ایران پدربزرگم را اعدام کرد و اکنون تلاش می‌کند چگونگی برخوردش با یهودیان را پنهان کند. یهودیان دلایل کافی برای بی‌اعتمادی به ادبیات سیاسی تهران دارند. تا زمانی که حکومت ایران اول تکلیفش را با یهودیان مشخص نکند، بهتر است در این باره ساکت بماند. نه، منظورم حرف‌های عجیب رییس پیشین جمهوری اسلامی ایران، محمود احمدی‌نژاد نیست که هولوکاست را انکار کرده بود.

پس می‌بینیم که علی‌رغم عدم تشابه جمهوری اسلامی ایران با آلمان نازی، تهدیدی بزرگ همچنان بر سر منطقه سایه افکنده باشد. شرایط مورد اشاره موجب شده است که این منطقه در حال حاضر همچون بالکان در یک قرن پیش باشد که هر آن احتمال انفجار آن می‌رود. حال اگر این انفجار، اتمی هم باشد، دیگر اثری از منطقه نخواهند ماند.



دستگاه قضایی از یهودیان حمایت نمی‌کرد اما آن‌ها می‌توانستند در صورتی که مورد حمله‌ی مسلمانان قرار گرفتند،



این روزها ایران در تلاش برای ارائه تصویر بهتری از خود است تا در ازای از بین رفتن تحریم‌ها، فعالیت‌های هسته‌ای‌اش را محدود کند و می‌کوشد تصویر خوشایند و اصلاح‌شده‌ای از تاریخ ۲۶۰۰ ساله یهودیان در ایران به دیگران بقبولاند.

طی مذاکرات اخیر در سوییس، محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه در پاسخ به سوال «آن کاری»، خبرنگار ان‌بی‌سی، که آیا ایران دلیل بی‌اعتمادی یهودیان به ادبیات سیاسی جمهوری اسلامی را درک می‌کند، گفت: «در طول تاریخ، ما و یهودیان ایران و همچنین یهودیان جهان با صبر و همکاری در کنار یکدیگر زندگی کرده‌ایم.»

این حرف چندان صحیح نیست. در زمانی نه چندان دور، یهودیان ایران چیزی شبیه به عصر طلایی را تجربه کردند. اما اعتبار این قضیه را نباید برای ظریف در نظر گرفت که نماینده رژیم است که از ایران قبل از انقلاب تبری می‌جوید. آن دوران، مربوط به دوره کوتاهی است که به واسطه انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ همه‌ی ایرانیان با هر مذهب و قومیتی از شرایط یکسان برخوردار شدند و از قدرت روحانیان شیعه کاسته شد، تا سال ۱۳۵۷ که آیت‌الله خمینی به قدرت رسید.

یهودیان از سال ۵۸۶ قبل از میلاد در ایران زندگی می‌کرده‌اند. در قرن شانزدهم میلادی، علما و روحانیون متعصب شیعه، با حمایت خاندان صفوی، یهودیان و سایر اقلیت‌ها را محدود کردند تا آن‌ها را از فعالیت اقتصادی باز دارند تا بدین ترتیب، «ناپاکی آیینی» آن‌ها به مسلمانان سرایت نکند؛ در بازار مغازه باز نکنید؛ خانه‌های مجلل نسازید؛ از مسلمانان خانه نخرید؛ نام اسلامی روی فرزندان‌تان نگذارید؛ از حمام‌های عمومی مسلمانان استفاده نکنید؛ هنگام بارش برف و باران از خانه‌های‌تان بیرون نیایید؛ هنگام ورود به مغازه‌های مسلمانان به چیزی دست نزنید.

دستگاه قضایی از یهودیان حمایت نمی‌کرد اما آن‌ها می‌توانستند در صورتی که مورد حمله‌ی مسلمانان قرار گرفتند، در همان لحظه مسلمان شوند تا از خود دفاع کنند. دوره‌های کوتاهی نیز بود که در آن بر اقلیت‌ها کمتر سخت‌گیری می‌کردند اما در کل زندگی در چند صد سال بعدی بسیار سخت بود. (برای اطلاع بیشتر از شرایط یهودیان در ایران، رجوع کنید به کتاب فرزندان استر، نوشته هومن سرشار.)

در اواخر قرن نوزدهم، یهودیان انگلیسی و فرانسوی با لابی و مذاکره، مدارس را برای یهودیان تاسیس کردند و در نهایت «اتحاد جهانی آلیانس» (یک سازمان بین‌المللی یهودی مستقر در پاریس) هزینه‌ی شبکه‌ای از مدارس را در ایران تامین کرد. پس از این‌که رضاشاه، موسس سلسله‌ی پهلوی در سال ۱۹۲۵، نوسازی ایران را آغاز کرد، یهودیان در این نوسازی با او همکاری کردند و به پیشرفت‌های چشم‌گیری دست یافتند. بنا بر تحقیق دیوید استیتسون در مورد گروه‌های یهودی سفاردی، در سال ۱۹۷۹، ۸۰ درصد از جمعیت ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفری یهودیان ایران، طبقه‌ی متوسط به بالا و ۱۰ درصد آن‌ها در میان نخبگان اقتصادی بودند. یهودیان نه تنها تاجرانی موفق، بلکه اساتید دانشگاه، خبرنگار و پزشکانی برجسته بودند. به کمک همین توانایی مالی نسبی یهودیان بود که پدربزرگ من، حبیب‌القانیان که در سال ۱۹۱۲ به دنیا آمده بود، بعد از این‌که به همراه برادرانش صنعت پلاستیک را در اواخر دهه ۴۰ میلادی در ایران راه‌اندازی کرد

توانست به یکی از مشهورترین کارخانه‌داران ایران تبدیل شود. او در سال ۱۹۵۹ به عنوان رییس انجمن یهودیان ایران انتخاب شد.

با این حال برخی از روحانیان از این مسأله که یک یهودی بسیار موفق باشد راضی نبودند. وقتی خانواده‌ی من در سال ۱۹۶۲، نخستین ساختمان چند طبقه‌ی بخش خصوصی در ایران را ساختند (ساختمان ۱۷ طبقه‌ی پلاسکو)، محمود طالقانی به این دلیل که بلندترین ساختمان آن زمان ایران را یک یهودی ساخته اعتراض کرد.

اعتراض خمینی حتی از طالقانی هم فراتر رفت. خمینی مخالف انقلاب سفید بود. انقلاب سفید، اصلاحات اجتماعی بود که محمدرضا پهلوی، در سال ۱۹۶۳ در ایران آغاز کرد. حملات خمینی نه تنها تلاش‌های شاه برای نوسازی کشور، بلکه یهودیان و بهاییان و اسرائیل را نیز نشانه گرفت. در یکی از سخنرانی‌هایش علیه اصلاحات، خمینی چنین گفت: «شاه آن‌چنان از اسرائیل فرمان می‌برد که ما فکر می‌کنیم او خود یک یهودی است.» در سال ۱۹۶۴ نیز طی یکی از سخنرانی‌ها، دواى درد ایران غربی‌شده را پیدا کرد: «هدف اسلام است. همان استقلال کشور است. تحریم ماموران اسرائیل است. هدف، وحدت کشورهای اسلامی است. الان همه‌ی اقتصاد کشور در اختیار اسرائیل است؛ یعنی ماموران اسرائیلی آن را غصب کرده‌اند. و حالا اختیار اکثر کارخانه‌های مهم در دست آن‌ها است.» این سخنرانی به دو نفر اشاره داشت: پدربزرگ من و کارخانه‌دار بهایی معروف، حبیب ثابت.

وقتی خمینی در سال ۱۹۷۹ به عنوان رهبر انقلاب اسلامی از تبعید بازگشت، پدربزرگ من میان اولین شهروندانی بود که مورد پیگرد قرار گرفت. در روز نهم ماه مه سال ۱۹۷۹ پدربزرگ من بعد از یک محاکمه ۲۰ دقیقه‌ای به اتهامات ناروایی از جمله «جاسوسی برای صهیونیست‌ها» اعدام شد. دادگاه انقلاب به پدربزرگ من حتی اجازه‌ی استفاده از وکیل نداد. بعد از این‌که جوخه‌ی آتش او را کشت، رژیم جدید، تمام آن‌چه را که او در طول عمرش به دست آورده بود، به سرقت برد. (بیشتر اعضای خانواده‌ام تا آن زمان، ایران را ترک کرده بودند.) این اعدام باعث شد سناتور ژاکوب یاویتس، سناتور جمهوری‌خواه آن زمان ایالت نیویورک، از قطعنامه‌ای برای محکومیت نقض حقوق بشر در ایران حمایت کند. انتقاد او در تیره شدن روابط دیپلماتیک امریکا و رژیم جدید نقش داشت.

دولت خمینی طوری ترتیب داد که همه‌ی دانش‌آموزان از اولین روزهای مدرسه تبدیل به عضوی از حزب [انقلابی] شوند. سلمان سیما، که به گفته خود یک مسلمان میانه‌رو است، می‌گوید هر روز صبح مجبور بوده در مدرسه فریاد بزند «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل». او می‌گوید معلمان تعلیمات دینی‌اش چنین چیزهایی می‌گفتند: «اگر کارهای بد بکنی، یهودی می‌میری.» این آموزه‌ها آن‌چنان در او نهادینه شده بود که تا سه سال پیش و در سن ۲۸ سالگی نمی‌دانست که مبتلا به یهودی‌ستیزی دیرینه است. او که در ایران به خاطر فعالیت‌های دانشجویی‌اش سه بار به زندان افتاده، اکنون در شهر تورنتو زندگی می‌کند. سیما به من گفت: «حتی من هم که یک فعال حقوق بشر هستم، احساسات پنهان یهودی‌ستیزانه دارم که نتیجه‌ی شستشوی مغزی در دوران کودکی است.» درست است که چنین القائاتی بر روی همه اثر نمی‌گذارد اما به هر حال مسأله‌ب بسیار ناراحت‌کننده‌ای است. و به نظر می‌رسد که واقعا بر روی عده‌ای تاثیر می‌گذارد: همین هفته یکی از اعضای مجلس شورای اسلامی در وب‌سایتی، داستانی را منتشر کرد که در آن یهودیان متهم به کشتن غیریهودیان جهت استفاده از خون آن‌ها برای انجام مراسم آیینی شده‌اند. اتهامی که به قدمت تاریخ است.



## جنایت در کرونشئات فرهاد سلیمان نژاد



در دیدگاه عامیانه‌ی رایج، جنایات دولت بلشویکی حاکم بر شوروی تنها به دوران مخوف یوسف استالین محدود دانسته می‌شود. حال آنکه این باور کوچه‌بازاری دروغی است بزرگ. جنایت از همان سال نخست پیروزی انقلاب اکتبر با کشتار رومانف‌ها آغاز شده بود.



نام کرونشئات با سلسله اعتصابات پیونده خورده است که از سوی خیل کثیری از دهقانان و بخشی از پرولتاریا در اعتراض به بحران اقتصادی و قحطی لگام‌گسیخته در سال ۱۹۲۱ ترتیب داده شد.



ظریف در سخنان امیدبخش خود به ۲۰ هزار یهودی ایران اشاره می‌کند و می‌گوید ایران بعد از اسراییل بزرگ‌ترین جمعیت یهودیان را در خاورمیانه دارد. (آخرین سرشماری ایران حاکی از وجود ۸۷۵۶ نفر یهودی است و در عین حال ترکیه نیز ادعا می‌کند که ۲۰ هزار یهودی در این کشور زندگی می‌کنند.) اما او فراموش کرده است در حالی که جمعیت ایران از ۳۷ میلیون در سال ۱۹۷۹ به بیشتر از ۷۷ میلیون در این زمان افزایش یافته، جمعیت یهودیان از ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۹ به شدت کاهش پیدا کرده است. هم‌زمان با افزایش محبوبیت خمینی قبل از ورودش به ایران از تبعید، بسیاری از یهودیان با اموال‌شان ایران را ترک کردند: برخی بعد از اعدام پدر بزرگ من و بعضی دیگر در اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی.

امروزه ما در جهان پراکنده هستیم؛ بیشتر ما در امریکا و اسراییل و تعدادی هم در اروپا و کانادا به سر می‌بریم. بعضی از ما زندگی‌مان را از صفر شروع کردیم. خیلی از ما موفقیت بسیار کسب کردند و برخی کمتر به موفقیت رسیدند. اما حتی بعد از ۳۵ سال، دل‌تنگی برای خانه هنوز بر تعدادی از ایرانیان یهودی در تبعید، سنگینی می‌کند.

یهودیان کمی که در ایران مانده‌اند در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفته‌اند که شکایتی از زندگی روزمره‌شان ندارند. همان‌طور که ظریف هم گفته است، آن‌ها می‌توانند آزادانه به کنیسه بروند. هم‌چنین آن‌ها به تجارت می‌پردازند و همانند شرایط قبل از انقلاب در مجلس نماینده دارند. اما مثل همه ایرانیانی که همراه دولت نیستند، آن‌ها نیز از قوانین و محدودیت‌های زندگی در کنار هم خبر دارند. در سه دهه‌ی گذشته، آن‌ها هم فریادهای ضداسراییلی سر داده‌اند. آن‌ها نمی‌توانند مشاغل دولتی بلندمرتبه داشته باشند و یا در دانشگاه تدریس کنند.

سخنان وزیر امور خارجه در مورد تاریخ یهودیان ایران، مرا به این فکر می‌اندازد که جوانان این مملکت در مورد گذشته چه چیزی می‌آموزند. اکنون که ایران در تلاش برای جلب اطمینان جامعه‌ی جهانی است، شاید زمان آن رسیده که سران آن به بی‌عدالتی‌های گذشته اعتراف کنند.

\* شهرزاد القانین، نویسنده و ادیتور عکس‌های خبری در نیویورک است. او مشغول نوشتن کتابی درباره‌ی پدر بزرگش، حبیب القانین است. آقای القانین یک سرمایه‌دار یهودی بود که در ماه‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اعدام شد.

مارکس که بنیاد و کارکرد راستین «دولت» را اعمال همه‌جانبه‌ی دیکتاتوری طبقه‌ی حاکم تلقی کرده بود، پیش‌تر مجوز سرکوب را به مسندنشینان دولت انقلابی روسیه داده بود. نزد مارکس تاریخ چیزی نبود جز بستر «نبردی طبقاتی» و نهاد دولت نیز هیچ نبود جز اهرم استیلای طبقه‌ی پیروز در این نبرد خونین. از سوی دیگر طبق نگرش آخرالزمانی مارکس به تاریخ و روش بررسی این تاریخ محتوم که در ادبیات مارکسیستی از آن به ماتریالیسم دیالکتیک یاد می‌شود، حقانیت بلامنازع تاریخ با کارگران رنجبر بود و مابقی طبقات، پیاده‌نظام شیطان. سه ایده‌ی بنیادی مارکس پیشاپیش مجوز لازم را به خشونت همه‌جانبه‌ی بلشویک‌ها داده بود: تاریخ چونان عرصه‌ای از برای نبرد طبقاتی، استیلا چونان بنیاد فی‌ذاته‌ی دولت، و رسالت و حقانیت تاریخی پرولتاریا. ایده‌ی دموکراسی شورایی فی‌الواقع ترفندی بود به منظور از میان برداشتن دولت و پارلمانتاریسم: دولتی که طبق نظر مارکس و گرامشی «به ذات» کارکردی جز استیلا و سرکوب ندارد و دموکراسی پارلمانی‌اش حافظ آزادی سیاسی و اقتصادی اقلیت بورژوا و وابستگانش در بوروکراسی سیاسی است. اما در این میانه در فرآیند گذار از ساختار سرمایه‌داری قدرت به سوسیالیسم، لاجرم مقطعی گذرا پیش روی رنجبران تاریخ است که باید صرف مقابله با آخرین تقالای ارتجاع سرمایه برای بازپس‌گیری کرسی‌های قدرت باشد و این دوران، چیزی نیست جز «دولت دیکتاتوری کارگری». از کنار این تناقض فاحش موجود میان فلسفه‌ی ضد دولت مارکس و ایده‌ی دولت دیکتاتوری پرولتری، سلانه سلانه و البته توامان با یک پوزخند در می‌گذرم که فلسفه‌ی تاریخ مارکس، کم به این تناقضات خطرناک آلوده نیست!

انقلابیون روس از همان فردای غلبه بر ژنرال‌های تزاری و مرتجعان دموکرات (!) در برابر تبعات ایده‌ی منحط دیکتاتوری پرولتاریا دچار سردرگمی بودند. لنین به منظور حفظ و حراست از نقش و قدرت شوراهای کارگری تلاش بسیار کرد. اما در جهان واقع، منطق و الزامات قدرت و آشفتگی اجتماعی و بحران اقتصادی لاجرم به «سانترالیسم سیاسی» حزب کمونیست منجر شد

آزادی‌شورها و سلسه‌مراتب قدرت که از کف به راس هرم قدرت منتظم گشته بود، به آشفتگی‌های اجتماعی و سیاسی دامن می‌زد. هر کس ندای خود را سر می‌داد و در این آشفته‌بازار در پی اماله‌ی حقانیت فلان تئوری اقتصادی و بهمان فرضیه‌ی تاریخی به منظور غلبه کردن بر معضلات ناشی از بحران و رکود اقتصادی بود. این آشفتگی سیاسی تا بدانجا انجامید که در نهایت در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست روسیه، در پی جدال‌های قلمی فراوان میان لنین، رهبر معظم انقلاب و تروتسکی فرماندهی ارتش سرخ، هرگونه فراکسیون‌یسم در درون حزب ملغی شد و زمینه برای قدرت گرفتن هرچه بیشتر کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست مهیا گردید. به عبارتی، تضعیف دموکراسی شورایی که از همان بدو انقلاب آغاز شده بود، در کنگره‌ی دهم، تلویحا با این مصوبه، مشروعیتی قانونی یافت و تیر خلاص به ملاح دموکراسی ممدوح و مطبوع سوسیالیستی شلیک شد و همه‌ی شعارهای آزادی‌طلبانه‌ی کمونیستی، ریق رحمت را سر کشید. از این زمان بود که نیروی پلیس مخفی و اطلاعاتی حزب کمونیست روسیه موصوف به «چکا» قدرت مطلق یافت و شرایط مرحله به مرحله برای استقرار استالین در راس دولت مخوف دیکتاتوری پرولتری مهیا شد.

جنایت در کرونشترات روسیه با این مصوبه‌ی درون حزبی مبنی بر الغای فراکسیون‌یسم تناظر دارد. فراکسیون‌یسم آن‌چنان که تروتسکی می‌پنداشت تا حدودی تکثر ایدئولوژیک در بدنه‌ی حزب را ضمانت می‌کرد. در حالی که لنین هرگونه فراکسیون‌بندی را موجب دامن زدن به تفرقه، تشتت و آشفتگی می‌دانست.

هر چند حمله‌ی وحشیانه‌ی تروتسکی به اعتصابیون کرونشترات دروغ بودن همه‌ی ادعاهای «پیامبر بی‌سلاح» را ثابت کرد و نشان داد که یقه‌درانی‌های تروتسکی تنها دستاویزی بود از برای بسط قدرت خود در کمیته‌ی مرکزی حزب! این از طنز تلخ روزگار است که در مواجهه با وقایع کرونشترات هم تروتسکیست‌ها و هم استالینیست‌ها متفق‌القول رأی به سرکوب اعتصابات داده آن را به توطئه‌ی ضد انقلاب نسبت دادند. حتی لنین هم تلویحا با سرکوب کردن اعتصابات هم‌سو شد و البته بعد از وقایع کرونشترات تلاش کرد نارضایتی‌ها را به ضعف و عملکرد اشتباه حزب نسبت دهد و به «نقدی از درون» همت گمارد. اما چه حاصل از ملامنشی لنین؟! اعتصابیون کرونشترات هم‌چون اعتصابیون پتروگراد سرکوب شدند و این سرکوب چونان لکه‌ی ننگی در تاریخ روسیه‌ی کمونیستی خواهد ماند و با هیچ آبی هم پاک نخواهد شد. وقایع کرونشترات بزنگاهی است که دروغ بودن همه‌ی ادعاهای گوش‌خراش بلشویک‌ها را به اثبات رساند. دروغ‌هایی که در رأس همه‌ی آن‌ها ادعای باطل حاکمیت دموکراسی شورایی بود. اما حتا بسیاری از مارکسیست‌ها نیز اذعان دارند که از دموکراسی شورایی در سالی که فاجعه‌ی کرونشترات رخ داد، کالبد پوسیده‌ای بیش نمانده بود. اما در کرونشترات چه گذشت؟

نام کرونشترات با سلسله اعتصاباتی پیونده خورده است که از سوی خیل کثیری از دهقانان و بخشی از پرولتاریا در اعتراض به بحران اقتصادی و قحطی لگام‌گسیخته در سال ۱۹۲۱ ترتیب داده شد. رهبران بلشویک آن را به انقلاب خرده‌بورژوازی متصف ساختند و پس از پاره‌ای کشمکش‌ها رأی بر سرکوب آن دادند. دلیل تلقی آن به مثابه انقلاب خرده‌بورژوازی به تعلقات طبقاتی گردانندگان اعتصابات مرتبط است. اکثریت دهقانان که در این اعتصاب شرکت داشتند قبل از انقلاب اکتبر جزو ملوانان کرونشترات محسوب می‌شدند که پس از انقلاب و پاشیده شدن ساختار ارتش تزاری به دهقانی روی آورده بودند. سال ۱۹۲۱ بزنگاهی بود که نابسمانی‌های ناشی از جنگ داخلی در روسیه به مرحله‌ی انفجار رسیده بود. قدرت شورها به نازل‌ترین سطح خود در طول ۴ سال پس از انقلاب رسیده بود و انتخابات، آن هم با دخالت مستقیم «چکا» انجام می‌شد. «نظارت استصوابی» «چکا» نظام شورایی را از رمق انداخته و فلسفه‌ی وجودی آن را که بنا بود تضمین‌کننده‌ی دموکراسی اصیل کارگری باشد از بین برده بود. «تیلوریسم اقتصادی» ناشی از برنامه‌ی اقتصادی لنین موسوم به «نپ»، به استقرار شکلی از سرمایه‌داری پنهان و کارفرمایی حزبی منجر شده و کارگران را به وضعیت دوران تزاری گرفتار کرده بود. و این همه در حالی بود که مصادره‌ی کشت و کار و دسترنج دهقانان رنجبر توسط دولت ادامه داشت و امان ایشان را بریده بود. در عمل، هیچ نشانی از مالکیت عمومی کارگران بر تولیدات خویش نبود و این همه جدا از واقعیت مناسبات تولید در نظام اجتماعی، با بهانه‌ی الزامات ناشی از «جنگ داخلی» نیز مشروعیت‌بخشی می‌شد. نظام حاکمه به بهانه‌ی جنگ داخلی و توطئه‌ی «ارتجاع سفید» و ضد انقلاب جهت «براندازی نظام»، نیروهای گارد کمونیستی را در تمام شئون جامعه مستقر ساخته بود. مجری و نظریه‌پرداز بلافصل این ایده‌ها و روش‌های پلیسی-امنیتی کسی نبود جز شخص شخیص لئون تروتسکی. او کادرهای باسابقه و مورد اطمینان حزبی را در راس کارخانه‌ها گمارده بود و علنا اقتصاد نیم‌بند و رو به تلاشی روسیه را تحت سلطه‌ی نظامی حزب در آورده بود و بدین ترتیب شوراهای کارگری کارخانه‌ها به مترسک‌هایی به‌دردنخور مسخ شده بودند. اما چهار سال پس از انقلاب، دیگر نشانی از ضد انقلاب سفید نبود که سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی دولت در استقرار نظامیان در کارخانه‌ها را توجیه کند و دیگر ادامه‌ی مصادره‌ی محصولات کشاورزی برای دهقانان ممکن نبود. با این همه، تروتسکی هم‌چنان بر تداوم میلیتاریزه شدن کارخانجات تأکید می‌کرد. «انضباط آهنین» تنها سیاست مشروع و مقبول از سوی حزب شناخته شده بود و از طریق تبلیغات در ذهن مردم روسیه اماله می‌شد.

کمدی مضحک تاریخ در حال وقوع بود: حزب کمونیست روسیه به یک دولت آهنین دگردیسه یافته بود و یک بروکراسی به مراتب استبدادی‌تر از بروکراسی بورژوازی در تمام شئون کشور حاکم شده بود. در یک معنا دیگر نشانی از «حزب کارگران» نبود و هرچه بود «حزب کارگزاران» بود و بس! هر چند در این دوران لنین صراحتاً «بیماری حزب» را هشدار می‌دهد، اما راهکار خود وی جهت درمان بیماری حزب فی‌الواقع درست در جهت عکس عمل کرد و به عود شدن بیماری استبداد حزبی دامن زد و آن هم‌چنان که پیش‌تر گفتیم چیزی نبود جز الغای فراکسیون‌نیم در درون حزب. لنین تصور می‌کرد که با حذف فراکسیون‌نیم شرایط ناهنجار تشدت و چنددستگی در کشور از بین خواهد رفت. اما خواست طیف وسیعی از پرولتاریا احیای آرمان‌های اصیل انقلاب اکتبر بود که مصوبه‌ی کنگره‌ی دهم حزب با خواست آن‌ها در تباین و تضاد بود. پیش از برگزاری کنگره‌ی دهم کارگران مسکو و پتروگراد که از وفادارترین بخش پرولتاریا به انقلاب بودند، به خاطر اعلام لغو جیره‌ی نان دست به اعتصاب زدند. سطح اعتصابات در پتروگراد به شدت گسترده بود و این برای دولت شکست بزرگی محسوب می‌شد. پرولتاریایی که در طول دوران بعد از انقلاب شاهد نقض آزادی‌ها و زندانی شدن مخالفان بلشویک‌ها بودند، خواستار آزادی مطبوعات و زندانیان سیاسی شدند که چنین خواسته‌هایی در ذهن حاکمان مرتجع حزب بلشویک، غرغره کردن ارزش‌های بورژوا-دموکراتیک محسوب می‌شد که سد بزرگ تحقق انقلاب بزرگ کارگری در سطح بین‌الملل بود. بلشویک‌ها تنها یقه‌سفیدهای صاحب سرمایه را دشمن خود نمی‌پنداشتند، بلکه نیروهایی را که خواستار دموکراسی بودند نیز جزو پیاده‌نظام سرمایه تلقی می‌کردند. درخواست‌های برخی از دهقانان به منظور احیای خرده‌بازارهای محلی و روستایی برای مبادله‌ی کالا نیز بر ظن بلشویک‌ها افزود. تا اینکه فالانژهای بلشویک افسار گسیختند و علیه اعتصابات دست به کار شده به سرکوب آن‌ها پرداختند.

شورش دهقانان (ملوانان سابق) کرونشنتات واکنشی بود به سببیت بلشویک‌ها در پتروگراد. آنان با برپایی یکی از بزرگ‌ترین اعتصابات تاریخ شوروی خواستار احیای شوراهای شوراهای زندانیان سیاسی سوسیالیست و آنارشویست را که در بند رژیم کمونیستی بودند، طلب کردند که در کنه خود مطالبه‌ای بود مشروع. هرچند در لیست خواسته‌های ایشان نشانی از زندانیان سایر طبقات نبود و این خود نشان از وفاداری ایشان به «اصل نظام» داشت. اما دیدگاه طبقاتی و اقتصادی بلشویسم که همه‌ی رخدادهای اجتماعی را ذیل استعاره‌ی ارتجاعی نبرد طبقاتی تحلیل و دسته‌بندی می‌کرد، این شورش و اعتصابات عمومی را به توطئه‌ی ضد انقلاب نسبت داد و با قساوت تمام به سرکوب آن پرداخت.

پیش از آغاز عملیات علیه اعتصاب‌کنندگان کرونشنتات، تروتسکی به ایشان اولتیماتوم داد. اولتیماتومی که لقب «دیکتاتور» را برای او به ارمغان آورد! حمله به کرونشنتات در دو مرحله اتفاق افتاد که در مرحله‌ی اول به شکست مفتضحانه‌ی نیروهای تحت امر تروتسکی منجر شد و در عملیات دوم، اعتصابات و شورش‌ها با قساوت تمام سرکوب و به خاک و خون کشیده شد. عصر، عصر حاکمیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود.